سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب تذکره شوشتر

مؤلف متن سید عبدالله جزائری محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر جمادی الثانی سنه ۱۳۱۲ نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۱۷

نام کاتب اسدالله آصفی الشوشتری

موضوع تاریخ زبان عربی عدد اوراق ۶۴

طول ۲۱/۵ س‌م عرض ۱۵/۵ س‌م شماره عمومی ۳۳۴۶۷

~~وقفی~~/ خریداری / آستان قدس رضوی تاریخ وقف مهرماه ۱۳۸۵

ملاحظات کاغذ: آثار محره حنائی زدوشن فرنگی ما هناوین به شنگرف

جلد: متواع طی و گوشه تیماج بعضی صفحات چرب و چرکین

شیرازه بندی از هم گسسته است

تذکرهٔ شوشتر

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین . والصلوة والسلام علی محمد واله واصحابه الطاهرین

اما بعد آورده اند که در قضیهٔ طوفان نوح که عالم غرق آب و معمورهٔ زمین خراب و جمهور بنی آدم آوارهٔ دیار عدم گردیدند معدودی که بمضمون فانجیناه واصحاب السفینه نجات یافته بودند بر فراق احباب و فنای اصحاب همواره مکدر و ملول و بنوحه و زاری مشغول بودند و در کلبهٔ بی سامانی و پریشانی بسر می بردند بعد از آن که بمرور روزگار و تمادی دهور و اعصار توالد و تناسل نمودند و کثرت در افراد انسان پدید آمد هرج و مرج و اختلاف و جدال و نزاع و دعوی و قیل و قال که از لوازم کثرت است در میان ایشان سنوح یافت و بی اعتدالی و تغلب اقویا بر ضعفا در زحمت بودند تا آنکه دانشمندان رای صواب پیرا برین قاعده قرار یافت که فرمان فرمائی مفترض الطاع و واجب الاتباع فیما بین خود تعیین و در مواقع اختلاف برای رزین او رجوع نمایند و نظم مهام عباد و تنبیه و تادیب اهل فتنه و فساد منوط بکفایت او بوده خلایق

در مهد امن

در مهد امن و امان آسوده باشند و بجهة این امر مهم کیومرث ابن آدم را که بحسب سن و عقل و کیاست و حکمت و رزانت و حسن سیاست ممتاز بود و بعضی از مورخین گفته اند که کیومرث نبیرهٔ حضرت آدم بود و بعضی از احفاد نوح گفته اند و خدمه و آداب لازمه جهة او مرتب داشته هر یک از رعایا بقدر استطاعت چیزی از خالصهٔ خود قبول نمودند که همه ساله برسم خراج جهة مصارف سلطنت بسر کار او رسانند و تاجی ساخته بر سر او نهادند که در مجلس دیوان بآن علامت مردم او را بشناسند و مدت پادشاهی او بیست سال بود و بعد از آن هوشنگ پسر یا برادرزادهٔ او بسلطنت نشست و او پادشاهی عادل و حکیمی کامل بود و تا آن زمان مردم بساختن خانه و عمارت کلبه نپرداخته بودند و بکولا و کپرها که از چوب و نی ترتیب می نمودند بسر می بردند و بعضی بکهوف جبال و مغارها و جنگلها مسکن می نمودند و باین سبب تعب و رنج بسیار میکشیدند لاجرم هوشنگ فرمان داد که مردم خانه بسازند و مقرر داشت که خانهها را نزدیک بیکدیگر و اساسها را محکم و دیوارها بلند نمایند و بعد از اتمام خانهها حصاری وثیق بدور خانهها بنا نهادند که مجموع شهر حکم یکجا داشته باشد و چون مردم در مساکن خود قرار گرفتند و از زحمت سرما و گرما و باد و باران آسوده دل گشتند و ذخایر و اقوات خود را از تجار و محارز محفوظ و اطفال و عورات را در اندرونها مستور نمودند و بسبب باروی شهر از آسیب سباع و حیوانات وحشی خلاص یافتند این وضع ایشان را بسیار خوش آمد و آن شهر را شوش گفتند بلغت قدیم یعنی خوب و بعد از آن بتقریبی هوشنگ بکنار

بود دگران رسید چون ملاحظه وضع ان مکان نمود گفت اینجا شوشتر است و استعداد
برای بنای شهر بهتر است و مهندسان را امر فرمود که طرح انرا ریختند و بنای ان اشتغال
نمودند و گویند شوشتر بشکل باز ساخته شده و شوشتر بشکل اسب و مشهور است که در وقت
بنای آغاز شهر شوشتر هوشنگ خود بر سر عمله حاضر بود دید که سگی از موضع پرخن رفت و بعد از
زمانی پاره استخوانی بدندان گرفت و مراجعت نمود و بخوردن ان استخوان مشغول
گردید از ملاحظه این حال و مشاهده این فال پادشاه بستار شرح و آثار ملال بر ناصیه او ظاهر گردید
دانشمندی از ندمای ایشان معنی را بفراست یافته معروض داشت که از رهگذر این پیک غباری
بخواطر انور نه نشیند غالبا این چنین باشد که عقوبت اینولایت مقتضی فقر است
و درویشی و دون همتی و پس فطرتی و قناعت باشد و مردم اینجا بزحمت زندگی نمایند
و کسب ایشان ضعیف و تحصیل ایحتاج خود در وطن نتوانند کرد بلکه از جاهای دیگر بیاورند
و مشقت هم رسانیده در اینجا صرف نمایند) و موید این سخن اینکه صاحب نزهة القلوب
در خواص بلدان آورده که خاک شوشتر مقتضی فقر و نیازمندی است و مردمان صاحب
ثروت توانگر در این جا بغایت نادر می باشد و بزبان تازی شوشتر را تستر گویند بقاعده
عرب که اکثر الفاظ عجمیه را تعریب می کنند) و بعضی گفته اند که شخص از بنی عجل
تستر نام انرا فتح نمود و باسم او مشهور گشت) و صاحب قاموس گوید تستر بر وزن
جندب و ششتر بشین لحن است و بار وی ان اول شهری است که بعد از طوفان بنا
شده یعنی از بلاد معموره) و در بعض کتب قدیم مسطور است که طالع شوشتر جوزا است

امر بنا جا

و مولانا جلال الدین محمد بن عبد الله یزدی در کتاب تحفة المنجمین سرطان گفته و این
بصواب نزدیکتر است چنانچه مشاهده اخلاق و احوال اینولایت دلالت تمام دارد و بتجربه
رسیده که هر گاه قرانی از قرانات کبری یا خسوف یا کسوف در برج سرطان واقع شود
معظم تاثیرات ان در اینجا بکمال ظهور بهم میرساند **فصل** در شوشتر نرخ غلات و اطعمه
غالبا ارزان باشد و گندم و برنج و سایر حبوب نیکو بعمل اید و در ربیع زراعت فراوان باشد
و اراضی اینجا پر برکت و بحدی سبک است که بیک دراز گوش شخم توان کرد و اشجار زود ترقی
نمایند و نارنج و لیمو و انجیر و انار ممتاز و سایر ثمار متوسط و نمک انجا بغایت لطیف و ممتاز است
و قلم از خواص اوست که بهمه بلاد عالم از انجا می برند و پالیز انجا نیکوست و از الجمله بادنجان
و خیار و هندوانه بسیار خوب است و جوزق بغایت نیکو و پنبه ان بهتر از پنبه اکثر بلاد است و تنباکو
و خربزه را اگر نیکو تربیت کنند بد نیست) و در روزگار قدیم در حوالی شهر باغ و بوستان
بنوده و مزارع صیفی در صحرای گتوند و جوبند بود که از قنوات کلوکرد که پادشاهان کیان
احداث نموده بودند و هنوز هست اب بانجا جاری می شد و چون از شهر دور و عبور از رودخانه
بکشتی بود و مردم باین سبب زحمت میکشیدند دارای اکبر نهر داریان را ابتدا و دارا ابن
دارا تمام نمود و اب از میان شهر بصحرای عکر جاری ساخت و بغرس اشجار و زرع صیفی
پرداخت و این قبل از ظهور اسکندر ذی القرنین بود و بمرور ایام رودخانه عمیق شد و اب از
نهر منقطع گردید و باغات که بعمل آورده بودند خشک و مزارع فاریاب دیم شد و ان قنوات
هم بایر و اینها در عهد ملوک طوایف بود و کسی بحال انجا التفات ننمود و چند سال متوالی

بر کنار باغ بهشته
که از قنوات کلوکرد بالا
بصحرای جوبند جاری می

ذکر شادروان شوشتر

خشک گذشت و قحط پدید آمد لاجرم ولایت خراب و مردم متفرق گردیدند و احدی ازان تن
باقی نماند و مدتها بدین منوال گذشت تا اردشیر بن بابک بن ساسان بر ممالک استیلا یافت
و ملوک طوایف را مقهور گردانید و همت بتجدید عمارت شوشتر گماشت و مردم از اطراف
بانجا کوچانید و امر نمود که خانه بسازند و در این باب تشدد بسیار نمود و منظور داشت که پایین
رهنه مافاریان بعرض رودخانه شادروان واسعی بنا نماید تا آب مرتفع و بنهر داریان جاری شود
و از زمان رودخانه منحصر در مافاریان بود و قبل از اتمام شادروان اردشیر وفات یافت
و همچنان ماند تا نبیره او شاپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر
جلوس نمود و در انوقت بحسب سن کودک بود و طایفه عرب از بادیه حرکت نمودند و بنجد و
الی اطراف خراسان بتاختند و انواع خرابی در ان بلاد بظهور رسانیدند و چون شاپور
بحد کمال رسید اولا بمواخذه و تادیب عرب پرداخت و خلقی کثیر از ایشان نابود فرمود
که شانههای ایشان را سوراخ و ریسمان گذرانیده دو دو بیکدیگر بسته بودند و همراه از
بیکر رانیدند و باین او را ذوالاکتاف می گفتند و او را بعمارت شوشتر عنایتی عظیم بود و چون

حبس کردن قیصر بحکم شاپور

بر قیصر تسلط یافت و او را محبوس ساخت گفت اگر نجات میخواهی باید که شادروان شوشتر را بنا کنی
و چنان کنی که در زمین نزدیک شهر زراع صیفی پیدا شود و زرع مائی بتواند کرد قیصر
چون بر جان خود ایمن گشت کس فرستاد تا صناع و مهندسان زبردست از روم بیامدند
و مال و خزاین بیاوردند و چنان کردند که ابتداء رودخانه گرگر را از زیر کوهی که الحال بقعه
سید محمد گیاه خوار بران واقع است الی بند قیر حفر نمودند و هنوز آثار کلنگ بر بعض اطراف ان

نمایان است

نمایان است و آب را بان طرف سر داده اینطرف خشک نمودند و بسنگ و ساروج بند زیر پل را
ساختند و قیصر بفرمود که هر روز پس روزی هزار گوسفند روانه کنند در گردن هر یکی
قدری زر یا نقره یا آهن یا سرب یا ارزیز چنانچه هر بامداد هزار گوسفند و هر شب هزار گوسفند
میرسید و بیشتر گوسفندان نوره و گل تر میگرفتند و بکار میبردند و سنگهای بسیار بزرگ
که جز بجر الثقیل حرکت نتوان داد دو دو بریکدیگر می بستند و بطوقهای آهنین و سرب
بهم چسبانیدند و در کار می نهادند و بعد ازان رود گرگر را که شکافته بهمان دستور بسته بودند
نمودند و آب را باعمال بردند و باغ و بوستان مجدد ساختند و گویند شاپور قیصر را
الزام نموده بود که گلی که در این کار صرف میشود باید از خاک قسطنطنیه باشد
و قیصر مردم خود را امر نمود که از خاک انجا بعراده انقدر بیاوردند که بعد از اتمام کار
انچه فاضل مانده بود در خارج شهر ریختند و این تلها که الحال هست و کوزهگران از انها
استعمال میکنند ازان است و قعر رودخانه را از رهنه مافاریان بیک تراز و بسنگ
و ساروج فرش نمودند تا بمرور ایام دیگر باره عمیق نشود و ازا تخته بند میزان گویند
و بعد ازان او را مأمور داشت که بالای شادروان بر رود قدیم پلی عظیم جهة سهولت
تردد انسان و حیوان بساخت و او را فرض نموده و چهار دانگ آب تحمیلا بر رود قدیم
از زیر پل جاری بود و دو دانگ از چرخابهای عبدک و دکی و فرجهای بند دخلها
که بمرور ایام دران راه یافته بود برود گرگر برود لهذا دهی که بکنار این رود بوده
دو دانگه و آنرا که بکنار آن رود بود چهار دانگه نام نهادند و این رود از منبع ان که زیر جبال

بحیره ای است الی منتهاکه دریای عمان است فاصله مابین عراق و فارس است ــــ

فصل مورخان در صفت شادروان شوشتر بسیار مبالغه نموده اند و گفته اند در عالم بنائی ازان محکمتر نیست و مشهور است که چون کارگذاران و مستوفیان قیصر شروع بکار و براورد و خرج ان نمودند دیدند که خزاین قیصر وفا باتمام ان نمی نماید و عمله و کارکنان ازان کار پر ازار نیز در زحمت بودند و هر مزدوری که یکروز در انجا کار کرده بود روز دیگر طاقت کار نداشت و هر چند اجرت را اضعاف مضاعف نمودند رغبت نمی نمود اخر الامر رای برآن قرار دادند که جهت انتعاش قلوب و تحریک دواعی شوق کارکنان و تخفیف شوکت نفر حجی مرکب از بعض فواکه و اجزای حیوانی و معدنی و نباتی ترتیب نمایند که این همه فایده ازان حاصل تواند شد و حکیم حاذق فکرت اجزاء انرا باین نسخه نوشته

کل رخسار یکطبق ؛ ورق نقره پیشانی یکصفحه ؛ کل شمشیر ابرو دو شاخه ؛ بادام چشم دو دانه ؛ زنبق بینی یکجزو ؛ یاقوت رمانی لب دو دانه ؛ پسته خندان دهان یکدانه ؛ مروارید ناسفته دندان بیست و هشت دانه ؛ عنبر اشهب خال لااقل یکجزو ؛ سیب ذقن یکدانه ؛ ترنج غبغب یکجزو ؛ سنبل الطیب زلف دو دسته ؛ انار رین پستان دو جزو ؛ صدف سینه یکلوح ؛ خمیره صندل شکم یکقرص ؛ نافه مشکین یکجزو ؛ کل غنچه ناز یکجزو ؛ یاسمین تن یکبغل ؛ ماهی سقنقور ساق و ساعد چهار جزو ؛ قصب الذریره انگشتان بیست عقد ؛ عناب سر انگشتان بیست دانه ؛ قند مکرر عشوه انقدر که اجزا را شیرین کند ؛

در قیصر نمود

و قیصر بفرمود تا مرکب اجزای انرا از شاهدان فرنگی گلعذار و دلفریبان طناز عشوه کار با انواع باده و نقل و مزه و طعام خوشگوار بر سر کار حاضر و آماده داشتند تا اخر روز که عمله از زحمت کار می آسودند بوصال آن دلبران و هم اغوشی آن سیمبران خوشوقت میگردیدند و مجمع آن ماهپارکان کنار رانر در خانه نمودند و ازان جهة انرو در ماهپاریان گفتند و بان هوس کارکن بسیار از اطراف و جوانب فراهم امده روز بروز انچه را برسم اجرت باز یافت می نمودند شب بان غارتگران عقل و هوش میرسانیدند تا انکار باتمام رسید و در میان بیلدار خود مراجعت نمودند و بعضی از ایشان را از آب و هوای شوشتر خوش امده و از حصن قیصر حاصل نمودند که در انجا سکنی نمایند و بعضی از امور غریبه و صنایع عجیبه از ایشان بمردم انجا رسید از الجمله معدن نقره تتبع نموده بودند در خارج شهر نزدیک بچشمه ابی که بکار میگفتند و چون کیفیت بعمل اوردن انرا بهمه کس تعلیم نداده بودند شیوع بهم نرسانیدند و الحال موضع ان معلوم نیست دیگر حیاکت دیباج از این کرکیکه در فصلها نیز در جوی قلبلبن بهم میرسد که براتب از حریر خالص لطیفتر میباشد و انرا بطرز از زر و سیم و نقوش و الوان مختلفه تزیین می نمودند و در روزگار پیشین البسه و عمائم ملوک همه ازان بود و دیباهای شوشتری مشهور و جمیع شعرا و ادبای زمان بود و عبدالواسع جبلی که از فصحای شیرین گفتار بوده در مدایح سلطان سنجر و غیره همه جا زنگینی بهار و طراوت رخسار یار و زینت مجلس پادشاه کامکار را بدیبای شوشتری تشبیه نموده و در مدح

[illegible]

بزلف ایاز [illegible]

بخت یاری است الی منتهاکه دریای عمان است فاصله مابین عراق و فارس است ــــ

فصل مورخان در صفت سد روان شوشتر بسیار مبالغه نموده اند و گفته اند در عالم بنائی ازان محکمتر نیست و مشهور است که چون کارگذاران و مستوفیان قیصر شروع بکار و برآورد خرج ان نمودند دیدند که خزاین قیصر وفا باتمام ان نمی نماید و عمله و کارکنان ازان کار پر ازار نیز در زحمت بودند و هر مزدوری که یکروز درانجا کار کرده بود دیگر طاقت کار نداشت و هرچند اجرترا اضعاف مضاعف می نمودند رغبت نمی نمودند اخر الامر رای بران قرار دادند که جهت انتعاش قلوب و تحریک دواعی شوق کارکنان و تخفیف مونت معجونی مرکب از بعض فواکه و اجزای حیوانی و معدنی و نباتی ترتیب نمایند که این همه فایده ازان حاصل تواند شد و حکیم حاذق فکرت اجزاء انرا باین نسخه نوشته

* کل رخسار یکطبق * ورق نقره پیشانی یکصفحه * کل شمشیرک ابرو دو شاخه *
* بادام چشم دو دانه * زنبق بینی یکجزو * یاقوت رمانی لب دو دانه *
* پسته خندان دهان یکدانه * مروارید ناسفته دندان بیست و هشت دانه *
* عنبر اشهب خال لا اقل یکجزو * سیب ذقن یکدانه * ترنج غبغب یکجزو *
* سنبل الطیب زلف دو دسته * انارین پستان دو جزو * صدف سینه یکلوح *
* خمیره صندل شکم یکقرص * نافه مشکین یکجزو * کل غنچه ناز یکجزو * یاسمین سرین یکبغل * ماهی سقنقور ساق و ساعد چهار جزو * قصب الذریره انگشتان بیست عقدة *
* عناب سر انگشتان بیست دانه * قند مکرر عشوه انقدر که اجزا را شیرین کند *

دیقصر بفرمود

و قیصر بفرمود تا مرکب اجزای انرا از شهداب فرنکی کلعذار و دلفریبان طناز عشوه کار با نواع باده و نقل و مزه و طعام خوشگوار بر سر کار حاضر و آماده داشتند تا اخر روز که عمله از زحمت کار می آسودند بوصال ان دلبران و هم اغوشی ان سیمبران خوشوقت میکردیدند و مجمع ان ماهپاره کان کنار رانرود رخانه بود و ازان جهة انرود را ماهپاریان کفتند و بان هوس کارکنان بسیار از اطراف و جوانب فراهم امده روز بروز انچه را بر سم اجرت باز یافت می نمودند شب بان غارتگران عقل و هوش میرسانیدند تا انکار باتمام رسید و درمیان بیلادر خود مراجعت نمودند و بعضی از ایشانرا از آب و هوای شوشتر خوش امد و رخصت از قیصر حاصل نموده که درانجا سکنی نمایند و بعضی از امور غریبه و صنایع عجیبه از ایشان بمردم اندیار رسید ازانجمله معدن نقره تتبع نموده بودند در خارج شهر نزدیک بچشمه اب کرکر و چون کیفیت بعمل اوردن انرا بهمه کس تعلیم نداده بودند شیوع بهم نرسانید و الحال موضع ان معلوم نیست و دیگر حیاکت دیباج ازاین کرکیکه در فصل بهار در جوی قلبلبن بهم میرسد که براتب از حریر خالص لطیفتر میباشد و انرا بطراز زر و سیم و نقوش و الوان مختلفه تزیین می نمودند و در روز کار پیشین البسه و عمائم ملوک همه ازان بود و دیبای شوشتری مشهور جمیع شعرا و ارباب زبان بود و عبد الواسع جبلی که از فصحای شیرین کفتار بود در مدایح سلطان سنجر و غیره همه جا رنگینی بهار و طراوت رخسار یار و زینت مجلس پادشاه کامکار را بدیبای شوشتری تشبیه نموده و درمدح

[illegible] … ازان [illegible] … در وصف [illegible]

سلطان عبدالصمد گوید (؟) گوید در آفرین تو هر روز مدحتی ⁂ آراسته بگونه دیبای شوشتر

ودر موضع دیگر گفته

که از سنبل حجابی بر فراز پرنیان پوشد ⁂ که از عنبر نقابی بر طراز شوشتر بندد ⁂

وچون اختراع این نوع لباس در عهد شاپور واقع شده معلوم نیست که بنابر آنچه در بعض احادیث اهل بیت علیهم السلام مذکور است وفقها بثیاب منسوبه بشاپور تفسیر نموده اند همانا باشد والحال مدتهاست که آنهم منسوخ و علاج رشتن آنرا ندیده اند واز بعض معمرین استماع شده که آنرا با بعض ادویه طبخی می کرده اند که قوتی بهم میرسانید و برشتن می آمد و دیگر چرخ آلات روحی که در کمال سهولت آبرا از حضیض زمین باوج برین میرسانید والحال متداول است

و دیگر عمل آتشبازی که در شبهای نوروز معمول است چون رومیان را عادت آن بود که در شب سال نو که ابتدای تشرین الاول ایشان است این رسم را معمول میداشتند القصه پل قیصر بحال خود برجا بود تا در زمان دولت بنی امیه که شبیب خارجی خروج نموده شوشتر را پای تخت ساخت و حجاج بن یوسف ثقفی که از جانب عبدالملک بن مروان بن الحکم والی عراقین وخراسان بود مدتهای مدید در دفع او کوشید و فایده نبخشید و شبیب همه روزه با سپاه خود از شهر بیرون میرفت و با عساکر حجاج محاربه می نمود و در وقت خفتن بشهر مراجعت میکرد اتفاقا آب سیل طغیان نموده بود و شبیب بکنار پل آب میراند و بتماشای آب مشغول بود و شخصی سوار مادیان پیشاپیش میرفت و اسب شبیب نریان بود چون بماده نزدیک شد میل کشید شبیب بدهن آن زده خود با اسب بر رودخانه پریدند و غرقه سیلاب فنا گردیدند

گردیدند روز دیگر حجاج داخل ولایت شده مردم را برجا دادن شبیب معاتب ساخت و ایشان معذرت خواستند که ما را از آمدن شبیب خبری نبود و در شب تاریک دفعة خود با سپاه از راه پل داخل شهر شده و ما بندگان را قدرت بیرون کردن او نبود حجاج این معذرت را قبول واز تقصیر ایشان درگذشت و بفرمود که پل را خراب کنند و مردم بدستور قدیم بکشتی عبور نمایند تا دیگر احدی ناگاه داخل ولایت نشود واز آن قرار معمول گردید تا فتحعلی خان آنرا تجدید نمود چنانچه مذکور خواهد شد

فصل آب و هوای شوشتر بسیار سازگار و با اکثر امزجه موافق است و مردمان غریب در هر موسم که در آنجا وارد بشوند کمتر بیمار می شوند و مرض طاعون هرگز مسموع نشده که در آنجا واقع یا از بلاد قریبه بآنجا سرایت نموده باشد و عوام شوشتر گویند که این ببرکت دعای حضرت امام رضاست عم که در حین مسافرت از مدینه بخراسان وارد آنجا شده و آنرا دعا در حق ایشان نموده و امراض وبائی نیز کم است و غالب در اکثر امزجه صحیح است و امراض کثیر الوقوع حمیات سهل العلاج است وهمینکه مرض مفارقت نمود بزودی رفع نقاهت می شود و در اکثر فصول اغذیه غلیظه در آنجا معتاد است و بسبب لطافت آب و هوا منشأ اخلاط فجّ را کمتر می گردد و اصل رود آنجا چشمه کرن است که از حوالی زنده رود اصفهان میجوشد و همه جا مابین کوهکیلو و بختیاری تا شوشتر جاری است واز این هر جا آبهای شور و شیرین بسیار داخل آن می شود و رود عظیمی می شود که در خوزستان بآن عظمت نیست و پایین بند قیر رود دزفول بآن می پیوندد و مجموع را دجیل اهواز گویند و اکثر اطبا در مدح آب تعداد می نمایند از کثرت و غزارت و بعد منبع و شدت جریان بر صخور

و جبال صفای لون وسبکی وزن در آب شوشتر موجود است وتابستان بسیار گرم باشد مگر
نسیم شمالی که بران بوزد بسیار سرد می شود ومعتاد است که دران فصل وقت نماز دیگر ابها را
بکوزهای سفالین در موضع مرتفع میگذارند تا حرارت آفتاب از انها زیاده تلطیف نماید
و بمجرد غروب آفتاب وهبوب شمال بمرتبه سرد ولذیذ می شود که بجرعه واحد نمیتوان خورد
وهرچند زودتر بآفتاب بگذارند سردتر می شود وهوای انجا حار رطب است که در نهایت کیفیت
موافق مزاج روح حیوانی است ورطوبت ان باعتدال است لیکن در بعض سنوات
حرارت ان در فصل تموز بحد افراط میرسد وسابقا معمول بود که متمکنان اندرونهای
کلین بسیار مرتفع میساختند ودرها وروزنهای متعدد از اطراف جهة منفذ هوا
قرار میدادند وگاهی اشجار خار نیز بشبابیک ان میزدند واب میپاشیدند وانقسم اندرونها
گلستان گویند ودر اوقات شدت حر انجا میغنودند وسایر الناس بشکافهای رودخانه
ودوانکه وسایر چرخابها دفع آسیب گرما می نمودند ودر بعض خانها قنوات بود که از زیر
مافاریان اب میاوردند ودر زیر زمین صفهها ومجالس وسیع بدور اب می ساختند
ومردم هر محله بکاریزی که داشتند اکتفا می نمودند لیکن الحال مدتها ست که قنوات همه
بایر واکثر چرخابها نیز برطرف شده وبنای خانه کلین منسوخ است وعمارات جدیده
بسنگ واجر پوخته وگچ ساخته میشود وهمین معنی باعث زیادتی اشتداد حرارت هوا
گردیده است لاجرم طهنا زانکه تاب گرما ندارند شوادان را اختیار نموده اند وکار بجایی
رسیده که کم خانه ایست که شوادانهای متعدد نداشته باشد وهوای بهار انجا بغایت

تعریف بهار

معتدل است

٧

معتدل است ووفور گل ولاله ورياحين خدا افرین در صحراهای انجا بحدی است
که وصف نتوان نمود وشعرای سلف بهار شوشتر را ضرب المثل وتشبیه بهار سایر بلاد
بان نموده اند ونشاطی در طبایع خواص وعوام انجا دران فصل پیدا می شود
که اکثر اوقات را بسیر وتفنن وباغ روی میگذرانند وبفعل طبیعت حرکات
طفلانه چند از ایشان بظهور میرسد که در سایر اوقات ازان قسم شوخیها کمال تحاشی
داشتند فراموش نمایند وبهار نارنج انجا بسیار معطر وگل سوری انجا نیز از گل اکثر
بلاد ممتاز است وهرگاه در کشیدن عرق انها بی پروائی نکنند از گلاب وعرق
بهار سایر گرمسیرات امتیاز ظاهر دارد وهوای زمستان انجا نیز معتدل است
وباتش کردن بخاری ونشستن کرسی خانه کمتر احتیاج میشود وبرف بسیار نادر است
ودر مدت العمر راقم حروف که از پنجاه سال متجاوز است یکدفعه برف باریده
والحال بعنوان تاریخ مذکور میشود وباران در سنوات مختلف است واکثر زرع
انجا الحال دیم است وچون اراضی پر برکت وهوا معتدل است به چهار باران
که در تمام زمستان بشود محصولات حسب الخواهش بعمل می اید ودر بعض اوقات
اتفاق شده است که بده باران کامل زراعات نیکو بعمل امده اند وچنانچه چند
سال متوالی بسبب کمی بارشها سایر آفات زراعات دیم ضایع شوند انمعنی
باعث ضعف یقین زارعین نمیشود ودر اساس توکل ایشان هیچ نوع خللی
راه نمی یابد بلکه باعث زیادتی امید واری ایشان برحمت رب العالمین است

واین حالت مکرر مشاهده شده و حیله و مکر و شیطنت در طبع مردم شوشتر کمتر وجود دارد و پرهیزکاری ایشان از حقوق الناس بیش از اهالی اکثر بلاد است و مسامحه در امور و ترک تأسف مافات از حالات جبلی ایشان است و شجاعت و دلاوری در ایشان غالب است و در حسن اعتقاد بسلسله سادات و علما و مشایخ و عباد در مرتبه اعلی می باشند و بسبب اتصاف بجامع صفات حمیده انجا را دار المؤمنین گویند

فصل در دار المؤمنین شوشتر مساجد و بقاع الخیر بسیار است و قدیمترین مساجد مسجد جامع است و آن در ایام خلفای بنی عباس بنا شده و بر دیوار قبلی سوره یس یکسطر بخط کوفی گچبری کرده اند و در انجا کتبها بخطوط کوفی نوشته اند مشتمل بر اسامی خلفا و غیره و انچه الی الان از انها موجود است کتابه چوبین است که بطرف راست منبر بالای سطر یس نزدیک سقف بهفت سطر منقوش است مورخ بتاریخ خمس و اربعین و اربعمائه و کتابه چوبین ایضا که بر محراب چوبین بالای منبر نوشته است و کتابه بر ضلع مغربی منبر و کتابه گچبری دور محراب پایین و کتابه گچبری ایضا بالای محراب پنج سطر و کتابهای دیگر بوده که بمرور ایام مندرس شده و از مجموع اینها مفهوم میشود که المعتز بالله محمد بن جعفر متوکل آغاز بنای آن نهاده و او خلیفه سیزدهمین بنی العباس است و در سال دویست و پنجاه و چهار در زمان حضرت امام حسن عسکری ع بخلافت نشسته و اسم او در چوبی که بزیر منظر بود نوشته بوده و مدت خلافت او سه سال و شش ماه و سه روز بود و بعد از او کسی متوجه اتمام آن نشده تا خلیفه بیست و پنجم

القادر بالله

القادر بالله احمد بن اسحق المقتدر و اسم او بچوب کتابه نوشته بود که کشیده بود تا منبر و این دو چوب الحال بر طرف شده اند و مدت خلافت او چهل و سه سال بود و او نیز تمام نکرد و در سال چهارصد و بیست و دو وفات نمود بعد از ان خلیفه بیست و هفتم المقتدی بامر الله ابو القاسم عبد الله القائم ابن القادر شروع بکار مسجد نمود و مدت او نوزده سال و پنجاه بود و قبل از اتمام ایضا وفات یافت و اسم او در محراب چوبین بالای منبر نوشته است مورخ بتاریخ شهر رمضان و تخته چوبیکه اسم سال بر ان مکتوب بود افتاده و بعد از او خلیفه بیست و نهم المسترشد بالله ابو منصور فضل ابن المستظهر بن المقتدی در ان باب کوشید و باتمام رسانید و در گچکاری بالای محراب نوشته است و مدت خلافت او هفده سال و شش ماه بود و از این تواریخ ظاهر میشود که انچه فیما بین عوام شوشتر مشهور است که حضرت امام رضا ع در این مسجد نماز گذارده است از شهرتهای بی اصل است زیرا که آغاز بنای مسجد مدتها بعد از زمان انحضرت بوده لیکن محتمل است که حضرت در آن حوالی که در انزمان صحرا بوده نزول و در ان مکان نماز گذارده باشد و بعد از ان بسبب این شرافت بنای مسجد را در انجا اختیار نموده باشند و منشا شهرت این باشد و مسجد در اصل چوب پوش بوده بهمین شاه چوب هندی که منبر و منظر ساخته اند و چند اصله از انها در صفوف پیشین ما بین ستونها کشیده است و ستونهای قدیم ان باریکتر و مرتفع تر بود مساوی گلدسته و چون اکثر انچوبها بمرور ایام شکست و خرابی در ان غالب شد جمعی از خیرمندان که سرخیل ایشان حاجی فتح الدین خیاط بود

تجدید عمارت ان باین هیئت که هست نمودند و خواجه طالب بن خواجه اسمعیل ابن خواجه
افضل صراف تاریخ انرا بدینوجه گفته

شک نیست که بانی مساجد	در هر دو جهان بود سرافراز
هر کس بتوفیق ساختن یافت	گردد بجهان ز خلق ممتاز
فتحا بنمود افتتاحش	بادا بر خلق در جنان باز
طالب تاریخ این بنا خواست	از صاحب سر و محرم راز
بر خواست یکی ازین میانه	گفتا مسجد شده خداساز

تعریف منار مسجد جامع

و منار گویند با اصل مسجد ساخته نشده و بانی ان سلطان اویس بن شیخ حسن بوده است
و اسم او در کتابه جلی بر سنگیکه بالای در زیر گلدسته است منقوش است بتاریخ شهر ذیحجه
اثنین و عشرین و ثمانمائه و این منار از غرایب ابنیه است و منار باین ارتفاع کمتر دیده شده
و چند سال قبل ازین قضیه ان شکستی خورده مشرف بانهدام بود و انرا احد مقربین خراب
نمودند) و از جمعی ثقات استماع شده که در ایام واخشتوخان پهلوانی بازی گر

تعریف پهلوان بازی گر

بشوشتر امده بود که انواع هنرها ازو بظهور رسید از الجمله کاکل بسیار درازی داشت
سنگ دست اسیا سنگین بکاکل میبست و میخ اهنی که طول ان یکوجب و نیم بود
بمنار میکوفت که نیموجب ان بمنار می نشست و یکوجب بیرون میماند و بالای ان می ایستاد
و میایستاد و میخی دیگر بهمان قرار بالاتر میکوفت تا هر جا دست او میرسید و دست
بان میگرفت و بالای ان میرفت انگاه انگشتان پا را بان بند مینمود و سر نگون

آویزان میشد

آویزان میشد و با چکوش میخ اول را بیرون میاورد و در دست می شد و انرا بالاتر
میکوفت و بالای ان میرفت و اسنگ بکاکل او بسته بود بهمین قسم تا بقبه
منار بالا میرفت و از راه نردبانها بپایین می امد و ازین مقوله کارها بسیار
میکرد و در خارج دروازه گرگر راه اسیاها بدست چپ سنگ اسیای بزرگی افتاده
که میگویند ان پهلوان آورده است و چون بسیاری از عوام الناس فریفته او
شده بودند خان او را اخراج البلد فرمود) و قبله مسجد جامع را بسیار درست
ساخته اند و کمترین بدایره هندی و سایر اعمال ریاضی در کمال دقت احتیاط
انرا نموده در نهایت استوا و استقامت یافته و محاریب اکثر بلاد را که ملاحظه نموده
از خراسان و آذربایجان و بعض بلاد فارس و عراق و صحرای نجد و حجاز بغیر از مسجد
کوفه هیچیک را بان اعتدال ندیده و قبله مسجد سرشکار بر وفق ان بزیاده و نقصان
اعتبار شده و اینکه مابین عوام بلکه بعض خواص شوشتر نیز شهرتی تمام داشت که در قبله
مسجد جامع اندک تیامنی هست و باین سبب در نماز تیاسر مینمودند و مساجد جدیده را
نیز متیاسر یافته اند شهرتی بی اصل است و از بنای قدیم مسجد الحال بغیر از دیوار
قبله و قطعه از دیوار شرقی مابین گلدسته و منار چیزی باقی نیست و در مسجد سنگها
منصوب است که بعض حکام و ارباب اختیار تاسیس بعض امور خیر یا رفع بعضی
بدع بصیغه لعنت بود نموده اند و سنگها نقش نموده بر دیوار چسبانیده اند و اسامی ایشان
همه مکتوب است **فصل** قدیمترین مزارات شوشتر مزار براء ابن مالک انصاری

تعریف قبله مسجد جامع

[illegible]

و او از اکابر صحابه حضرت رسالت پناهی بود و در شان او روایت شده و رب اشعث اغبر ذی طمرین لایؤبه به لو اقسم علی الله لابره و منهم البراء بن مالک یعنی بسا ژولیده موی گرد آلوده ژنده پوش گمنام که اگر خدا را سوگند دهد حقتعالی قسم او را راست کند از الجمله است براء بن مالک و او همراه لشکر بود که در ایام خلافت خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بفتح بلاد عجم آمده بودند و سردار کل سعد ابن وقاص بود و حضرت امام حسن نیز همراه ایشان بود و در انوقت پای تخت ملوک فرس شهر مداین بود که شاپور بعد از فراغ از مهم شادروان شوشتر در کنار رود دجله بنا نموده بود و سایر پادشاهان عجم بعد از او بر عمارت او افزوده بودند و نوشیروان ایوان ساخته بود و پادشاه وقت یزدجرد بن شهریار و او در روز سه شنبه بیست و دویم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت جلوس نموده بود بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی بچند روزی و چون انحضرت از زوال دولت فرسیان و انتقال ان باهل اسلام خبر داده بود مسلمانان باین مژده دل گرم و صادق العزم و فرسیان مضطرب حال و مشوش بودند و معهذا در حین عبور لشکر اسلام از شط دجله احوالی چند رخ نمود که فرسیان بیقین بمغلوبیت خود حاصل نمودند و دانستند که با مشیت الهی معارضه و مقاومه نمیتوانند کرد بالضروره یزدجرد از مداین فرار برقرار اختیار نمود تا در مرو خراسان مقتول شد و شهربانو دختر اوست که بشرف فراش حضرت سید الشهداء علیه السلام رسیده و مادر حضرت سید الساجدین است و حضرت امام حسن علیه السلام تا مداین با لشکر موافقت نمود و سعد لشکر را برگرفته تا حدود خراسان مفتوح نمود

فتح شوشتر در زمان عمر بن خطاب به سرکردگی سعد بن ابی وقاص دیگر

و بعد از فتح شوشتر

و بعد از فتح شوشتر لشوشتر آمد و مردم شهر چون بشنیدند قبل از رسیدن لشکر خارهای سه پهلو آهنین بسیار ساختند و در صحرا پاشیدند و چون قشون خالی الذهن بانحوالی رسیدند و خارها بدست و پای اسبان ایشان نشست متحیر گردیدند و مدتی در انجا توقف نمودند تا انکه شخصی از اهل بلد خفیه بیرون آمده و از عساکر اسلام امان گرفت و ایشانرا براهی دیگر بلدیت نمود که تا سر پل رسیدند و گویند بر بلدی که بهزار در شوشتر معروف است انشخص است و مردم شهر به تیر و سنگ و فلاخن مدافعه می نمودند تا انکه یکی از سران سپاه نزد براء آمد و گفت که من از حضرت پیغمبر صلعم در حق تو چنین شنیده ام و حدیث مذکور برا او خواند و گفت حال اگر خواهی این ولایت مفتوح شود دعا کن که البته مستجاب خواهد بود انگاه براء روی بجانب آسمان کرده گفت که پروردگارا بحق جاه و جلال خودت اینقوم را منکوب و مقهور و عساکر اسلام را بظفر و منصور گردان و سپر بر روی کشیده بر روی پل دوید و دلیران لشکر متابعت و یورش نمودند و جنگ در دروازه قائم شده تا حوالی مغرب داخل ولایت شدند و هرمزان حاکم انجا که عم زاده یزدجرد بود دستگیر نمودند و براء در انواقعه هشتاد زخم برداشته بود و قشون مدت یکماه بسبب او توقف نمودند تا وفات یافت و در همین مکان که الحال معروف است مدفون شد انگاه حرکت نمودند و هرمزان را مقید و محبوس بمدینه نزد عمر فرستادند و هرمزان سابقا با عساکر اسلام صلحی نموده و وفا بان ننموده بود و عمر او را ملامت نمود که عاقبت غدر را دیدی و مرات

حبس هرمزان حاکم شوشتر و بردن او را به مدینه نزد عمر

شده از اراچشیدی هرمزان گفت سابقا که عرب و عجم با یکدیگر محاربه مینمودند خدای تعالی با هیچیک از ایشان نبود زیرا که همه کافر بودند همیشه عجم غالب و حاکم و عرب رعیت و زیردست بودند اکنون که ببرکت اسلام حق تعالی با شماست غلبه شما بان سبب است نه بقوت این سپاه کون برهنه بی استعداد اخر الامر مسلمان شد و او بحضرت امیرالمؤمنین بخشید و انحضرت اورا آزاد نمود و دیهی که در حوالی مدینه داشت ینبع نام بانجا فرستاد که متصدی و ضابط باشد و فرمود چون هرمزان حکومت کرده رویه امر و نهی و سیاست رعایا و زارعین را نیکو میداند و در انجا بود تا ابولولو که بابا شجاع الدین گویند و او از اسرای عجم بود عمر را مقتول نمود و حفص ابن عمر بتهمت اینکه این امر بتحریک هرمزان بوده به ینبع رفت و هرمزان را مقتول ساخت و عمر هنوز رمق حیاتی داشت چون بشنید وصیت کرد که هرکه بعد از من خلیفه اسلام شود حفص را بخون هرمزان قصاص نماید زیرا که ان تهمت موجب قتل هرمزان نبود و از جمله مطاعن که بر عثمان کرده اند یکی ان بود که عمل بان وصیت ننمود تا انکه خلافت بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید حفص بگریخت و نزد معاویه بشام رفت و در حرب صفین مقتول شد و فتح شوشتر در سال بیستم از هجرت بود . . . .

فصل در بعض کتب تواریخ از ابوموسی اشعری منقول است که چون عساکر اسلام شوشتر مفتوح نمودند در انجا تابوتی از سرب یافتند که میتی در ان بود و کیسه زری با او بود که هرکه ضرور داشت بقدر احتیاج از ان زرها بعنوان قرض بر میداشت و چون رفع

احتیاج شده بود

حکمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در باره هرمزان و ضابط فرمودن در ینبع که از صحابات آن بزرگوار بود

قتل هرمزان

ذکر حضرت دانیال علیه السلام

احتیاج شده بود رد مینمود و بجای خود میگذاشت و اگر بدون سبب تاخیر نموده بود بیمار میشد این امر عجیب را بصحابه که در مدینه بودند عرض نمودند و صحابه در جواب نوشتند که این میت حضرت دانیال است و امر نمودند که او را دفن نمایند و الحال مدفن دانیال در شوش مشهور است و بارگاهی بزرگ بران ساخته اند که آب نهر جندیشاپور از زیران جاریست و مؤید این شهرت حدیثی است که در بعض کتب معتبره روایت شده که مردم شوشتر از کثرت باران بخدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام شکایت نمودند و انحضرت فرمود این بسبب انست که استخوانهای حضرت دانیال را شما دفن نکرده اید و هرگاه از استخوانهای انبیاء الله چیزی منکشف شود آسمان براو گریه میکند و ایشان بانجا معاودت نموده و استخوانها را دفن نمودند و باران منقطع شد و غالبا چون شوشتر اعظم بلاد خوزستان و شوش از توابع ان معدود بود صاحب تاریخ اینواقعه را در احوال شوشتر مذکور ساخته باشد . . . .

و ایضا در احوال محمد بن جعفر الطیار رضی الله عنه ذکر نموده که در فتح شوشتر شهید شده و در انجا مدفون است و الحال مدفن محمد بن جعفر در حوالی دزفول معروف است و قریه جعفرآباد که از محال عربستان معدود است از جمله موقوفات بسرکار ان بزرگوار است و هم چنین محال شرف آباد دزفول و واقفه این هر دو شرف النساء بیگم صبیه شاه طهماسب ابن شاه اسمعیل صفوی است و بمرور ایام از تصرف مباشرین موقوفات بیرون رفته است و اکنون انچه اسم وقفیت بران باقی است همین قطعه زمین برحم است و انهم در تصرف عمار و چیزی از ان عایدات بسرکار نمیگردد و در بعض کتب قدیمه شهر انطابلس در جوار شوش

شهادت محمد بن جعفر الطیار در فتح شوشتر

موقوفات بقعه محمد بن جعفر

شهر انطابلس

مذکور است و محتملست که همین شهر دزفول باشد که در بعض تواریخ رعناش گفته اند و الحال موضعی را
در خارج شهر کنار رودخانه اهل دزفول رعناش میگویند و از رودخانه را دز گویند و فول
در لغت بمعنی پل و بعضی بمعنی موشی با قلا گفته اند) و چون کشت و اکل باقلا در نواحی
ان در ان بلد زیاده از سایر بلاد است موسوم باین اسم شده باشد

و از جمله مزارات قدیمه بقعه امامزاده عبد الله است و نسب او بدینوجه است عبد الله بن
الحسن الذکه ابن الحسن الاصغر بن زین العابدین ع است و گویند سر اوست که در شوشتر مدفون است
و باقی اعضای او عضو عضو در بلاد متفرق گردید و چون مخالفان او را شهید نمودند
سر او را برگرفته که نزد والی برند سر و راه ایشان بشوشتر افتاد و در خانه پیره زالی نزول نموده
چون شب بخسبیدند و ان ضعیفه جهة مهمان اندرون که سر را گذاشته بودند و اخل شد
دید که سقف اندرون شکافته و نوری چند از اسمان بزمین می اید و اشخاصی چند که اثار
روحانیت بر ایشان غالب بود در انجا نشسته اند و این سر بریده با ایشان متکلم است از
این امر غریب بغایت متحیر گردید پسری داشت نوجوان ابراهیم نام در اندرونی دیگر
خسپیده بود رفت و او را بیدار کرد و بانجا آورد و چون ابراهیم بدید با در گفت که این شهید
از جمله ذریت حضرت امیر المومنین و برگزیدگان رب العالمین است رای ان است
که او را تجهیز نموده دفن کنیم مادر گفت که از دست این مخالفان چگونه خلاص توانیم
شد ابراهیم گفت سر مرا ببر و بجای این سر بگذار که ایشان ببرند و چنان کردند و از ابراهیم
نیز بخش که بقعه او در جوار امامزاده معروف است همان است و بی بی خدیجه مشهور بمنگرن

در صحرای عسکر

در صحرای عسکر مادر اوست و بانی اصل عمارت امامزاده عبد الله المستنصر بالله خلیفه عباسی است
و بعد از ان سادات مرعشی شوشتر که در نسب برادرزادگان ان بزرگوار اند و حکام کرام انجا
و سایر خیرمندان بران افزودند) و از بقاع مشهوره بقعه شیخ محمد سوار در جوار
مسجد آخوند ملا محمد نجار و بقعه سری ابن مغلس سقطی که ابن هر دو از کبار مشایخ طریقت
بوده اند و خانه سهل ابن عبد الله و مادر او در اصل شهر و صحرای گرگر هنوز معروفند
و بقعه سادات از بقاع معروفه است و بعضی گویند عبد الله افطح است که پسر مهتر حضرت
امام جعفر صادق ع است لیکن ثابت نیست و این عمارت که الحال هست بنای حاجی صالح
کاغذی است که از معارف ارباب خیر بوده و زایر تاریخ ان را بدینوجه گفته

این روضه منوره کز فر و فیض	طاعت در او بلند چه الله اکبر است
تعمیر کرده حاجی خوش نیکذات	صالح که خادمی ز محبان حیدر است
زایر برای مصرع تاریخ سال ان	پرسید از خرد که بهر کار یاور است
استاد عقل سر زتامل چه بر گرفت	گفتا بگو که مرقد فرزند جعفر است

و عبد الله بانو یه بعضی گویند پسر حضرت امام حسین است و انهم ثابت نیست و از آخوند
ملا میرزای نسابه شوشتری که در ایام فتحعلی خان بشوشتر آمده بوده منقول است که او از
مشایخ صوفیه است و بسبب تشنن و تصوف او را مهجور داشته و بزیارت قبر او نرفته
و تصحیح نسب سید محمد بازار و سید محمد ماهرو قریب دروازه گرگر هر دو بحضرت امام موسی کاظم ع
نموده و مدافن جابر بن عبد الله انصاری و عبد الرحمن بن عوف و سعد و سعید که همگی

ذکر بقعه سادات
ذکر خانه سهل ابن عبد الله و مادر او در صحرا

ذکر بقعه عبد الله ابو
ذکر نسب سید محمد بازار و ماهرو

بقعه اویس قرنی

از مشاهیر صحابه اند در شوشتر معروفند و هیچیک ثابت نیست و در جوار بقعه جابر جمعی کثیر اند
که خود را غلامزادگان جابر میدانند) و نزدیک باغ دهکی بقعه ایست که اویس قرنی
گویند و آنچه در کتب معتبره مذکور است آنست که اویس قرنی در کنار شط فرات آواز طبل
شنید و از حقیقت آن استفسار نمود گفتند محاربه علی ابن ابی طالب است با معاویه فی الفور
بمعسکر شاه مردان ملحق شد و از آن حضرت رخصت مبارزت طلبید و چند نفر از شامیان
بقتل رسانید تا مقتول شد و نقل جسد او از صفین بشوشتر بسیار مستبعد است والله اعلم

مقام حسین

و در محله ماهنو بقعه ایست که مقام حسین گویند و همیشه جمعیت طایفه قزلباش که در انجوار
میباشند خصوصا جماعت چرکس در انجا میباشند و در ایام عاشورا رسم تعزیت و مرثیه
خوانی و سایر رسومیکه در بلاد شیعه معمول است در انجا بعمل میآرند و چند سال قبل از این
مردم المحله امداد نموده و مسجد در انجا بنا نهادند هرچند چندان وسعتی ندارد و نهایت در

مزار سید صالح

کمال فیض و صفا و معنویت است) و در آن حوالی نیز مزاری است که سید صالح گویند و میگویند
او از اصلاح ابن الحسن المثنی ابن الحسن بن علی ابن ابی طالب سلام الله علیه میخوانند

بقعه پیر فتح

و مقامی دیگر است مشهور به پیر فتح و گویند سلطان محمد علمدار است که در روز فتح شوشتر

بقعه صالح شهید

با براء ابن مالک بوده و بقعه دیگر در آن حوالی نیز می باشد مشهور به صالح شهید
و بقاع دیگر بسیار است که الحال حقیقت آنها معلوم نمی تواند شد و مردم شوشتر بمیزانه
صفای اعتقاد و نهایت ارادت که باهل صلاح و سداد دارند باندک کرامتی که از
احدی مشاهده نموده باشند بعد از فوت جسد و بارگاه بنا نهاده و وصایا و نذور موقوفه

مخصوص ساخته

شوشتر دو محله است دستوا و گرگر و این دو محله مشتمل بر محلات جزئیه

مخصوص ساخته و مدافن و جماعتخانه قرار داده اند و بمرور ایام چگونگی مجهول گردید
شهر شوشتر الحال دو محله است دستوا و گرگر و هریک مشتمل بر محلات جزئیه متعدده و دو
دیگر محله را که نزدیک درب عسکر گرگر است دستوا گویند و از کلام صاحب قاموس استفاده میشود
که دستوا اسم قصبه شهر است و دستوا لفظ عربی فصیح است و اینکه بعض خواص دست آباد
می نویسند و میگویند اشتباه است و غالبا بعض مردم که در کنار رود و دانکه طاحونه داشتند

تعریف قلعه سلاسل

گرگر نصب کردند و آب از رودخانه میکشیدند و باین سبب المحله را گرگر گفته اند و باروی
شهر از طرف رودخانه است و از سایر اطراف حصاری عظیم است که قولهای بزرگ
داشته و سابقا سکنای جماعت قزلباش دران قولها بود) و قلعه شوشتر قلعه بسیار
مستحکم است و آنرا قلعه سلاسل گویند و گویند سلاسل اسم غلامی بود از والی فارس که ببنای
اینقلعه مامور گردیده و باروی ولایت را بطول رود داریان کشید بنحوی که داریان بمنزله
خندقی در پای حصار قرار یافت و صحرای بسیاری داخل حصار شده که در اوقات
احتیاج مردمان دهات با حیوانات و دواب منزل توانند کرد و منقول است که سلاسل بعد از
اتمام قلعه و حصار و جمع ذخایر و اقوات بر ولینعمت خود یاغی شده قدم از جاده اطاعت
بیرون نهاد و والی فارس با جمیع عساکر متوجه او شده مدت سه سال بمحاصره او اشتغال
نمود و هرچند مساعی جمیله و انواع تدبیر و حیله نمود مؤثر نیفتاد تا آنکه عزم ارتحال از آن
مقام نمود و چون سلاسل بر این معنی واقف شد در آن نیم شب شمشیر بگردن انداخته خود را
بولینعمت خود رسانید و بزبان تضرع عرض نمود که مدعای غلام از این عصیان یاغی و سرکشی

نبود بلکه مقصودم ان بود که حسن خدمت این کمینه و استحکام معاقد این قلعه و حصار براولیای
دولت روشن کردد و والی این معذرت را تحسین نمود و او را بنواخت و با یالت ان بلد
سرافراز ساخت) و در قبلی شوشتر بقلیل فاصله شهر عسکر مکرم بود که اکنون خراب است
و بعض اثار قدیمه و تلهای مرتفع ازان باقی است و کویند مکرم اسم یکی از امرای عرب است
که بتسخیر شوشتر آمده بود و انجا را معسکر ساخته چون مدت توقف ایشان زیاده طول کشید ساکنین
خانه و بازار بنا نمودند و چون ایشان برفتند مردمان متفرقه از اطراف و جوانب جمع شده
در انجا سکنی نمودند و بعسکر مکرم موسوم کردید و غالب محصول انجا نیشکر بوده و شوشتر
و عسکر مکرم هر دو از اقلیم سیوم اند و در زیجات طول شوشتر را یعنی بعد انرا از مبدأ اعمارات
از جانب مغرب هشتاد و چهار درجه و سی دقیقه رصد نموده اند و عرض انرا یعنی بعد
از مبدأ عمارت از جانب جنوب سی و یکدرجه و سی دقیقه و عرض عسکر مکرم سی و یکدرجه
و پانزده دقیقه است چنانچه پانزده دقیقه جنوبی تر است و در طول با شوشتر مساوی است
و از مشاهده اثار قدیمه معلوم می شود که پادشاهان سلف را بشهر شوشتر عنایت عظیم بوده
و در عمارات اطراف و نواحی ان اهتمام زیادی نموده اند و در اصل رودخانه برای
شادروان قیصر بندها و اب کردانها از ملوک و غیر هم بسیار است از انجمله بالاتر از بند میزان
بندی از سنک و ساروج بود که هنوز قدری ازان در وسط رودخانه باقی است مشهور
ببند دختر که از طرف مشرق اب بر کیستان راه عقیلی میبرد و از طرف مغرب نهر محمد علی بیک
و از رودخانه الی اواید چشم نهری هست که اکثر انرا بسنک و ساروج ساخته اند و دیگر

بند دختر

پایین تر از بند میزان

پایین تر از بند میزان اخر شهر بندی ایضا از سنک و ساروج هست که الحال خلل یافته
موسوم به بند برج عیار و بلاکردان و کلایی و سالم آباد که در میان شهر بود با باغچها
که در میان محدث بود همه از چرخابها معمور بودند و در اکثر خانهای ان محلات
اب جاری بود و از طرف صحرا باغ بلبل و باغ خواجه فیض الله لشکر نویس و طارم
علیا و سفلی همه مشجر و معمور بود و کویند منشا ساختن این بند ضعیفه بود که برج
عیار خود را فروخت و ابتدا نمود و بعد ازان سایر ارباب مروت بتعصب افتاده باتمام
رسانیدند) و در جوار این بند استانه است که مقام علی کویند و ان از متبرکات مسجد است
و در انجا باغچه بسیار بتکلف بود که میرزا حیدر بن میر شرف الدین حسین ابن میر سید علی
ابن میر اسد الله صدر غرس نموده و اشجار نارنج بسیار بعمل آورده بود و از زمان میرکاه مقرر
اهل شوشتر انجا بود) و در ان محله فرقه از اهل کفر ساکنند که ایشانرا صابیه کویند و
دین ایشان مابین یهودیت و نصرانیت است و قبایح و مناکیر ایشان بسیار است
و انچه در کتب معتبره از مذهب صابیه بنظر رسیده با انچه در آیین اینطایفه مخذوله مشاهده
می شود و انچه مشایخ ایشان تقریر می نمایند مباینت و مغایرت تمام دارد و اکثر
ایشان جاهل بمعرفت و سخنان پراکنده دارند که بر تحیر ایشان در مذهب باطل خود
دلالت تمام دارد) و در یکطرف شهر بندی است خداافرین از سنک خارا که اکنون
کاه ماهی است مشهور بماهی بازان و در اطراف ان اثار چرخاب بسیار است و
در طرف شهر آسیاها است که بسبب ترک نازاعراب اکثر انها خراب است و در نهایت

ه بند برج عیار بهای متعدد
که از طرف شهر آسیاها و چرخها
ازان دایر بود و باغ برج عیار

[illegible]

بند ماهی بازان

فرسخی بند دار است وانچه ازان الحال موجود است همه ساروج و آجر پخته است و در
طرفین اثار انهار عظیمه است) و پایین تر بندی است که یکی از سلاطین سلف جهة
استحکام بعوض سنگ و ساروج قیر ریخته بود و پادشاه بعد ازاو انرا نه پسندید و گفت
این کارها اینقدر قابلیت ندارد و بفرمود که دو فرسخ پایین ان رودخانه معظم را
بخاک بستند و بعد از اینها بند اهواز است که انهار ان از دو طرف هنوز نمایان است
وان از بلاد عظیمه دنیا بود و ملوک و خلفا انجا را سلة الخبز و مجمع المال نامیده بودند
و مزارع و جنگلهای ان همه شکرستان بود و باین سبب خلق انجا بکمال ثروت
ممتاز بودند و بمضمون ان الانسان لیطغی ان راه استغنی همواره بر خلفا و امرا طریق
طغیان می پیمودند و باین تقریب فتنه و فساد دران بلد بسیار واقع می شد . . . .
و علی ابن محمد منجم مشهور بصاحب الزنج درانجا خروج نمود و سالها با اولیای دولت
بنی العباس معارضه ورزید و خلق بسیار از اهل اندیار بعضی بموافقت و بعضی بمخالفت
او مقتول گردیدند و بعد از تسکین ان فتنه چون خلفا را بعمارت الولایت رغبتی باقی
نماند و واماندگان انجا از عهده ضبط انهمه نیشکر و ادای مالوجهات دیوانی انها بیرون نتوانستند
آمد لاجرم اکثر جلای وطن نمودند و بسبب خرابی جاها و مزارع عقرب جراره که از مواد ارضیه
حاره متکون میگردد بسیار بهم رسید و بقیه خلق باین تقریب بجاهای دیگر نقل نمودند
واکنون از عمارات انجا همین قلعه موجود است که شیخ ناصر بن حمیدان انرا حصار
کشیده مشتمل بر چند خانوار رعیت دیم کار نهایت اثار عمارات قدیمه بسیار و در نظر اعتبار

شاهد بی نیازی

شاهد بی نیازی حضرت کردگار است هر آجر پاره بفنای دنیا اشاره و هر تخته سنگی لوح مزار
آوارهٔ هر سفال شکسته از کنگره ایوانی نشانی و هر بانگ جغدی از احوال گذشتگان
داستانی هر بته خاری شمع مزار گلعذاری و هر شاخ گیاهی خوابگاه زرین کلاهی

هر که امد این جهان پر خار را دید و رفت * پاره بر سستی عهد جهان خندید و رفت
کس ازین ویرانه ده یکدانه حاصل نبرد * هر که امد پارهٔ تخم هوس پاشید و رفت
گلعذاران بسکه در زیر زمین خوابیده اند * همچه شبنم می توان بر روی گل غلطید و رفت
دار دنیا کاروان زندگی را منزل است * کار بار خویش را فرزانه باید دید و رفت

بقعه کف علی

در صحاری شوشتر بقاع الخیر بسیار است ازان جمله در مغربی شهر بقعه ایست که کف علی
گویند و بانی ان حاجی طهماس ملازم اسفندیار بیگ میرشکار است و درانجا باغچه بسیار خوب
مشجر نموده بود و اب ان از نهر داریان بود و چون ان نهر بایر شد چاهی حفر نمود
و مداری قرار داد و سعیها نمود که باغچه برطرف نشود اخر الامر بتواتر حوادث زمان
و کثرت فتن دران اوان از پیش نرفت و الحال محل باغچه غله کاری است نهایت عمارت

بقعه شعیب پیغمبر در حسام آباد

برقرار است) و در محل حسام آباد بقعه ایست که شعیب گویند و ان تل خاکی بود
از قدیم که کسی حقیقت انرا نمی دانست و چند سال قبل ازین شخصی از رعایا بخواب دیده
که کسی باو گفت که این تل را انکشاف کن که حضرت شعیب و دختران او هرو درانجا می باشند
و بقعه برای ایشان بساز گفت مرا مالی نیست که صرف ساختن بقعه نمایم گفت مالی ضرور نیست
در این ضلع این تل آجر پخته در زیر خاک قدری که کفایت بنا نماید هست و در هر ضلع

بقدر احتیاج آهک پوخته هم هست اینجاکهارا بردارد ومصالح را پرفزآرد وبمصرف برسان چون از خواب بیدار شد واین رؤیارا حکایت کرد همه کس باو استهزاء می نمود واعتنا بهیچکس ننموده خود با اهل واولاد بشکافتن ان تل مشغول گردیدند تا انکه بساوی سطح زمین شکافت میتی دید در نهایت طول قامت وعظمت جثه که جمیع اعضای او بحال خود برقرار ودر پایین او جوضعیفه بهمان دستور که مطلق از اعضای ایشان چیزی نریخته بود واطراف دیگر را بشکافت وآجر واهکرا بهمان نحو که در خواب دیده بود بیرون آورد وحاجی ابوالحسن ابن خواجه عنایت الله ابن خواجه عبدالباقی که در ان وقت از سررشته داران محل بود اجرت عمله را بداد وبقعه را بنا نمودند وسابقا مقام شعیب در کنار رود دز قول معروف بود ومقامات بسیاری از انبیای بنی اسرائیل در ان حوالی معروفست مانند اسحق وشمعون ویعقوب ولاوی وجرجیس ودوبیل که در محل سرخکان است وجمیع این ها در مرتبه شک است زیراکه مساکن ایشان در مدین وکنعان ومصر وبیت المقدس بود وانتقال باین حدود بسیار مستبعد می نماید خصوصا که حضرت شعیب اعمی وکبیر السن واز حرکت عاجز بود) ودر صحرای گرگر ایضا بقاع بسیار است واثار عمارات قدیمه الی حال گرائی وبعضی اثار ملوکانه اند وغالبا رودی وانکه دره بود ودر وسط شهر ممر سیل وبعد از انکه حفر نموده اند قدری از خانهایان آب مانده باشد وبعد از ان بمرور ایام باین طرف نقل کرده باشند وانطرف خالی شده باشد والحال موضعی است که سر کنج گویند که در روزگار پیشین محمود نام در انجا گنجی یافته بود وان افسانه مابین مردم مشهور است) ودر عهد

حکومت

حکومت اخر عبدالله خان ایضا دفینه در کنار رودخانه یافت شده بود وسکه انها خط کوفی بود باسم المقتدر بالله عباسی واکثر انها در وزن با این اشرفیهای حسنم موافق بود وبعضی مقدار نیم دانگ زیاد بود) وبقعه سید محمد مشهور بگیاه خور در کنار رود از بقاع قدیمه است وچند قبل از این حاجی محمد قلی ابن حاجی حسن کندزلو جماعتخانه وبعض عمارات بران افزوده وغالبا همان عابد باشد که شیخ بهاء الدین علیه الرحمه در منظومه نان وحلوا به نوحه اورده

نوجوانی از خواص پادشاه ٭ دید شد پی با حشمت وتمکین براه

دل زغم خالی وسر پر از هوس ٭ جمله اسباب تنعم پیش وپس

بر یکی عابد در ان صحرا گذشت ٭ کو علف میخورد چون آهو بدشت

تر زبان در ذکر حی لایموت ٭ شکر گویان کش میسر گشت قوت

نوجوان سوی شر خرامید وگفت ٭ کای شده با وحشیان در قوت جفت

سبز گشته چون زمرد رنگ تو ٭ زانکه ناید جز علف در چنگ تو

شد تنت چون عنکبوت از لاغری ٭ چون گوزنان چند در صحرا چری

گرچه من بودی تو خدمتکار شاه ٭ در علف خوردن نشد عمرت تباه

پیر گفتش کای جوان نامدار ٭ کت بود از خدمت شه افتخار

گر تو چون من نیز میخوردی علف ٭ می نشد عمرت در این خدمت تلف

ومقام شیخ شمس الدین کلجشم که اکنون اکثر ان خراب شده واز مقامات عالیه والکنه در قبض بود وحال شیخ شمس الدین کلجشم الحال معلوم نیست لیکن جو قطعه نظم که در پیش طاق انجا نوشته بود

بر بقعه سید محمد گیاه خور

بر بقعه شیخ شمس الدین

بقطب سپهر معرفت موصوف است و از انجا معلوم می شود که بانی انعمارت خواجه محمد نامی بوده
و لفظ خواجه محمد تاریخ است و او غیر خواجه محمد است که بانی مسجد عباس است زیرا که تاریخ این
زیاده از یکصد سال نیست) و قبر قندی بیک و یاری بیک در صحرای کرکر است و ایشان دو
برادر بودند از قزلباش جغتای شوشتر که میر قاسم بن میر محمد باقر بن میر سید علی صدر را از اعاظم
سادات بی عشیره مقتول نموده بودند و مردم از عرب و عجم غوغا نموده ایشان را مقتول ساختند
و در همانجا مدفون گردیدند) در قصبه الکشای عقیلی بجمله املاک محمد شه میر اسد الله صدر بقعه ایست

بقعه بشران واقع در عقیلی

که بشران گویند و عوام الناس را اعتقاد آن است که همان بشر حافی است که در عهد حضرت
امام جعفر صادق ع بود و بدعوت انعالیجناب یا بسببی دیگر از اسباب بعد از انکه مدتها بیغوله
گرد وادی جهالت و گمراهی و مرتکب انواع فسوق و مناهی بود بتوبه و انابت نموده و معالات
عالیه رسیده و از اکابر سلسله اولیا معدود است و انچه در کتب معتبره مسطور است انست که مدفن
بشر حافی در بغداد است والله اعلم) و در کنار کوه بسمت عقیلی مقامی دیگر است معروف

مقام باباکوهی بسمت عقیلی

بباباکوهی و بان مناسبت دیهی را که دران حوالی است تسمیه باین اسم نموده اند و در دار
شیراز مقامی ایضا باین اسم موسوم میباشد و محتمل است که یکی ازاین دو همان زیر ویشر
باشد که مولانا رومی از کبار شعرای متقدمین در بعض مثنویات خود قصه او را بدینوجه نظم نموده

⁂ پادشهی بود ملک نام او ⁂ خلد برین ملک در ایام او
⁂ از همه خوبان گل باغ بهشت ⁂ داشت یکی دختر نیکو سرشت
⁂ زهره جبینی که بسیما گرر ⁂ برده گرو از مه و از مشتری

سوره والشمس

سوره والشمس مه روی او ⁂ ایت واللیل چو گیسوی او ⁂ غمزه بفن رهزن صنعتگران ⁂ عشوه بفن معجز روح الامین
چاشنی از لبش آب حیات ⁂ یافته زان خسرو شیرین نجات ⁂ یکنظر از نرگس شهلای او ⁂ بهر جهانی ز دغا غارت او
قد ورخش کرده ببستان گذر ⁂ سرو گل بسته از آن شاخ جگر ⁂ تازه نهالیکه چه بر خواست ⁂ جلوه کبک دری از اسپی
مثل رخش دیده بعالم که دیر ⁂ دیده احول دیگر آیینه سر ⁂ خوبتر از خلد برین منظرش ⁂ خیل ملک طوف کنان بر درش
بود گدائی و بطبع سلیم ⁂ دل ز غم یکینه نا شسته هنوز ⁂ عمر بسر برده باندوه و غم ⁂ سال وی از پنجه و چل بیش و کم
از فلک او تیره سر انجام تر ⁂ دل بهمین خوش که حسن نام داشت ⁂ رفت قضا را بسوی آن رهگذر ⁂ دید ز چشم سیه شه یکنظر
تیر کمانخانه ابروی او ⁂ کار گر افتاده بپهلوی او ⁂ ده چه نکو هست نکو کوی ها ⁂ در رصد نطق زبان برکار
تیر که از سخت کمانی بود ⁂ رخنه گر خانه جانی بود ⁂ با کجی قد چه ابروی خویش ⁂ کرد رخ سوی قبله خود روی خویش
کای من و دل هر دو نثار تو ⁂ نیم کش ناوک مژگان تو ⁂ زلف چلیپای تو ای گلعذار ⁂ از دل من برده شکیب و قرار
چون خم از ان بر رخ مهوش فتاد ⁂ بهر دلم نعل در آتش نهاد ⁂ شد ز قضا سوی تو ام راه ⁂ یکنظر از لطف بحالم نگر
شاید از احوال پریشان من ⁂ رحم کنی بر دل و بر جان من ⁂ زهره جبین چون مه از اوج برین ⁂ کرد نظر جانب شخص حزین
گفت من و تو ز کجا تا کجا ⁂ کی بر خورشید نماید سها ⁂ این چه خیال و چه تمنا این ⁂ گر نه جنون است چه سودا ست این
خیز که اینک متعاقب زرا ⁂ میرسد اغیار ز گرد ره تباه ⁂ نام رقیبان چه شنیدان نگار ⁂ در ره یکی بود سر و صد هزار
گفت چه سازم بکجا رو نهم ⁂ دل بکه با این همه اندوه نهم ⁂ ای نظر جان بتو از نیکها ⁂ یا بکشم باز در خود مرا
شاه چه احوال گدا گوش کرد ⁂ مهر گدا در دل و جوش کرد ⁂ آری از انجا که شهانرا است فن ⁂ گوش بر احوال گدا کرد زن
گفت اگرت آرزوی وصل ماست ⁂ گرچه تمنای تو یکسر خطاست ⁂ بایدت از خلق کناری گرفت ⁂ خرقه و کوه و غاری گرفت
تا رسدت کار بجائی که شهر ⁂ از ره اخلاص تو گیرند بهر ⁂ سوی تو از بهر دعا رو کنند ⁂ قبله حاجات خود ان کو

شاه خبر یابد از احوال تو ؛ باعث وصل تو شود حال تو ؛ منهم اگر بخت تو یاری کند ؛ ور رو رعایای تو کاری کند
خیزم و آهنگ کنم سوی غار ؛ تازه و نوا کردی و عشاق وار ؛ عاشق بیچاره چو اینها شنید ؛ گفت روم چون ره دیگر ندید
گرد زمین بوس و بره در نهاد ؛ کرد چنان کان صنم ارشاد داد ؛ رفت بکوه و بسر سال تمام ؛ شد ز نقیش کوهی با آشنام
رفت وز وصل همه نومید شد ؛ باعث نومیدیش امید شد ؛ گشت مجازش بحقیقت دلیل ؛ شد نفسش همنفس جبرئیل
یافت بهر گوشه و شهر و دیار ؛ طنطنهٔ حالت شیخ آشکار ؛ شاه کزان حال خبردار شد ؛ بهر زیارت سوی الغار شد
دید هویدا نظر خواملنن ؛ واز اثر سجده بروجه حسن ؛ خاک درش بوسه با عجاز داد ؛ رفت و سر خویش بپایش نهاد
کای حرمت کعبه هر بیدلی ؛ حل شده از لطف تو هر مشکلی ؛ نه فلک طایر ایوان تو ؛ گوی اجل در خم چوگان تو
سوده ملک خاک درت بر جبین ؛ در ره دین تا بی روی تو امان ؛ هست امیدم که ز لطف عمیم ؛ باز رهانیم ز امید و بیم
ساعت چندی بر در روشن تو بود ؛ وز نفسش بوی سعادت شنود ؛ رفت پس آنگاه بماوای خویش ؛ کرد بر حور لقا جای خویش
دخترش نیز بدستور شاه ؛ گشت عبیر از قدمش خاک راه ؛ با تن چندی ز رفیقان خویش ؛ رفت پس آنگاه بدرگاه خویش
مخزن اسرار سخن باز کرد ؛ چون گل و چون غنچه دهن باز کرد ؛ لابه کنان گفت که ای نامراد ؛ مژده که همت در دولت گشاد
جان بعشق تو چون شد قوی ؛ آمده ام تا کمنت بروی ؛ زهر فراقت چه بکامم رسید ؛ بایدت از شربت وصلم چشید
زاهد روشندل پرهیزکار ؛ با جگر خسته و جان فکار ؛ گفت که ای سرو خجل بر بری ؛ من بحقیقت شدم از خود بری
عشق تو را بنیان بر هم جان گرفت ؛ گر ز الم لذت دنیا گرفت ؛ مطلب تو گر چه نیاید بدست ؛ شکر گذاری تو ام فرض است
چون بخدا راه نمای منی ؛ پیر منی بلکه خدای منی ؛ مه چه شنید این سخنان چون گهر ؛ گشت تهی از خود و از خود بدر
کرد اثر بر جگرش عشق پاک ؛ نعره زد و کرد ز تن جامه چاک ؛ حلهٔ دیبا ز بر خویش کند ؛ وانگهش از صومعه بیرون فکند
خواست یکی خرقه و در بر کشید ؛ عاشق و معشوق بیکجا نشست ؛ جذبه که از شهر بکوهش دواند ؛ چون نتواند که بخویشش نشاند

رومی اگر

رومی اگر عاشق صادق دلی ؛ نی چه حریفان دغا غافلی ؛ خیز و بکف دامن همت بگیر ؛ در قدم اهل حقیقت بمیر
و از استماع اینگونه حکایات مفهوم میگردد که عشق صوری را در تصفیه نفس و تلطیف روح
و تجرید از علایق مدخلی عظیم است و نفوس مستعده بسبب آن شایسته مکاشفات غیبی و فتوحات
عظیمه میگردد و سخن مشایخ که المجاز قنطرة الحقیقة شاید اشاره باین نکته باشد ......

سادات مرعشیه شوشتر

سادات مرعشیه شوشتر اولاد سید محمد شاه بن مبارز الدین مانده ابن جمال الدین حسین بن
نجم الدین محمود اند و نسب میر نجم الدین محمود در کتب معتبره بدین وجه است نجم الدین محمود
ابن احمد بن تاج الدین حسین بن محمد بن علی ابن احمد بن ابی طالب بن ابراهیم بن یحیی بن
حسین بن محمد بن حمزة بن علی بن حمزه بن علی المرعش بن عبدالله بن محمد السلیق ابن الحسن
بن حسین الاصغر بن زین العابدین علیه السلام و ایشان از سلسله ملوک مازندران اند
و میر نجم الدین از آمل بشوشتر آمده و در آن زمان نقیب و مقتدای آن دیار سید عضد الدوله حسینی بود
و عقب او منحصر بود بیک صبیه و او را بحباله میر نجم الدین داد و بآن سبب املاک و ضیاع
و اقطاعاتی که سید عضد الدوله از سلاطین سلف داشت همگی بمیر نجم الدین انتقال یافت

سادات مشعشع والی حویزه

و چون بسبب کثرت فتن و انقلابات اوضاع اخذ و در اختلال پذیرفت اولاد میر نجم الدین
ضعیف الحال شدند و املاک ایشان روی بخرابی نهاد (و سید محمد بن فلاح مشعشع
در عراق عرب ظهور نموده و باعث مزید التهاب نایره فتنه و جدال گردید و ظهور او در سال
هشتصد و بیست ۸۲۰ بود و در آنوقت والی بغداد اسپند میرزا ولد قرا یوسف ترکمان بود
و والی فارس سلطان عبدالله بن ابراهیم میرزا ابن شاهرخ بن تیمور و او در شیراز بود

وشیخ محمد جزری شافعی در دولت او مملکت مدار بود و شیخ ابو الخیر پسر او حاکم شوشتر بود و اسم او
در سنک بزرکی که نزدیک در مغربی مسجد جامع منصوب است نوشته است و سید محمد با اسپند میرزا
و شیخ ابو الخیر جنکها نمود تا بر واسط و حویزه و بعض خوزستان استیلا یافت و شیخ ابو الخیر بکریخته
و نزد پدر خود بشیراز رفت و در این فترات احوال سادات زیاده اختلال بهم رسانید و اولاد
سید محمد شاه سه برادر بودند میرزین الدین علی و میر نور الله و میر ماند و چون از اوضاع ولایت
دلکران شدند میرزین الدین علی از شیراز بهندستان رفت و میر نور الله در انجا توقف و بتحصیل
علوم و اکتساب فضایل اشتغال ورزید و نسب سید محمد مذکور در کتاب مجالس المؤمنین بر این
وجه است محمد بن فلاح بن هبة الله بن الحسن بن علی المرتضی ابن عبد الحمید النسابه
بن فخار بن احمد بن ابی الغنائم بن حسین بن محمد بن ابراهیم بن محمد ابن صالح ابن امام
موسی الکاظم علیه السلام و وفات او در سال هشتصد و هفتاد ۸۷۰ و در اواخر حال مولی علی
پسر او اختیار را از او کرفته بود و او مردی بیباک بود و در نهب اموال و قطع طریق و سفک دماء
خود داری مینمود تا انکه در کنار رودخانه کردستان بهبهان روزی بعادت معهود عمل منکر
تیر اندازی که در کمین بود او را تیر زده هلاک نمود و حل و عقد امور دیکر باره بقبضه اختیار
سید محمد و چون سلطان محسن بن سید محمد خلیفه شد تمامی خوزستان او را مسلم شد و فتنها
فرو نشست و این قلعه محسنیه و شهر جدید حویزه از اثار اوست و او سلطانی عادل و بیدار
بود و در حفظ شعائر دین و اقامت ناموس شرع مبین نهایت اهتمام داشت و مردم در
دولت او در مهد امن و امان بودند و صیت مکارم او باطراف منتشر کردید و در این عهد

میر نور الله

میر نور الله از شیراز بشوشتر معاودت و صبیه خواجه حسین شوشتری را که از معارف نجبا بود بحباله خود در اورد
و اولاد خواجه حسین شیخ عبد الله و شیخ محمد و شیخ حسن در حجر تربیت انجناب نشو و نما یافتند
و سلطان محسن و بعد از او سلطان علی ولد او با انحضرت نهایت ارادت و حسن اعتقاد بهم رسید
و در جمیع امور کلی و جزوی موافقت رای او را التزام نمودند و در توقیر و احترام او بسیار کوشیدند
و املاک و رقبات مرغوبه باو بخشیدند و شیخ عبد الله مذکور صدر ان دولت بود و در دولت صفویه
قاضی شد و هنوز این منصب در اولاد او باقی است و شیخ محمد وکیل الدوله و از اثار اوست
طاق سنکی برابر امامزاده عبد الله در کتابه ان این شعر نوشته است

تمام کشت بحمد الله این بنای ثمین ؛ بسعی صاحب اعظم محمد بن حسین

و شیخ حسن سپهسالار بود و چون میر نور الله در ان دولت قوی حال و مبسوط الید کردید در ترویج
و تشییع مذهب اثنی عشر و نسخ مذاهب مخالف کمال سعی و جد معمول داشت و اولیای دولت
بمتابعت او همت کماشتند تا ظهور شاه اسمعیل صفوی و مبدا ان در سال نهصد و شش ۹۰۶ بود
و در نهصد و چهارده بعراق عرب امد و سلطان علی مذکور باتفاق برادر خود سید ایوب و سایر
سادات مشعشع بسبب اتفاق در حسب و نسب و مذهب باو پیوستند و در وقت یورش بغداد
بجز یک میر حاجی محمد و شیخ محمد رغناشی که معلم زاده اولاد سید محمد بود ایشانرا مقتول نمود
و چون بحویزه امد سید فیاض بن سلطان محسن لشکر کشیده در مقام مدافعه در امد تا انکه خود با همه
بالتمام مقتول کردیدند) و بعد از فتح حویزه شاه اسمعیل بشوشتر امد و در انوقت میر نور الله
در عشر ستین و از قوت سمع و بصر عاری کردیده بود و باین سبب از استقبال موکب جلال

نسب سادات مشعشع ولات حویزه (margin)

و اقامت مراسم خدمت عاجز مانده بود تا آنکه حسب الامر مقرر شد که او را در محفه نشانیدند
و به مجلس پادشاه حاضر نمودند و چون وفور سعی او در ترویج مذهب معلوم پادشاه شده بود
او را بغایت معظم و محترم داشت و املاک و قنوات قدیمه و جدیده باو واگذاشت...
میر نورالله را دو پسر بود میر شریف و میر حبیب الله و میر نورالله ثانی صاحب مجالس المؤمنین
و احقاق الحق و مصائب النواصب و عشره کامله و کشف العوار و دیگر مصنفات که بهندوستان
رفت و در لاهور قاضی بود و آخر در آنجا شهید شد پسر میر شریف بود و اولاد او در هندوستان اند
و چندی قبل از این جمعی از ایشان در نجف اشرف آمدند و در آنجا ساکن اند و میر شریف دو پسر
دیگر داشت میر اسمعیل و میر قطب الدین و میر محسن و میر حبیب الله را سه پسر بود سید قاسم
و میر شمس الدین محمد و میر عطاء الله و اولاد ایشان همه در شوشتر اند و تولیت امامزاده عبدالله
و احتساب شوشتر با ایشان است و میر مانده دو پسر داشت میر محمد طاهر بلاعقب و میر عنایت الله
و او را دو پسر بود میر عبدالغفار و میر عبدالخالق و الحال نقابت طریقت با اولاد ایشان است
و میر زین الدین علی را یک پسر بود میر اسدالله که در دولت صفویه بصدارت رسید و قبل از او
میر غیاث الدین منصور شیرازی دشتکی صدر بود و چون بغایت مفسدان فیما بین او و شیخ علی
بن عبدالعالی شقاق بهم رسید در روزی در مجلس شاه طهماسب بینهما مکالمه واقع شد که بمجادله
و بتجهیل کشید و پادشاه تقویت جانب شیخ نمود و میر غیاث الدین با اهانت از مجلس بیرون رفت
بعد از چند روزی استعفا و رخصت معاودت شیراز حاصل نمود و بعد بشیخ علی منصب
صدارت بمیر معزالدین اصفهانی و بعد از او بمیر اسدالله مرجوع گردیده و او را دو پسر بود میر سید علی

صدر

صدر که آخر الامر از صدارت استعفا و اختیار تولیت روضه رضویه نمود و میر عبدالوهاب
و ایشان در ایام حیات والد ماجد و بعد از آن در تعمیر املاک موروثی و احداث املاک جدیده
از زیاده کوشیدند و در محل احشام عقیلی و اراضی جلکان و شاهولی و چهچه کران بیابانستان
انهار متعدده از رودخانه برداشتند و باراضی موات جاری ساختند و رعایا و زارعین
از اطراف جمع نمودند و قلعه‌ها و دهکده‌ها و بنوارها ساختند و بساتین و باغات مرغوبه
بعمل آوردند و مال و جهات همه اینها حسب الارقام سلاطین بسیورغال ایشان مقرر بود و از
جهات معاف و مرفوع القلم بودند و هر یک از حکام و عمال که با این سلسله علیه در مقام
معارضه و کج حسابی در آمدند بمضمون نحن بنو عبد المطلب ما عادانا بیت الا و قد خرب
و ما عادانا کلب الا و قد جرب منکوب و مخذول گردیدند و هر چند روزگار غدار خلف
زادگان ایشان را از آن استعداد انداخته و اوضاع ایشان بر رونق سابق نیست
و بمدلول الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم از اکتساب بعض فضایل و ادراک مرتبه رفیعه آبا
و اجداد متقاصر اند و رغبت ایشان بسیر و شکار و سپاهیگری بیشتر است لیکن نجابت ذاتی
و فطرت اصلی و همت و فرزانگی ایشان بحمدالله خلل پذیر نیست و اهالی آن حدود از برکت وجود
ایشان بانواع فیض مستفیض اند و از اعاظم ایشان الحال میرزا عبدالله بن میرزا
شاه میر بن میرزا عبدالله بن میر سید علی بن میر محمد باقر بن میر سید علی ابن میر اسدالله است
و میرزا عبدالباقی بن میرزا ربیع ابن میرزا رضا بن میرزا سلیمان بن میر صدرالدین
محمد بن میر سید علی ابن میر اسدالله و میرزا عبدالعالی بن میرزا محمد بن میرزا حیدر سابق الذکر

که دودمان آن بزرگان را شعله افروز دودمان [?] باعث مکرمت اطراز اند وازانده و میر عبدالوهاب در سفر ایروان در خدمت نواب گیتی ستان شاه عباس بود و بعد از فتح بلده آنچه دران یورش کتاب آمده بود پادشاه همگی را بانجناب بخشید و انجناب کتب را جیاز [?] نموده از دست قشون استنقاذ نمود و بعد از فرو نشستن غبار فتنه مردم انجا را طلبید و کتابها را بایشان داد هرچه صاحبان بهم رسید بصاحب تسلیم نمود و آنچه بی صاحب ماند نگاه داشت و با نضمام کتبیکه از خود و از ابا و اجداد کرام داشت همگی را وقف نمود و مجموع دوازده هزار جلد بود وقفنامه مشتمل بر تفصیل اسامی این کتابها با جمیع خصوصیات از خط و کاغذ و رنگ و جلد و تاریخ کتابت و غیره و شروطیکه در متن وقف اعتبار نموده بود قلمی و انبار [?] رواقی که بسیار وسیع از عمارات خود جهة کتابخانه معین و از املاک خالصه خود همه ساله وجهی معتدبه جهة تعمیر کتابخانه و مرمت کتابها و وظیفه متولی انوقت قرار داده بود و بمرور ایام همه انسر رشته مختل و کتابها متفرق و اکثر ببلاد بعیده افتاده و این فقیر در بلده پیرون از آذربایجان از کتب وقفی میر عبدالوهاب حاشیه میر سید شریف در شرح شمسیه دیدم که بنشان خط و مهر میر عبدالوهاب شناختم و از مرحوم والد خود شنیده ام که در مکه معظمه بدکان کتابفروشی که نزدیک باب السلام است جلدی از کشاف دیده بود و کتاب فروش میگفت از شخصی مصری است که از مصر آورده و قلیلی از ان کتب الحال نزد طلبه این بلد باقی است و آنچه از این ما بنظر آمده همه نسخهای خوشخط صحیح مذهب محشی که طبع را از مشاهده انها نشاط و ذهن را از مطالعه انها نهایت انبساط حاصل می گردد و بمضمون ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار

هر یکی

هر یک از علو شان انعالیشان نشان میدهد و انعالیحضرت از امروت و فتوت در طبع خاص بود و جهة حفظ ناموس ظاهر الکوی [?] پیش رفت بعض امور متخلق با خلاق حکام و امراء بود و نقاره خانه و چوبداشر [?] و سایر رسوم امارت را فرو گذاشت نمی نمود و جمیع امور شرعی و عرفی این ولایت حسب الحکم سلاطین وقت برای رزین و حکم متین او منوط بود و هیچ احدی را مجال مخالفت و عصیان نبود و در رفع بدع و تحمیلات و ترفیه احوال ضعفا ساعی و مشکور و مبذول و در جمیع موارد سخن او مسموع و مقبول بود و در ایام سلطنت شاه طهماسب ماضی مدتی حاکم شرع و عرف در فول بود (سادات تلغر بسید عبدالله بن موسی الکاظم علیه السلام نسب میرسانند و اسلاف این سلسله همگی از معارف اهل معرفت و حقیقت و کبار مشایخ طریقت بوده اند و سید احمد ملقب بشیخ تلغر از نجف اشرف بیوشر آمده و اراضی احشام عقیلی را از مالک شرعی انها خریده و بموجب صریح الاملاک سادات مرعشی بعضی اراضی نیز بوده را اولاد و احفاد شان الیه مردم اسکیکی [?] و بدیل و غیرهم فروخته بودند و بعضی دیگر در تصرف ایشان باقی مانده بود تا انکه در سال نهصد و اند میر اسدالله صدر همگی از ایشان را الیهم خریداری و بخود منتقل ساخت و چیزی که در تصرف سادات تلغر باقی مانده همین محل است که الحال بگوشه تلغر معروف است و هفت نفر از بزرگان این سلسله در انجا مدفونند) و آنچه از بعض آثار قدیمه و بروانجات سلاطین سلف معلوم می شود ان است که در انسر کارات موقوفات و رقبات بسیار بود که همگی بر ایشان معاف و مسلم بود و تولیت انها دست بدست بدون مزاحم با ایشان تعلق داشت و خدمه و زارعین ان محال از طایفه شالو و مالو و سایر طوایف بوده اند

سادات تلغر ساکن بمیبد عقیلی

هفت شهیدان

که الحال در محال دیناران فیمابین کوهگیلو و بختیاری سکنی دارند و اخلاف ایشان الی الان
ارادت این سلسله علیه زینت رقبه احوال خود میشمارند و همه ساله که سادات بعنوان سرکشی
دار دخانهای ایشان می روند هر یک بقدر وسع و استطاعت از خالصه خود چیزی برسم هدیه
بسرکار ایشان میرسانند و با وجود کثرت حوادث و فتن که در اعصار لاحقه در همه جا خصوصا
دران سرحدات سنوح یافته و انقلاب کلی که در همه اوضاع بظهور رسیده و استمرار این طایفه
بهیچوجه خللی رونداده است و چشمه قیلارستان که دران محل واقع است از قدیم الایام از
متعلقات ان سرکار است و در رقم امضای شاه طهماسب ماضی مورخ سال نهصد و
پنجاه و دو که باسم سید محمد تلغزی صدور یافته و در انجا میر اسدالله تصحیح نسب ایشان موده است
چشمه قیلارستان منجمله موقوفات معدود شده و اینکه الحال مشتهر است که تیولداران شوشتر

چشمه نفط قیر

همه ساله از انجا وجهی بازیافت می نمایند از جمله بدع حادثه است و انچه قدیم باسم سید عزالدین
و سید شهاب الدین احمد الی الان باقی است مورخ بتاریخ نهصد و بیست و شش عصارخانه
و باتین و قری و مزارع بسیار تفصیل یافته الحال اکثر انها معدوم و بهیچوقت حقیقت
انها معلوم نیست و از اکابر این سلسله سید محسن تلغزی است و نسب سید محمد مهدی که الحال
سلاله اند و دودمان است بر این وجه است سید محمد مهدی بن سید شاه محمد بن سید نعمت الله
بن سید شاه محمد بن سید فخرالدین بن سید محمد بن سید محسن بن سید تاج الدین علی بن سید
شمس الدین محمد بن سید فخرالدین علی بن سید شرف الدین محمد بن سید فخرالدین علی
بن سید قطب الدین عبدالله بن سید نصیرالدین احمد بن سید عزالدین داود بن سید

رکن الدین

رکن الدین خداداد بن سید شهاب الدین حسن بن سید شرف الدین حسین بن سید شهاب
الدین احمد بن سید شمس الدین محمد بن سید صدرالدین علی بن سید شهاب الدین احمد
ابن السید عبدالله بن موسی الکاظم علیه السلام) و سید رکن خداداد در محله دشت
خروج مدفون است و این مقابر که در انحوالی مجتمع شده بسبب مجاورت ان بزرگوار است
و در تذکره مدافن بسیاری از ایشان در قریه کرکرند کور شده و الحال حقیقت معلوم نیست
محتملست که شیخ شمس الدین کلچم که سابقا ذکر شده سید شمس الدین محمد ثانی از همین سلسله
باشد که ناظم قطعه تاریخ او درا در عداد سادات معدود ننموده است و هم چنین سید قطب
الدین که در حوالی عبدالله بابویه است و محل تلغز از محال مرغوبه این بلد است
که بحسب اب و هوا و نیکی محصولات خصوصا تنباکو کمال امتیاز دارد و مکان ان بسبب
احاطه جبال بغایت حصین است نهایت بسبب کثرت تغلب و تعدی اولی الامر و ضعف
سادات انجا از رفع بیچیابات اکثر اوقات خراب و بیرونق است و تیرکتاز اکراد و الوار
که در انجوار می باشند مزید علت شده محصول از انجا بعمل نمی اید و باین جهة احوال سادات
بغایت مختل و در امور معیشت خود معطلند حق تعالی فرمانفرمائی عادل کرامت فرماید
که حق را بمستحق ایصال و ظلمه و متغلبان را قلع و استیصال نماید بمنه وجوده ......
و سادات تلغز را با سادات حیلفی قرابت سببی است و نسب ایشان باین نحو است سید حارث
بن سید محسن بن سید قاسم بن سید حبیب الله بن سید شمس الدین بن رضی الدین بن جلال
الدین بن فتاح بن اسدالله بن جلال الدین بن رضی الدین بن اسدالله بن هاشم بن

رضی الدین علی بن هاشم بن علی بن حسین بن ابی الحسن بن ترجم المدنی ابن الحسن بن
محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن زین بن زید بن قاسم بن علی بن موسی الکاظم علیه السلام
و سید حسین ابن ابی الحسن از کبار سادات و اصحاب مقامات عالیه بوده و بارگاه او
در شوشتر در حوالی باغ بُرجِ عَیّار معروف است و کرامات بسیار از او بظهور رسیده که
فیما بین اهالی انجا مشهور و در السنه و افواه مذکور است و این سلسله را با مشایخ میان آب
مواصلت و قرابت سببی است و شیخ محمد شفیع ابن شیخ مجدالدین بن شیخ خلف
بن شیخ مجدالدین که الحال از اشراف زمان و چراغ افروز اند و ربان است از بطن
صبیه قدسیه سید قاسم مذکور است . . . . . ———— . . . . .

احوالات حکام شوشتر و مدت حکومت ایشان

فصل در سال نهصد و سی و دو مهدی قلی سلطان ولد قنقر اسلطان بحکومت
شوشتر امد و مدت ده سال حاکم باستقلال بود تا انکه برادر او سوندر بیک او را ضایع نموده
یکسال حکومت کرد و بعد از او کچل افشار دو سال حاکم بود و در نهصد و چهل و پنج حیدر
قلی سلطان حاکم شد و سه سال مدت او بود و سید محمد عرب هشت سال و اولاد و املاک او
هنوز در نواحی رامهرمز باقی است و بعد از او ابوالفتح سلطان سه سال بود و در پنجاه و
پنج القاص میرزا ابن شاه اسمعیل بشوشتر امد و حسن بیک نامی حاکم بود و چون القاص میرزا
از برادر خود شاه طهماسب روگردان بود مردم شوشتر بدعوت میر عبدالوهاب مذکور اورا
بشهر راه نداده و دروازها را بسته اسباب حصار اماده کردند و چون دید که کاری نمیتواند
کرد توقف ننموده روانه دزفول شد و در انجا نیز راه نیافته روانه بلاد روم گردید

و در پنجاه و هشت

و در پنجاه و هشت سید بیک حاکم شد و چهار سال مدت او بود و بعد از او رستم سلطان ارشلو
سه سال و سیف بیک دو سال و امیر خان ترکمان یکسال و قاسم علی سلطان ایضا
یکسال و منصور خان ذو القدر ایضا یکسال و محمد سلطان برادر خلیل خان افشار مدت
سه سال و قوچ بیک دولو دو سال و محمد سلطان دولو ایضا دو سال و حسینقلی
سلطان شاملو یکسال و سید جماز عرب دو سال و هنوز اولاد و املاک او در انجا باقی است
و قیاس سلطان استجلو یکسال و عیسی خلیفه ایضا یکسال و ایغوت سلطان دو سال
و میرزا علی بیک یکسال و در هشتاد و پنج میر رشید الدین بن میر عبدالوهاب سابق الذکر
حاکم شد و مدت او یکسال بود و بعد از او دهدار سلطان چند روزی و شاهوردی
سلطان کندزلو یکسال و علی سلطان ولد خلیل خان افشار سه سال و احمد سلطان
افشار دو سال و خسرو سلطان افشار ایضا دو سال و شاهوردی خان کندزلو هشت سال
تا انکه مراد آقای جلودار باشی امده او را مقتول و چند روزی حکومت کرد تا ورود
غیاث بیک نایب فرهاد خان و او هم چند روزی بیشتر نبود) و در این بین
سید مبارک خان بن سید مطلب والی حویزه بتحریک سادات و اعیان شوشتر لشکر کشیده
بباغ و قفک خارج درب عسکر نزول نموده و اکثر مردم ولایت بمتابعت سادات
سر تسلیم پیش نهادند و معدودی از خواص در قلعه محصور گردیدند و عریضه مشتمل بر چگونگی
احوال بصحابت میر جهانگیر کتوندی خدمت نواب گیتی ستان شاه عباس انفاذ نمودند
و میر جهانگیر در عرض چهار روز از راه بختیاری باردوی همایون رسید و مراتب را

بالمشافهه نیز عرضه داشت نمود و حسب الامر الاعلی موازی هفت هزار نفر از قشون رکاب
بسرکردگی مهدی قلیخان شاملو جهة دفع سید مبارکخان و تنبیه اهل شوشتر روانه شدند موعود
هفت یوم وارد گردیدند و شب بی‌خبر در صحرای سرگشته کنار رودخانه نزول نمودند و خیمه
کشیدند و همه خیمهای ایشان زرنگاری بود علی الصباح که سید مبارکخان مطلع گردید فی الفور
قشون خود را برگرفته روانه حویزه شد و مهدیقلی خان با سپاه از آب عبور نموده داخل قلعه شدند
و اهل قلعه را هر یک فراخور حال نوازش نمودند آقا میرزا علی که کاتب عرایض بود وزیر گشت
و هنوز این منصب در خاندان رفیع البنیان ایشان باقی است و ملک بزاب باقطاع میرزا
جهانگیر داده شد حتی استاد جمال بنا را که در قلعه رخنه گیری می‌نمود معمار باشی و از حضر جمال آباد
که الی الان در تصرف اولاد او است اقطاع نمودند و بر خواجه عزیز کلانتر و بر خواجه نجم الدین
کدخدای بلد مواخذه و مصادره بسیار واقع شد و چون حسب الامر الاعلی مقرر شده بود که
مردم را تیغ بزنند و بی‌تقصیری ضعفا و رعایا معلوم مهدی قلیخان شد با استدعاء
مشار الیه سنوی ایشان را بریش تراشیدن قرار یافت و سیورغال سادات تا هفت سال
مقطوع گردید و این وقایع در سال هزار و صد و دو بود و مهدی قلیخان تا شش سال در شوشتر
بود و آثار خیر بسیار از او باقی ماند از آنجمله عمارات قبلی امامزاده عبدالله و قریه مهدی آباد
که وقف السرکار است و حمام مسجد و دکان رنگخانه که وقف سرکار سید محمد بازار است
و کمترین وقفنامه آنرا بمهر جمیع قضات و معتبرین عصر دیده‌ام و عمارت برابر این تا لک
و عمارت بشران عقیلی با خیابان نارنج و حوض حوری و قاپوی پرونی قلعه و طرح بازار

شوشتر

جد وزرای شوشتر

شوشتر و ساختن دکاکین باین هیئت دکاهریزی احداث نموده بود که از رودخانه مافاریان
ببازار منتهی می‌شد و این کاه ریز در زمان واخشتوخان مسدود شد بتقریب آنکه
مار بازی از لرستان قبلی آمده بود و مارهای بسیار بزرگ و کوچک داشت
و از آنجمله ماربزرگی داشت که باریک الاغ بود روزی در بازار معرکه نمود و ابتدا با مارهای
کوچک قدری بازی کرد و بعد از آن مار بزرگ را از جوال بیرون آورد و گاهی دست خود را
باو داد و در دهن او می‌کرد گاهی پا را تا زانو گاهی هر دو دست تا آنکه هر دو پا را در دهن او داد
مار او را کشید بیکقلاج تا ناف او فرو برد مارگیر مضطر شد هر چند دست و پا زد که خود را از دهن او
بکشد نتوانست شروع بفریاد کرد و مردم گریختند بیکقلاج دیگر تا سینه او کشید تا تمام او را
فرو برد و به درخت کناری که در آنجا بود خود را تنگ پیچید که آواز شکستن استخوانهای او بگوش
حاضران رسید و از آنجا بکاه ریز سرازیر شد فی الفور مردم جمعیت نمودند و بسنگ و چوب و خاک
راه کاهریز را مسدود ساختند و باین رشد و آنکنار از نفس مار خشک شد // و در این واقعه [illegible]
خواجه عزیز از کلانتری معزول و بالاخره بحاجی محمد تقی بن حافظ شمس الدین رجوع گردید
و هنوز در سلسله ایشان باقی است و در سال هزار و هشت محمد سلطان جغتا حاکم شد و مدت او
دوازده سال بود و بعد از فوت او علیسلطان برادر او پانزده سال و در عهد او پل خواجه شاه علی
بنا شد و لفظ خواجه شاه علی تاریخ است و لهراسب سلطان ولد محمد سلطان مذکور سه سال
و در ایام او بنای پل کرکر باتمام رسید و قبل از آن مردم از روی بند میزان تردد می‌نمودند
و بانی پل ملا حسینی مردی درویش پیر و از کار پریشان حال بود و چون این اراده کرد

مار بازی

بنای پل

بهر که اظهار نمود او را تمسخر و ملامت میکردند تا آنکه بطرف افتاده کمر عزیمت بر میان بست و توفیق
الهی امداد نموده با تمام رسانید و ذکر خیر او بروزگار باقی ماند (و گویند روز اول که تصمیم عزم
نمود برسم نیاز مندان طبقی از گل و نقل بدست گرفته بود که خود را بصاحبان مروت عرض
و از ایشان استمداد نماید و چون حاجی محمد تقی کلانتر از هر جهة یگانه عصر بود برسم تیمن ابتدا
بمجلس او در آمد و بدعا و ثنا لب بگشود و طبق را پیش او بنهاد و چون بر مدعا واقف شد
او را بسیار تحسین و یک مشت گل و یکمشت نقل از طبق بر داشت و یکغاز بیکی فلوس بجای آن
بگذاشت درویش از مشاهده اینحال بسیار بشکفت و انواع مدح و ثنا بگفت در روی همراهان
خود نمود که انشاء الله فتحست و فال خیر است و کار ما پیشرفت است و آنچه را حضرت شهریاری مرحمت
فرموده است برکتکیسه و وسیله روسفیدی ما خواهد بود و شکرکنان بیرون رفت کلانتر در جزو
کس بتعاقب فرستاد که تفتیش گفتگوی او نمایند معلوم شد که چون از انجا بیرون رفته بود
زیاده از آنچه در حضور ستایش نموده بود دعای خیر میگفت و مطلق سخن منافی از او بظهور
نرسید شهریاری گفت که غرض من استعلام حقیقت حال درویش و امتحان او بود که آیا در عزیمت
خود رسوخی دارد و اینکار دشوار از او متمشی می تواند شد یا نه معلوم شد که می تواند انگاه از
خالصه خود مبلغی کلی که لایق مروت او فرستاد و سایر ارباب توفیق را ترغیب و تحریک نمود
تا با تمام رسید و مبلغها از اخراجات فاضل ماند که ملا حسینی طواحین و دکاکین بساختن
و املاک بخرید و تاریخ بنای پل را بدینوجه گفته اند ع این پل از جهد حسینی شد تمام
و در ذی حجه هزار و سی و هشت شبلی سلطان چرکس حاکم شد و بعد از شش ماه وفات نمود

والله وردی

تاریخ بکوش رسیدن سلطان ... (red marginal note, partly illegible)

والله وردی سلطان پسر او حاکم شد و چون کودک بود عم او بهروز بیگ بنیابت او ایالت
بسر برد و بعد از او با سلطان پنجاه نایب و وکیل بود و بهروز بیگ مذکور بحکومت امداد
و بطول نکشید فصل در ربیع الاول چهل و دو داخشو سلطان غلام خاصه شریفه حاکم
شد و قبل از آن شیشه قور چیبی بود و در آخر دولت صفویان منصب در سلسله ایشان بود
و او برادر منصور خان و ذوالفقار خان کویند چون بحوالی شوشتر رسید و در خارج شهر نزول نمود
سادات و اعیان ولایت بخدمت او شتافتند و از آخوند خواجه افضل بن عبدالله صدر
که در جمیع فنون کمال خصوصا ریاضی و احکام نجوم سرآمد بود استفسار ساعت سعد جهة دخول
نمود و خواجه اختیار طالع عقرب با سایر خصوصیاتیکه در آنوقت مراعات آنها ممکن بود نمود
و سلطان در همانجا چند روزی انتظار آنوقت مختار کشید و آخوند گفته بود بمقتضای
این ساعت آن است که سلطان زیاده از صد سال در این ولایت حاکم باشد و این حکم
بر وجهی مقرون بصواب اتفاق افتاد و در زمان او کرکین بیگ کرجی و ایلدرم بیگ
چرکس با توابعین بشوشتر آمدند و ارقام پادشاهی در خصوص مواجب و مرسومات ایشان صادر گردید
و کرکین بیگ میر شکار باشی و مشار الیه گردید و قبل از آن میر شکار باشی طهماسب بیگ بود
که قلعه طهماسبی از آثار اوست و ریش سفیدی تفنگچیان و حل و عقد امور ولایت با سلسله جغتا
و سایر طوایف قزلباش بود و مهتر ایشان نوروز خان بیگ بود که باغ زیر دروازه
عسکر از آثار اوست و داخشو سلطان را باب و زمین و آبادی و تکثیر زراعات و استجار
و ترفیه رعایا سعی بسیار بود و در مال و جهات دیوانی توفیرات کلیه بهم رسانید و این خدمة

ازاو مستحسن طبع پادشاه افتاد و چون بسفر قندهار مأمور گردید و در انجا نزد ذوالفقار خان
برادر خود که والی قندهار بود خدمات نمایان بتقدیم رسانید و در حین مراجعت که در اصفهان
بشرف بساطبوسی رسید بخطاب خانی سرافراز گردید و مواجب و ملازم بدستور سایر خوانین
عظام مقرر شد و در ان عهد مردم شوشتر اوقات بسیار خوش بود و روزگار بفراغت میگذرانیدند
و همه کس بفکر تحصیل معرفت و کمال بود و در انوقت صلح مابین سلاطین روم و ایران منعقد
و سنور بین الدولتین بسته شده بود و اهالی خوزستان از تشویش آسیب مجاورت رومی ایمن شده
بودند و تمامی اوقات را بتفنن و تکلف و کسب آداب مستحسنه مصروف میداشتند و شیخ الاسلام
انوقت شیخ عبداللطیف جامعی عاملی بود که مسلم فضلای آفاق بود و در سال هزار و پنجاه وفات یافت
و مقارن فوت او شیخ جواد کاظمی که در حویزه بود بشوشتر آمد و هنوز فتاوی و سجلات
و اجازات ان دو مجتهد بی نظیر در دست مردم هست و بعد ازان شیخ الاسلامی بشیخ محیی الدین
بن عبداللطیف و از او بمیر محمد بن عیسی بن میر صدرالدین قرار یافت و قاضی عبدالرضا
نبیره قاضی عبدالله سابق الذکر قاضی بود و از اعاظم سادات عالیدرجات میرزا عبدالله
بن میر سید علی بن میر محمد باقر ابن میر سید علی صدر و میرزا ابوطالب و میرزا هاشم ابن میرزا
جعفر بن میر محمد باقر و میرزا حیدر بن میر شرف الدین حسین بن میر سید علی صدر و میرزا کاظم
ابن میرزا طاهر بن میرزا محمد بن میر عبدالوهاب و از معارف فضلا آخوند خواجه افضل مذکور
و باغ شیخ عبدالله زین را که در اصل از خالصجات دیوان بود باقطاع او داده بودند و هنوز
در تصرف اولاد او باقی است و آخوند ملا عبدالرشید بن ملا نورالدین طبیب که باغچه آخوند

ازاثار ارادت

ازاثار ارادت و او مردی زاهد منزوی بود و در مبادی حال بهندوستان رفته بود و با سید نظام الدین
احمد شیرازی حجازی داماد قطبشاه والد سید علیخان شارح صحیفه با مولانا فرج الله دزفولی
که در انجا نهایت شهرت و اعتبار داشت مربوط بود و از ایشان استفاده سرمایه زندگی نموده
مراجعت و مدتی در شیراز توقف نمود و در انجا جمعی از آگاهان حلقه ارادت او را بگوش
کشیدند لاجرم همواره مولانا تابستان در شیراز و زمستان در شوشتر بسر می برد و مریدان
در هر جا و بلد ببضاعت آخوند تجارت می نمودند و منافع و ارباح ان را بسرکار او میرسانیدند
و او بفراغت روزگار میگذرانید و از هدایا و صلات اهل دنیا امتناع می نمود
و منقول است که مولانا شبی وعده مهمانی با میرزا عبدالله داشته و طرف مغرب ابر و باران
شد و آخوند را بسبب شکستگی و ضعف باصره حرکت متعذر شد آدم بخدمت میرزا فرستاد
که عذر خواهی و وعده را منفسخ نماید میرزا گفت هرگاه آخوند از آمدن متعذر است پس
التماس است که امشب در ان سرکار طعامی طبخ نشود که از اینجا خواهند آورد و چون عادت
آخوند را میدانستند که بعد از نماز عشا بلا فاصله عشا تناول می نماید خدمه سرکار میرزا
در بردن طعام و افشره بمنزل آخوند تعجیل نمودند چون مولانا از نماز فارغ شد طعام در نماز
خانه حاضر بود و چون افتتاح سنت است و اتفاقا نمک را فراموش کرده بودند آخوند
بجاریه امر نمود که نمک بیارد رفت و بغایت دیر کرد و هرچند او را آواز دادند جواب
نشنیدند خاتون برخواست که ببیند بسر جاریه چه آمده او هم رفت و نیامد و جواب نداد
آخوند متحیر شد و از عقب ایشان برخواست گربه چند در انجا بود که هر لحظه بر طعام هجوم می آوردند

آخوند احتیاط نمود و اطعمه را از نمازخانه بوثاقی دیگر که نزدیک بود نقل نمود و در را به بست و بعضی
که ایشان رفته بودند برفت دید که جاریه و خاتون نمک برگرفته میایند و مقارن آن حال
نمازخانه که در کنار رودخانه بود منهدم و اساس آن باب رفت شکرکنان بوثاقی دیگر
نشسته و طعام را تناول نمودند و قران آخوند که در نمازخانه بود از صدمه افتادن عمارت
بان طرف رودخانه پریده بود علی الصباح مردی که از صحرا بشهر می آمد آنرا دیده شناختند
و بصاحب رسانیدند و آنجناب را پسری بود ملا محسن از شاگردان ملا محسن کاشی مشهور به آخوند
فیض و در عنفوان شباب در ایام حیات پدر وفات نمود و بستر و کاتب آخوند بهمشیره زاده او
ملا محمد شریف رسید و از او یک پسر ماند ملا هادی که بجوانی فوت شد و احدی از او مخلف نگردید
و گویند روزی مولانا شیخ علی بن سلیمان بحرینی در مجلسی مجتمع بودند و این سخن بزبان
شیخ جاری شد که مردم شوشتر در اصل عرب بوده اند و بسبب مجاورت عجم عجم شده اند
و اهل بحرین بعکس مولانا گفت بنابراین ما و شما از جمله مسوخاتیم و از مصنفات آخوند
شرحیست در استبصار و کتاب سوانح البال مشتمل بر نتایج افکار آنجناب از فنون علوم و شعر
و انشا و غیره و از آنجا مبلغ فضل آنحضرت معلوم می شود . . . .

فصل وزیر در عهد داخشو خان حاجی محمد شریف بن آقا قاسم ابن آقا علی بود و او مردی
بغایت سعید و خیرمند بود و آقا هدایت الله ابن آقا نعمت از اقارب سببی او ملالی از او بهم رسانید
و باردو رفته باولیای دولت عرض نمود که وزیر شوشتر نابینا شده و امور وزارت مختل است
در قم مطاع باسم خود صادر نمود و در مراجعت بخوانسار که رسید آزار چشم او را عارض شده

وزرای شوشتر

و بشوشتر که رسید

و بشوشتر که رسید نابینا شده بود) و او در مبادی حال بهندوستان رفته بود و با اورنگ زیب
پادشاه هند نهایت اختصاص و تقرب داشت و در حین ترخص وعده مراجعت کرده بود
و چون بسبب کوری از وفا بان وعده و معاودت هند عاجز بود لاجرم در شوشتر توقف نمود
و اورنگ زیب او را تفقد نموده مکتوبی در کمال ملاطفت باو نوشت و وجهی معتد به
از نقود و امتعه جهة تدارک احوال او فرستاد و بحضور طلبید و جناب خواجه هدایت الله این رباعی
باو فرستاد)

از خاک مراد هند تا گشتم دور ؛ شد دیده ام از مشت پشیمانی کور
حب الوطنم کشید ورنه هرگز ؛ عاقل نرود بپای خود زنده بگور

و این رباعی نیز نوشته

او رنگ نشین هند یادم کرده ؛ وز لطف خطاب خانه زادم کرده
چون جام جهان نماست دل شاهان را ؛ داند که زمانه نامرادم کرده

و او شاعری بی نظیر بود و اکثر اشعار او رباعیات است و این رباعی نیز از اوست

یا رب تا کی بهار و دی خواهد بود ؛ سال و مه و هفته پی بپی خواهد بود
تا کی کافر بعیش و مؤمن بعذاب ؛ این روز قیامت تو کی خواهد بود

و این رباعی را در وقت سکرات گفته

پیمانه چه پر شد بضروری رفتیم ؛ زین وادی محنت بصبوری رفتیم
عمری گذراندیم چه روشن چراغان ؛ صد حیف که عاقبت بکوری رفتیم

و ملا کلب سه شاعر نیز در آن عهد بود و او مردی درویش قانع ظریف زیرک سخنور حاضرجواب

وبکسب جولانی مدار میگذرانید و با میرزا صایب ملک الشعرای عصر ظرافتها و سخنان شیرین داشت
که مابین مردم مشهور است و در مدح واخشتوخان و هم حسین علی پاشا بن افراسیاب دیری
والی بصره و حسین پاشا پسر او قصاید بسیار دارد و در دیوان او مذکور است و منجم در آن وقت
ملا عبدی محمد بود که بعض تقاویم کهنه و آثاری که از او مشاهده شده دلالت بر کمال قوت
او در فن استخراج و احکام دارد و از او یک پسر مانده بود ملا ابوالفتح که بقندهار رفت
و در انجا سکنی نمود و خبر او منقطع شد و کلانتر در آن عصر حاجی محمد تقی سابق الذکر بود
و او مردی بغایت کریم الاخلاق بود و حق تعالی با او عنایتی خاص داشت و تمامی امور بلد
برای و صوابدید او انتظام پذیر بود و بسیار معمر شد و از آثاری که از او در میان است حقیقت
حال او معلوم میتوان نمود و بشراکت واخشتوخان احداث قریه نجف آباد نمود و آب را از حوالی
شهر چغاربک که شش هفت فرسنخ می شود جاری ساخت و آن اراضی را که موات و از بایرات
قدیم بودند احیا نمود و بلطایف الحیل طوایف عرب جهدیه و محامید و غیرهم که در آن اراضی
صاحب ید بودند بید خود و دست تعدی و تطاول ایشان را کوتاه نمود و قلعها و بنوار ها
مانند قلعه بابی و افروزی و قنیلی ساخت و رعایا از اطراف جمع نمود و در انجا سکنی داد
و بذر و حیوان و سایر ادوات زرع از خود بایشان بداد تا از خود قدرت بهم رسانیدند
و در رقم پادشاهی که در خصوص رخصت این صادر شده باسم فتحعلی بیک نوشته اند و بان
فتحعلی خان باختصاص دون سایر برادران متصرف گردید و ملا کاهی تاریخ آن آباد بنوعی گفته

اندر ایام شه عرش سریر ؛ شاه عباس سکندر تمکین

سلیمان دوم

آن سلیمان دوم کشور زیبد ؛ قاف تا قاف جهان زیر نگین
معدن فیض و وفا واخشتو ؛ کش بود لطف ازل یار و معین
با محمد تقی نیک نهاد ؛ شد شریک از جهة آب فزین
ساختند اینده و تاشش کردند ؛ نجف آباد ز مهر شه دین
کاهی سال بنایش جستم ؛ از خرد قدوه ارباب یقین
کرد نظاره سراپایش و گفت ؛ نجف آباد به از خلد برین

دکویند دهنه نهر را ابتدا قنوات از بالا بند ماهی بازان برداشته بود و چون مکرر انبوه
می شد و یکدفعه چندین نفر انسان و حیوان زیر انبوه بتلف رسیدند و کلانتر در علاج
آن متحیر بود و این معنی شهرت کرد مولی خلف اعمی برادر سید مبارکخان سابق الذکر بانی
شهر خلف آباد چون بشنید پیغام فرستاد که من در ایام شباب بحوالی شکار آمده ام اگر دهنه
نهر را از سرکشته مقابل بقعه نوح بردارند باراضی چغاربک آب بسهولت جاری میتواند شد
و از تصدیع همه ساله تنقیه قنوات فراغ حاصل خواهد بود چون این پیغام بکلانتر رسید
اهل خبرت را در انجا حاضر نمود و بنظر دقت تراز و تخمین این رای نمودند لاجرم دهنه
جدید از انجا احداث و کورها را دست برداشتند و آثار آنها هنوز موجود است .....

فصل آخوند ملا حسنعلی شوشتری در ایام واخشتوخان بود و نهایت اکثر اوقات را در
اصفهان میگذرانید و در مسجد شاه امام جمعه و جماعت بود و او پسر آخوند ملا عبدالله حلوائی
بود که شیخ بهاء الدین محمد و میر محمد باقر داماد و مولانا احمد اردبیلی و سایر مشاهیر العصر.

فضیلت او را قبول و مسلم میداشتند و نواب گیتی ستان شاه عباس مدرسه ملا عبدالله را نزدیک
قیصریه اصفهان باسم آنحضرت بساخت و بدعوت انجناب موقوفات چهارده معصوم را
که تا آخر اندولت مستمر بود قرار داد و در انوقت در باب تحقیق مذهب منازعه و مجادله فیمابین
پادشاه ایران و سلاطین روم و اوزبک در کار بود و پادشاه اوزبک بنواب گیتی ستان
ایلچی فرستاد که علماء ماوراء النهر را از حقیقت مذهب شیعه اطلاعی وافی نیست چنانچه از علماء
ان مذهب احدی را روانه ایندیار شود که چگونگی مذاهب الواقع اعلان و مواقع اختلاف
بین الفریقین محرر شود انگاه باستصواب یکدیگر تتبع دلایل از کتاب و سنت و نظر در تحقیق
و ترجیح راجح نمایند ممکن است که سبب رفع اشتباه و وضوح حق تواند شد همگی فضلای عصر جهت این
مهم اهم آنحضرت را تصدیق و اختیار نمودند و باعزاز و احترام تمام روانه دیار اوزبک کرده و چون
ببلده بخارا که پای تخت سلاطین ایشان بود رسید علما و امرا و اعیان مراسم استقبال و تعظیم بتقدیم
رسانیدند و بمجلس پادشاه در آوردند و در همان مجلس اول چند کلمه با او مکالمه و قوت فضیلت
او را معلوم کردند و دانستند که مناظره با او بهمه فن باعث خجلت و رسوائی ایشان خواهد بود
لاجرم طلبه جمعیت نموده دفعة در مجلس هجوم و بقلمتراش و دشنه و لکد آنحضرت را شهید نمودند
و این واقعه در سال هزار و بیست و یک بود و قبل از اشتهار حال مولانا افضل فضلای شوشتر
آخوند ملا عبدالواحد بود که در اواخر حال بمشهد مقدس انتقال و میر نورالله ثانی شاگرد مرحوم
او بود و در زمان واخشتوخان سید رشیدالدین در قولی بشوشتر آمد و خانه و املاک با حرمه واخشتوخان
بود و فتحعلیخان و ملا محمد تقی غسال و ملا محمد طاهر خورده فروش و حاجی عبدالله با قلاقی و بسیار

شهید کردن ملا عبدالله شوشتری بدست علمای اوزبک

جد کلانتران شوشتر

خوشنویسان

خوشنویسان انوقت همه شاگردان او بودند و سید خلف پسر او داماد حاجی محمد تقی کلانتر
بود و باین نسبت بعد از انقراض اولاد ذکور حاجی محمد تقی منصب موروثی بسید محمد صادق
بن سید خلف رسید و بعد از ان بخلف او سید نعمت الله و اکنون با سید محمد حسن بن
سید نعمت الله است) و از معارف ایام واخشتوخان حاجی شرف بیک بود
که کاروانسرای بازار از آثار اوست و او بالاصل شاگرد جولائی بود که از کساد کار
و کثرت اضطرار بهندوستان رفت و در انجا ترقی بسیار و ثروت بی اندازه بهم رسانید
و از پادشاه و امرای هند قبول تام یافت و در انوقت ایلچی از ایران بهند رفته بود
و نفوذ بسیار همراه برده بود که از اولیای دولت انجا اقامت و انعام قبول نکند و چون
این معنی بر طبع پادشاه و امرای هند گران آمد مهمانی مدید او را در انجا توقف فرمودند
و بتقریب ضیافت و غیره اخراجات زیاده از حد بر او لازم آوردند تا جمیع انچه همراه داشت
بمصرف رسید و بی نهایت مضطرب گردید شرف بیک چون مطلع شد تعصب نموده خود را باو
رسانید و تمام انچه داشت بلا مضایقه باو مبذول و کمر خدمت بر میان بسته انواع بندگی
معمول داشت تا انکه باتفاق ایلچی معاودت نمود و این خدمت مستحسن طبع نواب گیتی ستان
افتاده انعامات و اکرامات فرمود و نقاره خانه باو بخشید که در صبح و شام بدستور خوانین
عظام دو نوبت دولت میکوفت و وارث او یکصبیه بود که در حباله با داده بیک بن
واخشتوخان بود دیگر میرالخیری و او از ندمای مخصوص گیتی ستان بود و بسبب او خانه نزول
از شوشتر رفع شد و رقم اقدس بقید لعنت بود صدور یافت که عساکر منصوره که وارد شوشتر

شوند در خارج شهر منزل نمایند وضعفا و رعایا را از زحمت آسوده داشته باشند و باغ شاه را
که در اصل از خالصجات بود باقطاع بپیر اکبر بیگ داده و هنوز در تصرف اولاد اوست
و از معارف ارباب جیزه در انوقت خواجه عزیز سابق الذکر بود و قنوات حمام و مسجد
الی رودخانه داریان از آثار اوست و قبل ازان اب از چاه می کشیدند و چون چندین
سال است که اب از داریان منقطع گردیده و بسبب کم ابی مردم زحمت می کشیدند حاجی علی
بن شیخ محمد بن حاجی علی بن حاجی محمود جزایری و حاجی محمد علی ابن حاجی رضا بن
حاجی عنایت الله کرکری باتفاق یکدیگر مبلغی کلی اخراجات و چاه قدیم حمام را
که بمرور ایام بایر شده بود تنقیه نمودند و بنیکنامی این صدقه جاریه فایز گردیدند
دیگر حاجی عبدالله بن حاجی ولی که تکیه حاجی در صحرای کرکر از آثار اوست دیگر
حاجی عنایت الله مذکور و حاجی قطب الدین برادر او که ازان الی الان شجره طیبه
ایشان مثمر انواع محامد و مفاخر و ناصیه احوال ایشان نقش پذیر بصدوقه کم ترک الاول
للاخر است) و از معارف قزلباش بعد از نوروز خان بیگ سابق الذکر حاجی میرزا
قلی بیک بود و تا اواسط ایام فتحعلی خان معمر شد و مدت حکومت واخشتوخان سی و هفت سال
بوده و در سال هفتاد و هشت در محل کرت که از املاک ییلاق او بود وفات یافت و اکثر
عمارات قدیمه قلعه بنای اوست و بولی کا و صحرای کرکر ایضا از آثار اوست و او را پنج پسر
بود فتحعلی بیک و اسلمس بیک که در اواخر حال خطاب اصلان خان یافت و کلبعلی بیک
و بابا داده بیک و عباس خان بیک و غلامان بسیار داشت مثل طهماسب آقا و بهمن آقا

و جمشید آقا

و جمشید آقا و بهبود آقا و کرکین آقا و هرموز آقا که هریک در حد ذات خود امیری عظیم الشان
بودند و اولاد و احفاد بعضی از ایشان هنوز در شوشتر اند . . . .
فصل بعد از وفات واخشتوخان حکومت شوشتر بفتحعلی خان پسر مهتر او مرجوع شد
و در همانسال حسین پاشا بن علی پاشا والی بصره از عساکر سلطان محمد عثمانلو هراسان
شده بکریخت و بهند رفت و اهل جزایر که اعوان او بودند متفرق شدند و یحیی بیک و حاتم
که از مخصوصان و اقارب او بودند بشوشتر امدند و عبدالغفور بیک بن یحیی بیک الحال در هندوستان
و محمد سلطان حاکم بندر عباسی پسر حاتم آقای مذکور بود و او را در بصره و نواحی ان املاک
بسیار بود که الحال در تصرف اغیارند (ل) و سید نعمت الله جزایری نیز در اینفترة
بحویزه امده و سید علیخان بن مولی خلف والی حویزه با او روابط بسیار داشت و او را
باقامت حویزه تکلیف نمود و حسب الاستخاره بنا را بانتقال بشوشتر گذاشت و میرزا
عبدالله سابق الذکر کمال مکرمت و مراعات بشار الیه معمول داشت و فتحعلی خان
مربی اهل کمال بود و اسلمس بیک برادر او که در انوقت نایب الایاله و کارگذار بود
نهایت ارادت و حسن اعتقاد بانجناب بهم رسانید و اسباب زندگی از هر جهة بنحوی که لایق
ارباب مروت بود سرانجام نمودند و مسکن در جوار مسجد جامع معین داشتند و حاجی
محمد تقی کلانتر کاروانسرائی دران محله ساخته بود انرا جهة مدرس سید و مسکن تلامذه
مقرر نمود و تمامی اهالی ان حدود حلقه ارادت ان بزرگوار را بگوش و غاشیه متابعت
او را بدوش کشیدند و سلاطین و صدور و حکام جمیع مناصب شرعیه ان بلد و سایر بلاد

کیفیت احوال [illegible] و اولاد ایشان [illegible]

قریه را از شیخ الاسلامی و نیابت الصداره و تدریس سرکار امامزاده عبدالله و تولیت مسجد جامع
و امامت جمعه و جماعت و امر بمعروف و نهی از منکر بآنحضرت مسلم داشتند و از هر جهة
مطاع و مقبول گردید و مولد آنجناب در قریه صباغیه جزایر در سال هزار و پنجاه بود و در
دار العلم شیراز مدت نه سال بتحصیل علوم مشغول بود و از شاه ابو الولی و میرزا ابراهیم
بن ملا صدرا و شیخ جعفر بن کمال بحرینی و شیخ صالح بن عبد الکریم و سید هاشم
احسائی و شیخ عبد العلی حویزی و سایر فضلا که دران عصر در شیراز مجتمع بودند استفاده
و اجازه حاصل نموده و بعد از آن در دار السلطنه اصفهان مدت هشت سال از خدمت
آقا حسین خوانساری و مولانا محمد باقر خراسانی و مولانا محمد محسن کاشانی و مولانا
محمد باقر مجلسی و سید میرزای جزایری و سایر مشاهیر بانواع فیوض بهره مند گردیده و آنحضرت
بسیار کریم الاخلاق بود و با اقارب و ارحام همواره طریق مواصلت و مواسات می پیمود
و اکثر ایشان در شوشتر با آنجناب ملحق گردیدند و مواعظ و ارشادات او بغایت مؤثر بود
و بدان سبب محاسن شرع در شوشتر رونق یافت و مردم را ببنای مساجد رغبت افزود
و آنجناب در هر محله یکی از اعاظم تلامذه را بامامت جماعت معین نمود چون آخوند ملا محمد
بن علی النجار و ملا محمد باقر بن ملا محمد حسین و سید محمد شاهی و حاجی عبد الحسین بن خواجه
کلبعلی گرگری و قاضی نعمت الله بن قاضی معصوم و همه ایشان از برکات انفاس شریفه
آنحضرت استفاده نموده بودند و از آنوقت الی الان جمیع علمای این نواحی بواسطه
یا بدون واسطه نسبت تلمذ بآنجناب میرسانند و نسب آنحضرت بر این وجه است سید نعمة الله بن

السید عبد الله

السید عبد الله بن السید محمد بن السید حسین ابن السید احمد بن السید محمود بن السید غیاث الدین
بن السید مجد الدین بن السید نور الدین بن السید سعد الدین بن السید عیسی بن السید موسی
بن السید عبد الله بن الامام ابی الحسن موسی الکاظم علیه و علی آبائه السلام و این
چنین نسب قلیل الوسایط را علمای انساب عالی گویند و آنحضرت را مصنفات بسیار است
شرح کبیر تهذیب الاحکام مشتمل بر دوازده جلد و بعد از آن تصرفات و بعض اختصارات
نوشته نموده و شرح صغیر را که الحال معمول علمای حدیث است در هشت مجلد ترتیب داده
و شرح استبصار سه جلد و شرح عوالی اللئالی دو جلد و الانوار النعمانیه دو جلد و نوادر الاخبار
دو جلد و ریاض الابرار سه جلد و زهر الربیع دو جلد و قصص الانبیا و شرح توحید صدوق
و شرح احتجاج و شرح عیون الاخبار و شرح روضه کافی و شرح صحیفه کبیر و صغیر و حاشیه
شرح جامی و شرح تهذیب النحو و شرح مغنی اللبیب و رساله منتهی المطلب و هدیة المؤمنین
و منبع الحیات و مسکن الشجون و کتاب مقامات النجاة و حواشی قرآن که آخوند ملا محمد جواد
در سه جلد تدوین نموده و حواشی نهج البلاغه و بر اکثر کتب حدیث و عربیت و اصول حواشی متفرقه
نوشته و اکثر کتبی که در ایام اشتغال درس خوانده متون و حواشی همه بخط شریف آنحضرت است
و در لیلة الجمعه ثالث و عشرین سال هزار و صد و دوازده ۱۱۱۲ و در منزل جایدر فیلی بریاض رضوان
شتافت و بارگاه او در آنجا معروف است و ولد اکبر او سید نور الدین در جمیع مراتب پدر
قائم مقام و نعم الخلف گردید بیت زنده است کسیکه در دیارش ** باشد خلفی بیادگارش
و همه آثار پدر را منتظم و مضبوط داشت و در حلاوت تعبیر و فصاحت گفتار یگانه روزگار بود

و در شوشتر از والد ماجد و در صفهان از فضلای عصر استفاده نموده بود و در سن طفولیت
که بزیارت مشهد مقدس مشرف شده بود بخدمت شیخ محمد حر رحمه الله رسیده و ان عالیحضرت تفرس فهم
و ذکا و حسن عاقبت از ناصیه او نموده و اجازه عامه بخط شریف خود جهة او نوشته واز مصنفات
انجناب است شرح قسم طهارت باطن نخبه و ترجمه ان اخلاق سلطانی که حسب الامر
نواب مالک رقاب شاه سلطان حسین در سلک تحریر کشیده و رساله طهوریه ایضا حسب الامر
و رساله شکیات نماز و ترجمه حدیث وصیت هشام و ترجمه قصص الانبیا و رساله فروق
مشتمل بر فواید و نکات بسیار از علم لغت و بلاغت و او را سه برادر بود سید حبیب الله که در صغر
سن وفات نمود و سید شفیع قاضی و عقب از او اناث است و سید جمال الدین و یک پسر از او
مخلف شده و سید مجد الدین که الحال در هندوستان است و تولد سید نورالدین در سال هشتاد و هشت
بود و در ذیحجه یکصد و پنجاه و هشت در شوشتر بفردوس برین رسید و قاضی مجد الدین بدین وجه
تاریخ گفته

در فوت مقرب خداوند غفور ❊ شیخ الاسلام فخر سادات و صدور
با غایت حزن سال تاریخ امد ❊ شد محکمه و مسجد و مدرس بی نور

ولله ایضا

از واقعه سید فردوس مقام ❊ بر اهل بقاع ارض شد ماتم عام
رو داد چه فوت بهر تاریخ شد ❊ با آل عبا رفیق شیخ الاسلام

و حسب الوصیه در جوار مسجد جامع مدفون گردید و بارگاه او در انجا معروف است و او را شش پسر
بود و از انجمله در حیات والد وفات نمودند سید فرج الله در حویزه در شهر ذیقعده چهل و شش

و میر نعمة الله

و سید نعمت الله در پیشاور هند سال پنجاه و یک هجری بلا عقب و شش دیگر موجودند عبد الله
سود این صفحات و سید حسین که الحال در نجف اشرف ساکن است و سید محمد و سید مرتضی و سید طاهر
که در شوشتر اند و سید رضی الدین که الان در هندوستان است و سید مرتضی امام جمعه و جماعت
و این ضایع الاوقات را الحال ده پسر است سید ابوالحسن و سید جواد که در هندوستان اند
و سید عبد الهادی و سید بهاء الدین و سید عبد الرحیم و سید علی اکبر و سید عبد المهدی و سید ابوتراب
و سید محمد امین و سید عبد السلام و انچه الی الان بامداد توفیق ربانی در سلک تالیف کشیده
رساله مدینة النحو است و حاشیه اربعین حدیث حسب الامر والد و رساله فارسی در تحقیق قبله شوشتر
حسب الاشاره مرحوم اسفندیار بیک و رساله در تحقیق قبله حویزه و بعض فواید دیگر حسب الاشاره
والی حویزه سید علیخان بن سید مطلب و رساله تحفة النوریه باسم والد و ان ده مسئله است
در ده علم و شرح صفیحه اصطرلاب در ایام اشتغال شیخ ابراهیم بن عبد الله بن ناصر که الحال در
دار العلم حویزه مقتدی و امام جمعه است و شرح مفاتیح الشرایع موسوم بالذخر الرابع و ان کتابی
جامع است یک جلد از ان ببیاض رسیده و مقبول فضلای عصر گردیده و اکثر ایشان در ظهر نسخه
اصل بخطوط شریفه خود تحسین نوشته اند) و میر قوام الدین سیفی قزوینی از منظومات خود

این قطعه نوشته

بحسبک ذخر السید الموسوی الذی ❊ بیان مفاتیح الشرایع کافیا
ففیه تمام الکشف عن مشکلاته ❊ بطرز انیق جاء للعی شافیا
و اشرق نور الدین منه بنعمة ❊ من الله ابدی کل ما کان خافیا

وجمله اولی وان رساله ایست مشتمل بر جواب هفتاد مسئله از فنون متفرقه ومسایل علی هنا وندرات
وجمله ثانیه مشتمل بر سی مسئله از سید علی مذکور ورساله علویه مشتمل بر جواب مسایل شیخ علی حویزی ورساله
احمدیه مشتمل بر جواب مسائل مولی احمد بن مطلب برادر سید علیخان مذکور ورساله در تحقیق قاعده
استخراج انحراف در جمیع بلاد وکتاب طلسم سلطانی مشتمل بر فواید کثیره از علم هیئت ونجوم
وطلسمات حسب الاشاره ابو صالح سلطان ترشیزی وکتاب تحفة السنیة فی شرح النخبة المحسنیه
حسب الاشاره آخوند مولانا علی بن علی النجار برادر آخوند ملا محمد سابق الذکر وان کتابی دو جزو است
وسیاق ان مخالف سیاق شرح والد است وان کتاب الحال مطرح انظار مشتغلین اینجا است
دیگر حاشیه مدون بر مقدمات وافیه وحواشی غیر مدونه بر مطول خصوصا بدیعیات وبر
مدارک ومسالک وبعض کتب حدیث ورجال ومغنی اللبیب وخلاصه حساب وغیره

فصل فتحعلی خان مردی صاحب عزم بود وانشاء آثار عظیمه نمود از انجمله محمد شاه آباد
بالعمارات پادشاهانه وباغات وبساتین ومیدان وحمام وعصار خانه وگویند این محل
در روزگار قدیم شهر دقیوس بوده ومقامی در کوه نزدیک هست موسوم است بهفت تنان
ومشهور است که ایشان اصحاب کهفند لیکن در کتب قصص مسطور است که مقام اصحاب کهف
در فلسطین مغرب است والله العالم دیگر محله علی اباد متصل بان با ان باغ بی نظیر ومحله
دولت اباد وفتح اباد وملاده دیگر باغ خواجه که اصل ان طرح خواجه فصیح غلام بوده وفتحعلیخان
عمارات متعدده وبستانها وحمام بساخت وخیابانها در کمال تکلف از سرو ونارنج ترتیب
داد واشجار گرمسیری وسردسیری از بلاد بعیده بانجا آورده واشجار بسیار ممتاز خوشگوار از ثمر بار نمود

وحوضها

وحوضها وفوارها ودر ابتدای جهت سیرگاه مردم که در موسم بهار نارنج بباغ میرفتند قرار داده وآب
ان بدولاب روی می جاری می شد ودر هیچ بلد باغی بان وسعت وزینت بنظر نرسیده وحکام
بعد بر عمارات وزینت ان بسیار افزوده بودند اکنون همه انها خراب وازین قبیله عمارات
دیگر باغ خان عقیلی وطاحین ابی بازان وعمارت حسام آباد وحمام خان واکثری
عمارات قلعه وپل قیصر را که چنانچه سبق ذکر یافت خراب شده بود تجدید نمود وتقریب انکه شاه بود
خان بن منوچهر خان فیلی وبوسفخان بن خلیلخان بختیاری با عساکر جهت تنبیه عربستان وارد
شوشتر شدند ودر حین عبور جمعی کثیر از رؤسای فیلی در کشتی ازدحام نمودند وهر چند کشتیبان
تضرع نمود که عبور اینهمه بدفعه واحد ممکن نیست مسموع نداشتند چون بوسط رودخانه رسید
کشتی غرق شد وهمگی بسیلاب فنا بتلف رسیدند وباین سبب فتحعلیخان همت بتجدید پل گماشت
وچون زیادتی آب مانع بود امر نمود که در بند میزان رخنه بشکافند که زور آب بطرف رود دودانگه
منحرف شود تا اساس پل قدیم منکشف وبالای ان کار توانند کرد ودر انوقت جمعی از معمرین
ومردمان هوشمند اورا از شکافتن منع نمودند وهم چنان بر عزیمت خود اصرار نمود ودر عرض
چهارده سال پل باتمام رسید وبعد از ان باندک زمانی اورا بار دیگر معلی طلبیدند ودیگر بشوشتر
مراجعت ننمود وفرصت مسدود نمودن رخنه پل نیافت ودر مرور ایام وتمادی سنین واعوام آن رخنه متسع
گردید وحکام بعد بسبب اختلال اوضاع روزگار وکثرت عزل ونصب از عهده انجام ان بیرون
نتوانستند امد وچندین دفعه حال خرابی ولایت وشکستگی بند را بنواب مالک رقاب عرض نمودند
ومقرر شد که مهندسان واهل خبرت از فارس بیایند وملاحظه وبراورد نمودند وبجائی نرسید

لیکن حکام این سلسله همه ساله بقدر مقدور آب بندی می‌نمودند که آب بالمره منقطع نمی‌شد و قلیل جاری
صیفی بعمل می‌آوردند و فتحعلی خان اراده نموده بود که قنوات کلوگرد را تنقیه و اراضی جوبندرا
قابل آبادی نماید و مدتی اوقات صرف آن داشت و نهر را که بمرور روزگار مطموس شده بود
حفر نمود و سرکاران کدا علی بیک یوزباشی بود و چون باتمام رسید و آب را سر دادند آنجور در آنجا
بهم رسید که آب بزمین فرو میرفت و بمزرعه نمیرسید هرچند علاج از مقدور بود نهایت خان التفات
نمود و بسعی کدا علی بیک تنها از پیش میرفت و همچنان ناقص ماند و در ایام فتحعلی خان
درویشی غریب میر باقر نام وارد شوشتر شد و او را با سید نعمت الله ارادتی بود و همه روزه
بخانه سید حاضر می‌شد و نستعلیق را بسیار خوش می‌نوشت بد الان خانه سید برابر در کتابخانه بسیار
جلی لفظ یا کافی المهمات بر دیوار بر روی گچ نوشته بود روزی خان بدیدن سید آمد چون
الخط ابدید تحسین بسیار نمود و از کاتب آن استفسار نمود و او در مجلس سید نشسته بود خان
نیکو او را پرسش نمود و چون از مکالمه و حسن تقریر و لطف ضمیر معلوم کرد او را تربیت نمود
و آخر الامر ندیم مجلس خاص و منشی سرکار شد و در شوشتر اقامت نمود و یک پسر از او مخلف گردید
میر سید محمد که بقصد تحصیل باصفهان رفت و بعد از استکمال روانه بلاد هندوستان و در آنجا ترقی بسیار
او را روی داد و بصفدر محمد خان خطاب یافت و شش سال قبل از این با ایلچی گری بایران آمد
و چون معاودت نمود وفات یافت و اولاد او در دزفول اند و در عصر فتحعلی خان از اعاظم
سادات میرزا شاه میر و میرزا مؤمن ابنی میرزا عبدالله سابق الذکر بودند و میرزا حسین و میرزا
محمد ابنی میرزا حیدر و میرزا سلطان حسین و میرزا جعفر ابنی میرزا ابوطالب بن میرزا جعفر

بن میر محمد باقر

ابن میر محمد باقر و میرزا حبیب الله بن میرزا هاشم و میرزا شاه ولی بن میرزا کاظم و میرزا حسنعلی
بن میرزا شریف بن میر رشید الدین محمد و از معارف اهل فضل و کمال آخوند ملا محمد علی بن ملا
جاکیر بن حاجی خضر موکهی و او از اهل زهد و ورع بود و در شیراز و اصفهان تحصیل فنون
کمالات نموده بود و در مبادی حال بهندوستان رفته بود و چون اوضاع آنجا مستحسن
طبع مشکل پسند آنحضرت نیفتاد بسرعت مراجعت نمود و مدفن او در جوار مسجد جامع است
و قاضی مجد الدین دزفولی تاریخ وفات او را این وجه گفته

دیگر ز قضیه وفات اخوند ٭ رونق بمتاع تقوی و علم نماند
تاریخ چه جستم ز خرد گفت افتاد ٭ تاج از سر اسلام ز فوت آخوند

دیگر آخوند مولانا فیض الله عصاره و او در فن طب و نجوم مسلم بود و رساله طب الائمه را
با ذهبیه حضرت امام رضا علیه السلام حسب الاشاره فتحعلی خان ترجمه نمود و مبلغ کمال مولانا
از آن ترجمه معلوم می‌شود و دیگر آخوند مولانا فخرا و او در اصفهان بخدمت آخوند ملا محسن کاشی
تحصیل نموده بود و قاضی در آن عهد قاضی معصوم بن قاضی عبدالرضا بود و او مردی
خلیق خوش صحبت نیکو محاوره بود و در دقت طبع و قوت ذهن و سرعت جواب و حسن
بدیهه نظیر نداشت و اشعار او خصوصا قطعات تاریخ مقبول شعرای عصر بود و این رباعی از او است

با اینهمه ظلم نفس مظلومی تو ٭ با کید و زنخ گناه معصومی تو
دین رفت و نگشت حاصلت دنیا هم ٭ قاضی چه عجب فاسق محرومی تو

وله

از عیب کسان هر که نه پرهیز کند ⁂ خود را بهزار عیب ناچیز کند
سازد معیوب تر که صورت خود را ⁂ چون بر کجی تیر نظر تیز کند

و وزیر در انوقت میرزا محسن بن حاجی سراج الدین بن آقا علی بود که از اخیار روزگار
و بزرگان فرخنده آثار بود و از معارف قزلباش حاجی یحیی آقا بود و همشیره زاده او خلیفه
حاجی میرزا قلی بیک مذکور و زال بیک بن گرگین بیک میرشکارباشی و باغ زال بیک
قریه بور کے از آثار او ست و بعد از او رستم بیک پسر او و از معارف کدخدایان حاجی زمان
و حاجی رضا ابنی حاجی عنایت الله سابق الذکر و مسجد عبد الله بانویه از آثار ایشان است
و حاجی عبد النبی بن خواجه عزیز و حاجی صالح عرب و حاجی عبد الله قپانچی و طاحونه
وقفی ماهی بازان از آثار اوست **فصل** در ذکر صد و پنج شاه سلیمان وفات یافت
و در محرم صد و شش شاه سلطان حسین جلوس نمود و اصلان خان در انوقت قوللر آقاسی بود
و او را بقندهار فرستادند و فتحعلی خان را از شوشتر طلب نموده بجای او منصوب ساختند و حکومت
شوشتر بکلبعلی خان تفویض شد و بتاریخ دوازدهم جمادی الثانی وارد شوشتر گردید و در این حین
سید فرج الله خان والی حویزه مامور بفتح بصره شد و در ان زمان بصره در تصرف شیخ مانع
بن شیخ مغامس منتفق بود که از اولیای دولت رومیه گرفته بود و کلبعلی خان با سایر
خوانین این حدود بموافقت سید فرج الله خان مامور بودند لهذا در شوشتر چندان توقفی ننمود
و در ان سال آب سیل طغیان نمود و رخنه بند میزان زیاده شد و آب که بر رود خانه زور آور شد
رخنه بند مقام خلل پذیرفت و آسیاها و چرخابها که در انجا بود همه بایر شد و باغ بر جیبار و سالم آباد

و بلد کردان

و بلد کردان و کلاب و سایر باغها که از انجا آب میخوردند همه برطرف شد و ملخ عظیم در ان سال آمد
که تمامی اشجار و ثمار و محصولات بتلف رسید و این مقدمات ابتدای خرابی شوشتر بود و بعد از ان
سید فرج الله خان یاغی شد و عم او مولی سید بن مولی خلف بحکومت حویزه امد و او مردی عابد
کبیر السن ضعیف بود و از عهده تمشیت عربان بر نتوانست امد و ترکتاز اعراب بتمام بلوکات
رسید و خط پریشانی بر پیشانی اهالی انجا کشید و در تاریخ صد و یازده علیخان بن ذو الفقار خان
حاکم شد و او مردی ضابط بود و بعمارت ولایت و ترفیه ضعفا رغبت زیاد داشت لیکن مهلت
نیافت و در صد و سیزده عبد الله خان بن اصلانخان حاکم شد و مدت یازده سال حکومت کرد
و او مردی سخی الطبع عیاش بود و اکثر اوقات را بسیر و شکار و لهو و لعب مصروف میداشت
و در تاریخ صد و چهارده اصلانخان حاکم کوهگیلو شد و بشوشتر امد و در باغ خواجه نزول نمود
و چون بکوهگیلو رفت عبد الله خان با تمامی سادات و اعزه شوشتر بجا خالی او بر فتند و اشاره
نوازشات نمود و بعد از کوهگیلو حاکم استراباد شد و عبد الله خان نیز با او باستراباد رفت و بعد از
وفات اصلانخان بچند روزی معاودت نمود و در انوقت محمد علی بیک بن اصلانخان
در شوشتر نایب بود و ان در سال بیست و یک بود و در همان سال میرویس افغان قلیچی در قندهار
یاغی شد و گرگین خان والی انجا را بکشت و کیخسرو خان گرجی با سپاهی گران از کل
ممالک محروسه بدافعه او رفتند و از انجمله پنجاه نفر از قشون شوشتر بسر کردگی حاجی خلیل بیک
بن حاجی یحیی اقا و قشون شکست خوردند کیخسرو خان مقتول شد در دفعه دیگر قشون بقندهار
فرمودند و عبد الله خان از جمله مامورین بود و در رفتن تشاقل فرمود و در سال بیست و چهار

صفی قلی بیک نایب کوهگیلو رفته وارد و او را در باغ خواجه گیرانیدند و بقلعه اورد و اموال
او را سونک سرکار دیوان نمود و معصوم آقای بن بهبود آقای غلامی را که نایب و ناظر و وزیر
بود با خواجه حسین مستوفی و آقا هادی بن خواجه عنایت الله بن خواجه عبد الباقی که مستوفی
خاصه بود ایضا محبوس نمود و بعد از یک هفته که روانه شد ایشان را از حبس و عبد الله خان را
بقلعه کلاب فرستاد و محمد زمان بیک بیگدلی را که سرکارباشی کوهگیلو بود بنیابت خود گذاشت
تا چند روزی که خبر حکومت یحیی خان بن فضلعلی بیک بن فتحعلی خان رسید و او حاجی شاه نظر
بیک بن حاجی یحیی آقا را نایب نمود و جمیع امور دولت خود را با و مفوض داشت و در این سال
عربستان بشورید و سید عبد الله خان بن سید فرج الله خان را که والی باستقلال بود سادات
مشعشع بنی اعمام او را باتفاق مشایخ عرب گیرانیدند و فتنه ها برپا شد و عوضخان از ارجرود
جهة تدبیر این امر بحویزه امد و روز بروز علیمظفر شد و در همین سال بختیاری هم برهم خورد بود
و حاکم خود محمد علیخان بن یوسف خان را گیرانیده بودند و علیمردان خان بن حسین خان و
شاه وردی خان فیلی باتفاق یحیی خان مامور بتنبیه این امور گردیدند و اجتماع ایشان
در دزفول دست بداد و کاری از پیش نرفت تا انکه محمد علی خان معزول و حکومت بختیاری
بسعید خان بن مظفر خان قرار گرفت و بسبب شدت حرارت هوا در این سال قشون ضعیف
شدند و وبائی در ایشان افتاده هر روز جمعی بتلف میرسیدند و باین سبب علیمردان خان بولا
خود مراجعت نمود و در ماه رمضان سبعة و عشر یحیی خان معزول شد و حکومت تا بعد آن
خان انتقال یافت و آقا محمد میراخور را نایب نمود و در شهر ذی قعده حرکت وارد دزفول شد

و رستم بیک با اولاد

و رستم بیک با اولاد و معصوم آقا و تابعان آن که بمشهد مقدس رفته بودند در مراجعت بموکب عالی ملحق شده
برفاقت آمدند و عبد الله خان در خارج شهر دزفول خیمه زد و بانتظار علیمردان خان که باتفاق
بتادیب و تنبیه اعراب بپردازند و حاجی شاه نظر بیک و حاجی حسین بار فعا که بحویزه رفته
بودند مراجعت بدزفول در دوازدهم محرم سبعة و عشر وارد و حضور نواب عالی شدند
و چون حسب الامر الاعلی نواب خان بگیرانیدن ایشان مامور بود خدمه را بامتثال الامر اقدام
امر نمود سرگشته نمودند و از جاده انقیاد و اطاعت که شارع نجات است قدم بیرون نهادند و جنگ
درگرفته حاجی حسین در همانجا مقتول و حاجی شاه نظر زخمهای منکر برداشته بعد از سه روز
وفات نمود و چون علیمردان خان بحوالی دزفول امد عبد الله خان و سعید خان بختیاری با و ملحق شدند
و سید عبد الله خان از حویزه حرکت نموده در صحرای دورق با ایشان پیوست و اعراب را که بسمت
عماره رفته بودند تعاقب نمودند تا انکه در شهر جمادی الاول سنه مذکور تلاقی فریقین
شده اعراب غالب آمدند و سید عبد الله خان را گرفته در خانه عبد العالی بن عبد الخان
بن فریح شیخ آل سلطان محبوس نمودند و علیمردان خان و عبد الله خان و سعید خان فرار نموده
هر یک بولایت خود رفتند و در آن [illegible] رستم بیک میرشکار مقتول شد و اعتبار بیک
ولد او خلیفه او شد و در سال سبعة و عشر [illegible] رکاب میر دن اب کرن بفرح اباد را
تصمیم عزم نمود و آقا کمال ناظر سرکار [illegible] بود و چون بر سر کار حاضر شد یحیی خان بن یوسفخان
حاکم بختیاری او را اخراج نمود و باستدعای او حکومت شوشتر بیحیی خان مفوض شد و در ماه رمضان
سنه مذکوره میرزا محمد حسین برادر او بنیابت امد و مدت او سه ماه بود . . . . .

فصل در شهر ذی قعده بیست و نه مهرعلیخان بن کلبعلی خان حاکم شد و در صفر
وارد ولایت شد و حاجی محمد خان برادر او نایب بود و چون او برفت میر عبدالصمد شوشتری نایب شد
و در سال سی و دو ثالثا عبدالله خان حاکم شد و با خلو حویزه مامور بود و چون در ان حین
ولیمحمد بیک بن محمد زمان بیک بیک دلی از جانب لطفعلی سپهسالار بتنبیه شرار شوشتر
امد و مردم هراسان شده فتنه تشدید یافت عبدالله خان از سید محمد خان والی حویزه چند روزی
جهة تسکین نایره فتنه مرخص شده و در ماه رمضان بشوشتر امد و بعد از طی ان مقدمه در ماه شوال
روانه حویزه شد و در انجا بود تا وفات نمود و مسجد خان در جوار قلعه از اثار حکومت اول اوست
و بعد از وفات او حکومت ببرادر او محمدرضا خان مفوض شد و قبل از ورود شوشتر معزول شده
حاجی محمد خان بن کلبعلی خان حاکم شد و چون معزول شد ایضا محمدرضا خان حاکم شد و بنوبت دوم
رسید که محمود بن میرویس قشون باصفهان کشید و در ماه جمادی الاول سنه و چهار در منزل گلون اباد
سلطانی واقع و قزلباش مغلوب گردیدند و محمود بفرح اباد نزول و اصفهان را محاصره نمود
و در ایام محاصره حکومت شوشتر بمهرعلیخان ایضا مرجوع شد و محمد حسین بیک پسر مهتر او بنیابت امد
و در چهاردهم محرم سی و پنج محمود داخل اصفهان شد و طهماسب میرزا ابن شاه سلطان حسین
که در ایام محاصره از اصفهان بیرون رفته بود در غره صفر در دار السلطنه قزوین جلوس نمود و محمد علیخان
ابن اصلانخان ملکتدار بود و در همان وقت رقم حکومت کوهگیلو باسم بیژن خان و حکومت شوشتر
باسم ابوالفتح خان صدور یافت و ایشان هر دو در دزفول بودند و حکومت ایشان صورت نگرفت
در این بین شخص مجهول الحال در بختیاری ظهور نمود که خود را به بنوّت منسوب بنواب مالک رقاب

می شمرد و صفی میرزا نام خود می گفت و محمد حسین بختیاری حقیقت حال او را مصحوب جلوداران
باردوی معلی که در اذربایجان بود عرض نمود و قبل از ورود جواب سرخیلان بختیاری با تفصیل اب
محمد حسین خان مصلحت خود را در تمکین و اقتدار او دیدند و بساط فرمانفرمائی جهة او چیدند و عمال
و اعیان شوشتر را بانجا طلبیدند و ابوالفتحخان نیز بانجا رفت و چند روزی برین منوال بود که جلوداران
از اردو مراجعت و رقم اقدس مشتمل بر تکذیب ان شخص و عاری بودن از لباس نسبتی که ادعا می نمود
آوردند و رقم تجدید حکومت باسم ابوالفتح خان نیز همراه داشتند لاجرم صفی میرزا در بختیاری مجبور
و ابوالفتح خان بدولت معاودت بشوشتر نمود و ثانیا سرخیلان بختیاری را بسر دادن صفی میرزا راضی
قرار گرفت و برفاقت خواجه اسمعیل بختیاری در شهر ذیحجه سی و هفت وارد محال گرگر شوشتر و ابوالفتحخان
با سپاه و سادات و اعیان باستقبال او رفتند و بموکبه تمام داخل شهر نمودند و در قلعه فرود اوردند
و چند روزی باین قرار گذشت تا ابوالفتحخان بمشورت یوزباشیان و بعض سادات او را گیرانیده
محبوس نمود و قلیل اسبابی که در ان چند روز از بابت پیشکشهای مردم در سرکار او بهم رسیده بود
بموافقان تقسیم کرد و این معنی موافق رای سایر الناس نبود و ایشان غوغا نمودند و چون
در قلعه محصور شد و دزفول هم باین سبب بهم خورد و مردم شوریدند و مهرعلی بیک نایب را بیرون کردند
و ولایت را بشیخ فارس بن مساعد بن ناصر بن خنیفر نامزد نمودند و روز بروز ان فتنه غلیظتر شد
و اختیار بدست سفهاء و جهال افتاد و مشایخ عرب جمعیت نمودند و ابوالفتح خان ضعیف شده
بسر دادن صفی میرزا تن در داد و چون او را از قلعه بیرون آوردند و هواخواهان او بوجود
وی خوشحال شدند ابوالفتح خان از شهر بیرون رفت و اختیار توقف در میان اعراب نمود و

از انجا هراسان شده بجبال بختیاری متحصن شد و صفی میرزا مقتدر گردید و جمعی از سرخیلان کوهگیلو
در شوشتر بخدمت او رسیدند و بسا فتنها از وجود او برپا شد و مردمان بیگناه بقتل رسیدند
و اجامره و اوباش ثروت یافته میرزا احمد باقر بن میرزا شاه میر و حسینقلی بیک ابن زال
بیک میرشکار در ان فتنها مقتول شدند تا در شهر رمضان سی و هشت بسمت کوهگیلو حرکت
نمود و مدت چهار سال در انجا صاحب دولت بود و انواع فساد بظهور رسید و خانه ها برانداخته
شد و مردم از شر او فارغ گردیدند و در ایام صفی میرزا حکومت شوشتر با شیخ فارس بود
و تمشیت امور بکفایت اسعد یار بیک منوط بود داد مردی عاقل و دانشمند صاحب هوش
خیرخواه نیک نفس بود و با عموم خلق بوجه احسن سلوک مینمود و باموری که متضمن ضرر
عباد الله باشد هرگز رضا نمیداد و فطرتی بسیار عالی داشت و همواره همت بر امور عظیمه
میگماشت و توفیق ربانی معاون و ممد او می شد و رای او در حل و عقد امور رزین
و فکرش در ملاحظه عواقب متین بود و حدس صایب و سخاوت در طبعش غالب و پیوسته
افتادگان را دستگیری و یاری و محنت زدگان را مواسات و غمخواری می نمود و بحسن تدبیر او
معاقد مشکلات منحل و نظام احوال بلاد و عباد مبرا از هرگونه خلل بود و حقتعالی سعادت
احوال او را بحسن عاقبت مختوم و نیکنامی دنیای او را بتوفیق تدارک آخرت مشفوع و منضم
گردانید تا در اواخر حال از جمیع مهام دیوانی استعفا و توبه نمود و بقدر مقدور خود را
از حقوق الناس بریئ الذمه ساخت و مسجد و مدرسه و موقوفات بنا نهاد ......

وقفنامه مدرسه و مسجد میرشکار باین صورت ارتسام یافت ———

بسم الله

صورت وقفنامه بسم الله الرحمن الرحیم مسجد میرشکار

الحمد لله الذی ابدع بقدرته عوالم الوجود ؛ و افاض علی ساکنیها صنوف
الخیرات بما سبل من ینابیع الجود ؛ و کرم منهم الانسان فحکمه علی کل موجود
و جعله فی الارض خلیفة و امر الملائکة له بالسجود ؛ و انتجب نبیه المصطفی و آدم
بین الماء والطین ؛ و شد عضده بنجیه الانزع البطین ؛ و جعلها کلمة
باقیة فی اعقابه الطاهرین ؛ و فضلهم علی سائر الثقلین من الاولین والاخرین
صلوات الله علیهم علی ما شمروا عن ساق الاجتهاد فی تحمل اعباء الرسالة والامامة ؛
و اذابوا انفسهم فی ارشاد اهل الشقاوة والضلالة عن مفاوز الجهالة والوخامة ؛
ما دامت دلائل الهدی الی مناهج النجاة سابقة ؛ و بقیت الآثار شاهدة
بکمال قیومها ناطقة ؛) بعبارت دیگر مقدمه کتاب که موقوف علیه سایر فصول و ابواب است
) درود و سپاس و ستایش بیقیاس صانعی است حکیم و قادری علیم که نسخه جامعه
عالم امکان را که مخزن اسرار ربانی و مظهر قدرت سبحانی است از فنون مختلفه کائنات
و امور عامه ممکنات و اشکال اربعه عناصر و مقولات متنوعه اعراض و جواهر بحری متقن و مضبوط
و اجزای آنرا بنظم طبیعی مرتب و مربوط فرموده که هر یک بر اتفاق حکمه الهی حجتی قاطع و دلیلی
مسلم و در نظر عقل منظر چون مراقی افکار و متطلعون مراتب انظار بر کمال فضل
و وثاقت تدبیر و تفرد از مماثلت مانند و نظیر استوار از برهان مسلم است و فی کل شیء له آیة
تدل علی انه واحد) قانون کلی نوع انسان را که مقصد اول این کتاب و محل معرفت

خطا و صواب است بمنطق معرف اسرار و قول شارح نتایج افکار و جوهر نفس مدرکه معانی
و معقولات عشره حواس و مشاعر انسانی که خاصه این ماده و فضل آن از سایر اجناس
و انواع است اختصاص و بر رابته خوران رسم مفرح جات ابواب فتوحات
و فیوضات کشاده و ابواب اسعادات امار ه و اجزای استعدادات منتظم نهاده تا بقوت
استعداد نفس و الافطرت مصباح منجد فکرت افروخته در خلوت عیب از تامل آیات محکمات
لاریب مراد کلی و مقصد اصلی دا صل و از تتبع آثار معتبره رجال موثقین و تصرف افکار
قلوب عبارت اخری شک و یقین و ملاحظه ترکیب جمل متناسبه متعاطفه و ترتیب اجزای
متداخله و مترادفه و حقیقت افتقار فعل بفاعل و اختلاف حرکات معمول بحسب اقتضای
عامل و کیفیت تعلق مسند بمسندالیه و ارتباط صله و موصول و عاطف و معطوف علیه
و معرفت نسبت مبتدا و خبر و اشتقاق امثله مختلفه از اصل واحد مصدر و سایر مقدمات
اختبار و فنون اعتبار باصل بنا و حقیقت معنی مستقل و در مجامع و مدارس شهور و حضور
بقوت محاوره و تعبیر و امداد کلام و بیان و حدیث و تفسیر مذاکره و تقریر آن مشتغل گردد
فاضل ادقاتر ا مصارف شایسته حمیده و اعمال صالحه پسندیده بنحوی که موافق شرط
و مقتضی جزای ادفای موسس این اساس بوده باشد صرف نمایند و حجة الحکماء نعمت
و اتمام حجت صاحب کتاب و شفیع روز حساب و کشاف طریق صواب و جامع جوامع الحکم
و فصل خطاب هادی سبل و عقل کل ختم رسل را صلی الله علیه و آله بر مسند صدارت
و برتری و وساده سیادت و سروری بتقریر مقاصد حکمت و شرح هدایت و توفیق

موقف معرفت

مواقف معرفت و درایت و ترتیب مبادی وصول و تهذیب معالم اصول و تمهید قواعد
شرع منیف و احیای سوابق دین حنیف و تسهیل تکالیف شرعیه و تلخیص زواید اصلیه
و فرعیه و القای وظایف مقرره عبادات و تلقین اعتقادات معین و مخصوص و اشرف
اصحاب و برگزیده آل عالیجناب و خواجه منبر و محراب و رازدار اسرار الهی من العلم
الف باب یتفتح من کل باب الف باب سرور عترت طاهره مخصوص بخطاب انت اخی فی الدنیا
و الآخره و باب مدینه علم و هدی معلم قد سناه علی حضرت مرتضی و سایر شاه نشانات
ایشان و دستوره را بمرتبه رفیعه امامت و خلافت و منزلت سنیه کرامت و شرافت و توضیح
شرایع اسلام و تنقیح احکام حلال و حرام و انارت مسالک افهام و تفصیل جمل علوم
و تکمیل آداب و رسوم و اقامت حدود و سیاسات و سایر فنون ریاسات نامزد و منصوب
فرموده کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا مبنی از عصمت
و طهارت و علو شان و مید لول ان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا مرتبه سیادت
و امامت تا قیام قیامت حق مختص ایشان است صلی الله علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم
و بارک و سلم ما تعاقب الانوار و الظلم و اشتعل نار علی علم و جری علی وجه القرطاس قلم
اما بعد بر سکنه گزینان مدارس دانش و بینش و محققون مقاصد حکمت آفرینش
که از تصور مقدمات عرفان بتصدیق جنان و عمل ارکان نتیجه ایمان یافته و از مطالعه
مصنفات بدیعه عالم الغیب و الشهاده بقوت اجتهاد نظر و استفاده رئوس مسائل معضله
حقایق دانی و اصول معالم مشکله حقایق معانی را از هم شکافته اند صورت

این معنی در مرات وضوح نمایان و صدق این معنی دعوی در محضر عقل نکته دان ثابت و مسلم
البرهان است که حضرت یزدان جلت قدرته پیکر انسان را بمضمون و بدا خلق الانسان
من طین از عنصر جماد و ماده و سایر موالید عالم کون و فساد ایجاد و تکوین فرموده در اصل
جسمیت و لوازم آن با باقی اجرام و اجسام مشارک و مساهم است و بعد از افاضه نفس حیوانی
که صفت حیات و امتیاز از بعض مرکبات مانند جماد و نبات پیدا نموده بمنشا آثار ارادیه
حی لایموت بود در اکل و شرب و نوم و وقاع و سایر لوازم حیوانیت مساوی و مساوق
سایر انواع است و با افاضه نفس مدرکه معقولات استعداد و استعلام مجهولات و انتقال از لوازم
بملزومات و از علل بمعلولات یافته ترتیب افکار و خیالات و تصرف در وجوه دلالات
و فنون کمالات و کیفیت انتقالات و استعمال قوی و آلات میتواند نمود و در این مرتبه او را
بر جمیع عالم مزیت ثابت و مسلم و بنص محکم انی جاعل فی الارض خلیفة بر سایر عالمیان
سر در و محکم و ممتاز و بمودای و لقد کرمنا بنی آدم شایسته تشریف و تکریم و مصداق و لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم است و بشهادت مقبوله فطرت و تصدیق بتصور و فکرت نفس ناطقه
انسانی از قوتین نظریه و عملیه مزج و ترکیب و این معجون کبیر بدست حکیم خبیر از ان حرز
مناسب تخمیر و ترتیب یافته که بقوت نظریه ادراک علوم و معارف عقلیه و سمعیه
و بقوت عملیه امتثال تکالیف و آداب شرعیه نموده بسعادت علم و عمل از سایر مکونات
علوی و سفلی ممتاز و یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها بدعوت یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی دستوری

یافته

یافته در حظایر قدس و مجامع انس باشاره اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین
و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا مشار الیه و بتشریف و تلبس
ثیاب خضر من سندس و استبرق سرافراز کردند بلکه اقوی وجوه ظاهره و اوضح حکم باهره
در آمیختن جان و تن و بر هم زدن جوهر نورانی نفس به پیکر ظلمانی بدن همین حصول
تمکن تام و تصرف عام و قدرت بر استعمال قوت عملیه و اقامت طاعات و عبادات
بدنیه و انتظام مصالح شخصیه و مدنیه است که وظایف اعضا و ارکان و وجود آلات و جوارح
موقوف علیه آن است و چون این استکمالات و حصول این کمالات مشروط بامهال
اجلی است که خروج آنها از قوه بفعل در آن میسر تواند شد و مدت حیات عبارت از آن است
بالضروره در مدت مزبوره شارع حکیم جهة بقای شخص و نوع و دفع الم شهوت و کسر
سورت قوای حیوانی بعض لذات جسمانی را مانند اکل و شرب و نکاح بر قانون مقرر
شرع انور مباح فرموده تا از تناول آنها چاشنی گرفته نمونه لذات حقیقی عالم دیگر
و نشانه فیها ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر شناسند و هرگاه
که قوتین مزبورتین را باطل و مهمل و استعداد اصلی را ضایع و معطل کرده فطرت ذاتیه
خود را مختل و بکلی همت را مصروف شهوات حیوانی و در ساختن شرب و منکح و مأکل
داشته باشند مصداق اولئک کالانعام بل هم اضل و بعلت دعوی انسانیت بحسب شکل
و صورت و محض حیوانیت در باطن و سیرت داخل جمیع ان المنافقین فی الدرک الاسفل
خواهد بود و فی الحقیقه غرض اصلی از بعثت انبیا و تنزیل کتب سماویه و تاسیس شرایع

دنوامیس الهیه و تقریر ادیان و ملل همین استحکام نفس و انتظام سررشته علم و عمل است تا
ببرکت انبیای هدایت گستر در استخراج مجهولات از خطایا این هر دو محفوظ و بدلایل
کتب اربعه متناسبه کتب الهی بجمیع سعادات و حصول مرادات بهره مند و محظوظ باشند و تصریح
صریحه کتاب و سنت در باب شرافت و ایجاب تحصیل علم و معرفت و قیام باعمال صالحه که مشحون
و مربوط بان است از غایت استفاضه و شهرت مستغنی از ایراد و بیان است و مضمون
و للارض من کاس الکرام نصیب مجالس و مجامعی که در این خصوص انعقاد و ترتیب یافته
باشند بر سایر اماکن و بقاع مساکن شرافت ثابت و ظاهر و بمقتضای شرف المکان بالمکین
مزیت در رجحان واضح و باهر است و لهذا در جمیع اعصار ارباب ثروت و اعتبار که از
جویبار توفیق حضرت کردگار سیراب و سرشار گردیده و از سرچشمه الطاف بی نهایت
جناب احدیت شهد شناسائی و معرفت چشیده در تهیه مجالس افادت و استفادت و
بنای مدارس و مساجد و جوامع عبادت جهت رونق امر تعلم و تعلیم و اجتهاد و گرمی
هنگامه تقوی و صلاح و سداد سعی بلیغ بر ذمت همت واجب و جد و اهتمام در ترویج و انتظام
انها باقصی مراتب نموده اند که هم باعث انتشار صیت و بلندی آوازه و هم موجب نیکنامی
بی اندازه و هم از بقای این اثر بر روی روزگار ذکر ایشان زنده و برقرار و مصداق
ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار بوده و از مشارکت در اجر و مثوبت جمعی
با هر که در انجا تردد و سکنی نماید در این سرا شایسته جزای فاما من اعطی و اتقی و صدق
بالحسنی فسنیسره للیسری و یوم لا ینفع مال و لا بنون منجمله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باشند

بنابر جهه از .

باین جهت از مآثر نیکبختان که اشعه انوار توفیقات یزدان بر ساحت احوال ایشان
تافته در اکثر بلاد مشهوره مدارس و مساجد متعدده معمور و وجود یافته و در دار المؤمنین
شوشتر صینت عن الآفات و الشرور که از مشاهیر بلاد قدیمه اسلام و نقد کامل عیار عقاید
خالصه اهالی ان منقش بسکه ولایت شاه مردان علیه و علی اولاده الصلوة و السلام است
نیز مساجد عدیده و جوامع قدیمه و جدیده ساخته و پرداخته گردیده و سکنه انجا باقامت
جمعه و جماعت و رسوم دین و ادامت تهجد و اعتکاف و آداب و آیین سرامد و معروف
و در السنه و افواه بوصف رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله منعوت و موصوفند
و درس و بحث و مذاکره علوم نیز بحمد الله بینهم شایع و منتشر و دواعی و رغبات
ایشان بتعلیم و تعلم متوفر و متکثر است نهایت دران دیار فیض آثار تا بحال وجود
مدرسه که بخصوص درس و اشتغال بنا شده باشد اتفاق نیفتاده و واحدی از اکابر انجا
ترتیب حلقه پایدار که بر دور روزگار محیط دایره جمعیت طلبه علم و معرفت باشد بنا
ننهاده و هرچند در مبدا فیاض بخلی و امساکی نی نهایت ادراک این قسم سعادات
عظیمه جاودانی و دریافت لطف و توفیق ربانی موقوف باستعداد جوهر و قابلیت
نفسانی و مسبوق بسر نوشت روز اول و تقدیر ربانی است تا بعد از تمادی روزگار
و انقضای دهور و اعصار که بعنایت بی نهایت اعلیحضرت باری همگی اسباب و شرایط
این خیر جاری بر جود فایض الجود وافر السعود عالیجناب مبادی آداب سامی
القاب نیابت و نجابت و اقبال پناه محامد و مکارم و معالی دستگاه و دقایق

ومعارف انتباه شعله افروز دودمان رفعت وعزت ونجدت ومناعت مسند آرای انجمن
امارت وعظمت ومکرمت وشجاعت والا تباری که ساحت پر سعادتش معقد
طوایف امم از اقاصی بلاد وسرای دولت پر اثرش محط رحال عرب وعجم سواء العاکف
فیه والباد کوی رفیعش مجمع امانی وسعادات موزونه عیدگاه امن وبیت عتیقش وجهه
اولیای ارادات ومن دخله کان امنا خدام کرام با احترامش از فضل بیدریغ با قدام
سعی بلیغ بدعوت حاجتمندان پویان ودر قیام بر اسم مهربانی با کلاه گشاده جبین
وچرب زبانی از روی ملاطفت ونوازش ونهایت شوق وخواهش در سلام علیکم
طبتم فادخلوها گویان از خبر حواری خوان احسانش مائده حوار این رشک برده نعمت
الوان فراوانش فیها ما تشتهی الانفس وتلذ الاعین در پیشگاه تمنای صادر و وارد
عجز ممنون گسترده سلالة الاماجد والاعاظم والاکابر نقاوة الاماثل والصنادید کابرا
عن کابر منتجا عالی للعز والرفعة والامارة والاقبال زینا للماثر والمفاخر والمعالی
والاجلال اسفندیار بیکا احسن الله احواله واصلح باله وحقق فی الدارین اماله
خلف صدق عالیقدر رفیع مقدار گرامی تبار مرحمت وغفران پناه رضوان جایگاه
المبرور المشکور المنتقل الی رحمة الله رستم بیکا تغمده الله بغفرانه واسکنه اعالی جنانه
که همواره انتظام مصالح این دیار بسر انگشت کارگذاری آن توفیق آثار برقرار وحل
معاقد امور عمیم سکنه این مرز وبوم بدستور آبا واسلاف بزرگوار بعقده گشائی رای
رای رزین وذهن متین آن سعادت یار عالیمقدار است حاضر وحاصل و توفیق

ادراک

ادراک این فوز عظیم مجامع احوال معظم الیه را شامل گردیده اینطلسم تمر اکه باسم
سامی آن شهریار گرامی انعقاد یافته بود بقوت بازوی تایید منحل گردانید ولسان
حال آن ارجمند باواز بلند صلای کم ترک الاول للاخر بمسامع ارواح سابقین رسانید
وبقدم اهتمام وجد تمام در زمانی قلیل سبیل این مقصد جلیل را باوصف کثرت اشغال
بالانفراد والاستقلال بپیمود واین بنای مبارک را مشتمل هفت حجره بر مشتغلین علوم دینیه
وطلاب معارف یقینیه وقف وسبیل نمود حجره وسطین مکان مدرس وایوان پیش آن
مجمع تدریس وشش حجره دیگر از یسار ویمین با ایوان مختصر پیش هر یک از آن سایر مشتغلین است
مدرسیکه دانشمندان رموز لوح وقلم از جهات سته عالم غیب وشهاده بقصد استفاضه
واستفاده بانجا شتابند ومدرسه که اگر خضر والیاس بیقرار وسکون مدرسه الحیات باطراف
ربع مسکون نیز نمایند مانند آن بنا نیابند بنائی چون وثاق کریمان محکم اساس وفضائی
چون وادی ایمن تجلی گاه انوار قدس بی اندازه وقیاس صفحه صفایش گوئی از گوی انوار آب
فیض گرفته واز رشک روان بخش جدول صفای سلسال ولطافت زلالش که هذا عذب فرات
آب حیات روی بظلمات نهفته نسیم روح افزا دلربایش هوای وطن را از سر جور برده وهوای
عطرسای کربت زدا بشر افشانه شمال نجد ونسیم الصبا را از انواح ولها سترده
فرش گسترده اش از اجنحه مثنی وثلاث ورباع فرشتگان سدره آشیان در سیم بافته
ودر رواق پر نورش اکوئی از سمای بقعه مبارکه پرتوی تافته کروبیان کرام از انجام
این بنای میمنت فرجام بشوق تواضع وخدمتکاری سکنه انعام منبسط ودلشاد

وحفظه اعمال عباد شکرکنان که نعم الزاد لیوم المعاد وبسلک گزینان این مکان
برکت نهاد بانشاد هنیئاً لارباب النعیم نعیمهم در تهنیت و مبارکباد جواهر گران
بهای معانی چون قطرات سحاب نیسانی از تقریر دلپذیر ایشان میبارد و ید طولای تحریر
بی نظیر ایشان است که صور علوم و معارف بر الواح اذهان مستعدون می نگارد حافظ
این بزم در مقامی که آهنگ مباهات نماید اگر این نوا سراید گنجایش دارد

حدیث مجلس ما محو شک و ریب کند ∴ دعای ماست که روح الامین بغیب کند
زعطر حور بهشت آن زمان برآید نور ∴ که خاک مدرسه ما عبیر جیب کند

و چون اطراف قریبه مدرسه و اخولی از مسجدی که مجمع صلوات و مقام دعوات اهل محله
باشد خالی بود جهة تسهیل بر همسایگان و تناول ثواب رایگان و نظر بکمال ارتباط
علم و عمل در ضلع مدرسه مسجدی مصداق لمسجد اسس علی التقوی من اول و مشارک ان
در فضا و ممر و مدخل مشتمل بر ده گنبد بنا مود کریه تلک عشرة کاملة گوئی اشارت بان و باطن
والممناها بعشر همانا مرجعش همان است اساطینش بتعظیم شعایر دین مبین مانند عدول
مومنین راست و باقامت شهادتین رستگاری نشاتین با جمع ان الذین قالوا ربنا الله
ثم استقاموا ایکم و کاست محرابش باستقبال جماعت رحمت گشاده آغوش ایستاده و منبرش
معراج الیه یصعد الکلم الطیب استوار نهاده خشت خام و پوخته طاق مرتعش رایت
بگنبد مینائی افراخته و زینت رواق فغفور چین را چون سفال شکسته از طاق دلها انداخته
سنگ خطائی آب و رنگش در نظر صاحب عبرت مشتری افزون بها تر از سنگریزه کنار

وقندیل

وقندیل بیعدیلش کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری
نقش ساده فرش افتاده اش نگار قلمکار را پایمال و از تموج نباتی رنگ ملمعش بوقلمون
رنگ برنگ از انفعال صلای بلند آوای گلبانگ والا اثرش چون آوازه دین محمدی صلی الله علیه
بآفاق عالم رفته و باعلای کلمه علیا هی و لذکر الله اکبر در اوقات خمس لیلی و نهار نوبت
لمن الملک الیوم لله الواحد القهار کوفته بر میمون شر نمونه چاه زمزم و رشته مدار پایدارش تر تاب
تر از منطقه فلک الاعظم برج آبش با معین از اعماق زمین بجذبه صفا مشرب کشیده و در شجان
چرخ حولانش گوئی از ستارگان چرخ حولابی چکیده هر جرعه از حوض دلبر بزیش چون
سؤر مومن شفائی بیقرین و هر قطره تازه ترکن ابروی شاهدان ان الله یحب التوابین و یحب
المطهرین صفای طهور چون سیمای پاکان از جور نمایان و کیفیت وضع ان و زیر کشش
میان مثابه تنزیل مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان اساسش در رفع
احداث صغار و کبار و تنزیه ازار جاس وسواس خناس باکار متقن و استوار و اطراف حوضش چون
حوالی حوض کوثر مجمع متقین و ابرار خدمه چون ولدان جنان باکواب و اباریق و کاس
من معین ایستاده و نشسته و هر یک علیحده بامتثال امر و طهر بیتی للقائمین و العاکفین
والرکع السجود میان بسته حرمی با بیت الحرام کعبه مخصوص و جماعتی فی سبیله صفا کانهم
بنیان مرصوص از فضای پیش بعدد ده صفه طولانی پیش حجرها تا بحد محاذی ستون مشرقی
مسجد بر سیمانی متعلق بمدرسه است که مکنون ضمیر منیر و ذخیره خاطر خطیر واقف معز الیه
آنست که در انجا بعض اشجار مثمره مانند فاکهة و نخل و رمان که ممدوح بنص قران و احادیث

واثار مستفیضه در استجاب غرس و ترتیب ان متواتر و بیکران است عز کرامت نمایند تا امکان ملک
ایشان فیض صوری و معنوی را مجموعه و بمثابه ریاض جنان جامع و فاکهة کثیرة لا مقطوعة
ولا ممنوعة گردیده سکنه ان نزهت سرا از تناول برکات مباحه بیچون و چرا اثیر بن ندا و
دائم الانبساط و از تعیش دران ظل ظلیل عشرت اکثر و سماع هزاران خوش الحان
سحر خیز همواره در وجد و نشاط باشند و از محاذی ستونهای طرفین مسجد بر سمانی متعلق است
و تتمه که بمغربی واقع است با چاه و حوض و ممر و مدخل و فضای خلف ان ادبخانها که در انجاست
از مشترکات است و چون مدرسه و مسجد را مصالح ضروریه بسیار از مرمت و فرش و روشنائی و خادم
و غیره در کار و سکنه مدرسه را نیز مرسومی که وجه معیشت ایشان باشد لابد و ناچار است
و بدون این ممکن بود که در سهل وقتی بایر و منهدم بلکه بالمره از حیز انتفاع افتاده
رسم انها بالکلیه بر طرف و منعدم گردد و خاطر عاطر معظم الیه باستدامت این اثار
و استمرار انها بر در روزگار متعلق بود بنابراین جهة صرف مصالح مزبوره از املاک
و مستغلات معموره خود که بانحای شرعیه و وجوه صحیحه مرعیه در تحت تملک مشار الیه داخل
و بدون منازع و مزاحم بر وجه استحقاق در انها متصرف و مستقل بود وقف
مؤبد و حبس مخلد نمود تمامی و همگی و جملگی یکباب دکان بقالی متصل بحجره مفتین
که بانضمام قطعه زمین بیاض محل این مرحوم بنا از مالکین شرعی ان اولاد و احفاد
حاجی فخر الدین بوز بموجب قبالجه علیحده بمشار الیه انتقال یافته و تمامی و همگی و جملگی
یکباب دکان دیگر متصل بان که در این ولا بمال و رجال خود بنا و احداث نموده و

ربع

وهمگی و جملگی حصه مشاعه خود را از دو حجر طاحونه یکی دایر و یکی بایر واقعتین در قلعه و بندار
من توابع بلده طیبه در قول و تمامی و همگی و جملگی حصه مشاعه خود را که نصف است از دو
حجر طاحونه واقعتین در زیر بند ماهی بازان یکی معروف بخنرو و یکی دیگری با جمیع
که حاصل و مداخل موقوفات مزبوره بعد از وضع مصالح الاملاک هر یک بعلاوه مبلغ
یکتومان و پنجهزار دینار از حاصل نقد و جنس حصه معزی الیه از قریه نجف اباد و توابع
که در تحت نهر کلانتری واقع است سال بسال بمصارف لازمه مدرسه و مسجد صرف شود باین قرار
که اولا اخراجات ضروریه اصلیه را از اندود پشت بامها و پابست دیوارها و اصلاح ناودانها
و مرمت مبالها و چاه و حوض و الات و ادوات اب کشیدن و سرانجام روشنائی مسجد و تجدید
فرش مسجد و مدرسه و مرسوم خادم بقدر احتیاج و نحو ذلک مقدم داشته اخراجات باید که ربع
ان بعنوان حق التدریس مخصوص مدرس و سه ربع ان فیما بین سایر مشتغلین بالسویه تقسیم
شود و تولیت موقوفات مزبوره بعالیجناب واقف مذکور و اصلح اولاد ذکور بطنا بعد
بطن و الاعلم علمای بلد مرتبا الی ان یرث الله الارض و من علیها موکول و مرجوع است
و عزل و نصب و اخراج و ابقای ملایان و تعیین حجرها منوط برای و اختیار مدرس
و تعیین امام مسجد منوط برای متولی و خواهش اهل محله و تصدیق مدرس است که بحسب قابلیت
و اهلیت اختیار نمایند مقرر انکه مدرسین و ائمه و متولیان و متصدیان و سایر مباشرین
اوقاف عامه که از جانب صدور تعیین می شوند مدرسه و مسجد و موقوفات مزبوره را
از محال تصرف خود خارج و مستثنی دانسته بهیچوجه من الوجوه در انجا دخل ننمایند

و از همه جهة قدم و قلم کوتاه و کشیده و دست بمتولی شرعی مزاحمت نرسانند و هر یک بنابر
و کمحیه که بعنوان رسوم و غیره از انجا توقع و تصرف نمایند مانند سحت و خون خنزیر بر ایشان
و بازخواست ان در روز قیامت در مجمع خاص و عام و محضر سید الانام علیه و علی آله
الصلوة والسلام خواهد بود و صیغه وقف شرعی بر نهج صحیح شرعی بشرح و قانون مذکور
بلفظ ماثور وقوع یافته شرایط صحت و سداد و لوازم تسجیل و اشهاد معمول و مرتب گردید
و چون این بنای برکت انتما در ایام سعادت نظام ایالت بندگان ثریا مکان
والاشان رفیع البنیان فایض الامتنان منبع الاحسان نواب مستطاب معلی القاب
فلکجناب سامی قباب قطب فلک حکومت و امارت و جلالت مهر سپهر عظمت و شهامت
و نبالت کوکب رخشان اوج حشمت و نجدت و ایالت اختر تابان برج مناعت
و شجاعت و اصالت خورشید کشور هنرمندی و دانشوری نیر اعظم عالم ضعیف نوازی و ذره پروری
تایید مداریکه همواره رکاب عزم جازمش در دفع یاجوج فساد سریع السیر و وجهه همت
والا نهمتش ترتیب ارباب استعداد و تنبیه اصحاب و امور خیر اثر معدلت شعاریکه در عهد
امانش گرگ و میش در کوچهای تنگ سر بگوش یکدیگر میگذارند و غزالان شوخ رفتار
عشوه کار در موسم بهار و جوش ریاحین و ازهار تا از روی کمال اطمینان و فراغ
بعنوان تفنن و ترطیب دماغ بمرغزار و باغ خرامند اطفال شیرخوار را خود از پستان
شیر سپارند مظهر آیات مرحمت و مروت ناصب رایات مکرمت و فتوت عالیجاه عدیم
الاشباه ایالت و امارت و اقبال پناه مآثر و مفاخر و سعادات دستگاه معالی و مناقب

الکتاه

الکتاه زینا للجلالة والعظمة والشجاعة والمهابة والعدل والاحسان ابوالفتح خان
ضاعف الله اجلاله و ادام اقباله که همواره همای میمنت انتمای سعادتش را با عهد مثابه
فرقدان ابدی الظهور بر مفارق سکنه این دیار پرتو انداز و نهال احوال اهالی این الکا
بهشت کرمی خورشید عنایت و هواداری لطف بی نهایت در دست پرورده پر بیرق و غایت
این سلسله علیه والا در ترقی و اهتزاز است و فی الحقیقه مقیاس سعادت قاطبه اعیان
اینولا از مشعله فروزان دولت ابد دودمان مناعت توامان افروختگی گرفته و فروغ
پذیرفته نواب مستطاب معزی الیه بتحریک داعیه مساهمت در این مثوبت جسیم و مثال
فرمان و تعاونوا علی البر والتقوی قربة الی الله و طلبا لمرضاته مقرر فرمود که تا کی بیکبار
دکان بقالی مزبور که بسرکار دیوان متعلق میباشد بدستور سایر موقوفات مسطوره در زمره
مصارف مذکوره مسجد و مدرسه مقرر بوده عمال و مباشرین امور دیوانی از محال عمل خود موضوع
و خارج شناسند و بهیچوجه متعرض نگردیده بمتولی شرعی واگذارند و هر یک از حکام
و وزراء و مستوفیان و ضابطان جمعا و سررشته داران مالیات دیوانی از مضمون مسطور
انحراف ورزیده در انجا دخل نمایند در روز فزع اکبر در محضر شفیع محشر و سید بشر پیغمبر
صلی الله علیه و آله شرمسار و خجل و از روی ساقی کوثر حضرت امیرالمؤمنین حیدر و سایر
ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر سرافکنده و منفعل باد فمن بدله بعد ما سمعه
فانما اثمه علی الذین یبدلونه و قد وقع الاشهاد بذلک فی شهر ربیع الثانی من
السنة الرابعة والاربعین بعد المائة و الالف سنه ۱۱۴۴ و الشمس فی اول العقرب والحمد لله اولا و آخرا
و ظاهرا و باطنا

فصل بعد از قتل صفی میرزا اسفندیار بیک مذکور جهة حفظ نظام و حصول اطمینان
و آرام با شیخ فارس مدارا و سازش نمود که آسیبی بر رعایا و ضعفا نرسید و طرق و شوارع
فی الجمله مامون و مسلوک بود و دران ایام شاه طهماسب بخراسان بود و نادرقلی بیک
افشار ابیوردی باو پیوست و خدمات نمایان بتقدیم رسانید و مورد الطاف خسروانه گردیده
خطاب طهماسب قلی خان یافت و سجع نگین او این بود

شاید بفلک ساید از اقبال رکابم ؛ طهماسب قلی خان شده از شاه خطابم

و اشرف شاه افغان که بعد از محمود شاه خلیفه شده بود قصد خراسان نمود و ایشان بمدافعه
او نهضت نمودند و تمام اختیار از هر جهة با طهماسب قلی خان بود و اولا در رشمه خوار محاربه
بین الفریقین شده افغان مغلوب گردیدند و روی بفرار آوردند و ایشانرا تعاقب
نمودند با موچه خوار ما بین اصفهان و کاشان و در انجا جنگ دیگر واقع شده شکست ایضا
بر افغان روداد تا انکه خود را باصفهان رسانیدند و بلا توقف کوچ و بنه خود را برداشته
بسمت فارس فرار نمودند و اصفهان از افغان خالی شد و پادشاه و طهماسب قلی خان
و عساکر داخل اصفهان شدند و پادشاه درانجا توقف و طهماسب قلیخان با عساکر بتعاقب افغان
روانه فارس گردیدند و چون کلبعلی بیک ولد مهرعلیخان در شوشتر و کوهکیلو قلیچ [illegible]
صفی میرزا بود و در جانکی قتل او داخل بود و یوزباشیان کوهکیلو اینخدمت را از
او بپایه سریر اعلی در خراسان معروض داشته بودند و دران ایام رقم حکومت شوشتر
باسم او رسیده بود و نهایت چون طایفه اعراب صاحب ید و مالک تمام [illegible] بودند از قوم ابراز

نژ

نشد جز معدودی بر مضمون ان اطلاع حاصل ننموده بودند و بعد از انکه خبر شکست افغان
در رشمه خوار رسید و مردم فی الجمله مطمئن گردیدند و ارقام متعدده باسم کلبعلی خان
متعاقب امد و اعراب ضعیف شدند مضمون ارقام معمول گردید و کلبعلیخان در دزفول
متمکن شد و اعیان شوشتر را بانجا طلبید و بقایای مداخل را که در محل مانده بود بازیافت و خود
و قشون را مستعد نموده روانه اردوی معلی گردید و قبل از او ابوالفتح خان روانه شده بود
و چون در اصفهان بشرف بساطبوسی ولینعمت رسید او را بخدمت سردار مامور نمود و در حدود
شیراز بطهماسب قلیخان ملحق شد و محمد علیخان ابن اصلانخان همراه سردار و حاکم کوهکیلو بود
و بوساطت او حکومت شوشتر به ابوالفتح خان تفویض شد و کلبعلی خان در رفتن در حوالی
بود که بر عزل خود مطلع شد قشون را مرخص نمود و خود مخفف روانه خدمت سردار شد و چون
سردار از شیراز بکوه کیلو امد ابوالفتح خان را باستمالت علیمردان خان بفیلی فرستاد و کلبعلی خان را
بتحصیل هزار تومان پیشکش ورود بشوشتر فرستاد و ایشان هر دو در اواسط ماه رمضان
دار شوشتر شدند و خود با محمد علی خان و عساکر منصوره در سلخ ماه رمضان داخل شدند و
در خانه معصوم اقا و محمد علیخان در خانه میر شکار فرود امدند و سیورسات قشون را سه روزه اسفندیار بیک
تدارک نموده بود و دران سه روز ده روزه دیگر حواله شد و بسهولت از مردم بازیافت شد
که خلق چندان ستمی نکشیدند و شیخ ناصر بن حمید را با چند نفری دیگر که از مشایخ عرب
بخدمت امده بودند در شوشتر محبوس و همراه بردند و چون مقدمه بند میزان و خرابی ولایت را
محمد علیخان بسردار اظهار نموده بود مقرر داشت که اهل خبرت و مستوفیان اخراجات

نعیم انزا ابراورده نمایند و مبلغ هزار و چهار صد و هفتاد تومان که استیفا نموده بودند بالوجه بتا
کاشان حواله و اسفندیار بیگ را به سرکاری امنهم مامور و حاجی محمد ابن حاجی زمان و حاجی
محمد علی بن حاجی عبدالحسین مولا و حاجی محسن بن خواجه میرزا علی بن عبدالکریم و حاجی
معصوم بن حاجی تقی قلانتر اکه کدخدایان بلد و معارف کل انتشار بودند بجهة تحویلداری وجه مزبور
معین نمود و بعد از نهضت نواب مشارالیه بسمت قبله حاجی محمد علی و حاجی معصوم بکاشان
رفته وجه را باز یافت و مراجعت نمودند و اسفندیار بیگ اهتمام تمام معمول داشته بمشورت
و استصواب حاجی محمد مذکور که بفنون معرفت معروف و بجمیع محامد ذاتی موصوف بود
در سال بعد کار مزبور با تمام رسید و چنان شد که خلایق از بالای بند بصحرای کرکر تردد می نمودند
و کثرت محصولات و ارتفاعات صیفی در آن سال بحدی رسید که مردم ادای شکر نعمت
نتوانستند نمود و مقارن این حال اسفندیار بیگ از این سرای عاریت بدار آخرت انتقال
نمود و آب سیل در آن سال طغیان زیاد نمود و قدری از کارهای کهنه و نو خلل پذیرفته
و احدی در مقام سدان در نیامد و جرات عرض مراتب بنواب سابق الذکر ننمودند و روز
بروز خرابی آن زیاد و باغات و بساتین را از لهیب تشنگی اکثر درختها از افتاد اشجار
ترنج و نارنج خشکیده از اجزای شطرنج درختان آبی و توت از بی آبی نم توت و دار
تاک که نمونه ظل عاطفت کریمان بود اوهن من بیت العنکبوت سیب بسبب قحط آب
در آسیب نار از تاثیر نهیم خود سوخته و چنار اکثر در درون افروخته انواع لهمو معدوم
و از ذکر انجیر جز در سوره و التین چیزی معلوم نه دلها افسرده و گلها پژمرده انهار سراب

و دهکدها

و دهکده ها خراب صحرا را سیاناب که نمونه جنات تجری من تحتها الانهار بود نمونه دشت کربلا
و بازرگانان آن بلوک که همواره طریقه بکثرت مسلوک میداشتند در طلب جرعه آب متحمل آزار گونه گونه
غبار انگیز چون جاروب می آب ؛ دم ماهی شده در قعر گرداب — بیکار و بلا
ز هر که جز جگر هست و از آن نیست ؛ خضر را از دم آبی نشان نیست
اکنون چندین سال است که محصولات صیفی از بقول و حبوب از بلاد قریبه باینجا میآورند و مجبور بودند
که شتوی را بامید باران می کارند و چون در سال متوالی بهتر از این کم بارش شد امسال که مردم
بصحرای عسکر باستسقا رفته بودند خاص و عام در آنجا مجتمع شده اراده بستن بند و آبادی آن
نمودند و روز دیگر جهة تاکید این امر همگی بمسجد جامع حاضر و هر یک بقدر وسع و استطاعت چیزی
قبول نمودند که از خالصه خود بآن مصرف برسانند چون انجام این مدعا در کارخانه تقدیر رب العالمین
صورت وقوع نیافته بود در عقده تاخیر افتاد و همچنان موقوف ماند لعل الله یحدث
بعد ذلک امرا **فصل** چون طهماسب قلیخان از شوشتر حرکت نمود و بلاد قبله و گیلان
و دار المرز را که بتصرف اولیای دولت رومیه و روسیه بود مستخلص ساخت بخراسان مراجعت نمود
و محمد علیخان والی فارس شد و ابوالفتح خان در شوشتر مقتدر بود تا سال چهل و چهار که
طهماسبقلی خان باصفهان آمد و جمیع حکام و عمال ولایات را بآنجا طلبید شاه طهماسب را از
سلطنت خلع نمود و بکجاوه سوار کرده بخراسان فرستاد و سکه و خطبه باسم ولد رضیع او
عباس میرزا معمول داشت و محمد بیگ کنجلو خراسانی را بشوشتر فرستاده بود و میرزا زکی
ابن میرزا محسن وزیر و خواجه عبدالله بن خواجه عبدالباقی مستوفی و معصوم آقا

بن بهبود آقامی نایب را و از کدخدایان حاجی محمد و حاجی محسن و جمعی دیگر را با همه
باصفهان طلبید و مومن بیک قورچی قوللر آقاسی مرور نایب الایاله و عباسقلی بیک بن
مرتضی بیک بن عباسقلی بیک بن ایلدرم بیک سابق الذکر را وکیل مالیات نمود
و علیرضا بیک افشار خراسانی را با فوجی از سپاه با بهبهان فرستاد و خود در اصفهان
بود که مردم بختیاری احمد خان ابن قاسم خان حاکم خود را مقتول نمودند لاجرم ببختیاری
آمد و در منزل هنوار جمعی از ایشان را مقتول و تتمه را بکوچ خراسان مامور نمود و در
کمال استعجال بدزفول آمده بمحاصره بغداد رفت و علیرضا بیک و مومن بیک را بانجا طلبید
تمام اختیار شوشتر و دزفول بالاستقلال بعباسقلی بیک مسلم شد و ابوالفتح خان در شوشتر
خانه نشین بود تا آنکه محاصره بغداد بطول کشید و از برای ساختن کشتی جهة جسر قیر ضرور شد
فرمان بعهده ابوالفتح خان صادر شد که از منبع دز که در حوالی شوشتر است هر قدر که توان
شد قیر تحصیل و ببغداد حمل و نقل نماید و ابوالفتح خان بعد از تقدیم الخدمت برفاقت
الماس بیک بن محمد علی خان در انجا توقف نمود و محمد علیخان در انوقت با ایلچی گری بهندوستان
رفته بود تا شهر صفر چهل و شش که عثمان پاشای توپال از جانب سلطان روم با سپاه بیکران
بامداد احمد پاشای بغدادی و مدافعه قزلباش نزدیک رسید و طهماسبقلی خان باستقبال ایشان آمده
جنگ عظیم واقع شد و شکست بر قزلباش افتاد و خلق کثیر از ایشان مقتول و اضعاف مضاعف
آن از بی آبی بهلاکت رسیدند و سردار با بقیة السیف قشون فرار نموده خود را بهمدان رسانید
و رسول نزد توپال فرستاده مهلت دو ماه طلبید که خود را آماده سازد و هرچه مصلحت حال باشد

از جنگ

از جنگ یا صلح معمول دارند و بقیه قشون شکسته را برایات خود مرخص نمود که تدارک احوال
خود نمایند و چاپاران باطراف فرستاد و ایلچی و رمه و اسباب سفر قشون جدید هرچه بهر جا
بود همه را نزد خود طلبید و محمد خان بلوچ را که حاکم کوهگیلویه بود اختیار کامل در تمامی امور
بداد و بوعده دو ماه مرخص و بکوهگیلویه فرستاد و محمد خان در زمان ورود بشوشتر مردم
و ابوالفتح خان همراه او بود در مراجعت خیال عصیان نمودند و شهرت دادند که نایب السلطنه
طهماسبقلی خان شکست فاحش خورده مفقود شده است و مراجعت نمودند و جلودار برای افشای این خبر
شکست پیش فرستاد و آن جلودار شخص دزفولی بود و چون بدزفول آمد رهت انگیخت و مردم
دزفول جمعیت نموده دروازه را بر روی ایشان بستند و ایشان از آب عبور نموده روانه
شوشتر شدند و مردم شوشتر چون از حقیقت حال بیخبر و خبر شکست بذهن ایشان رسوخ یافته بود
ایشان را استقبال و خدمت نمودند و عباسقلی بیک نهضت فرار نموده بدزفول رفت و روز
دیگر محمد خان و ابوالفتح خان اجلاس عام نمودند و مردم را از حقیقت اراده خود مطلع ساختند
و طوعا او کرها مردم با ایشان اظهار موافقت نمودند و شیخ فارس و بعض دیگر از مشایخ عرب در آن
مجمع حاضر و با ایشان همزبان بودند و در همان شب رسول جهة استمالت عباسقلی بیک بدزفول
فرستادند و بعد از دو سه روز محمد خان روانه کوهگیلویه شد و ابوالفتح خان در شوشتر فرمان فرما بود
و عباسقلی بیک صورت ماجرا را بطهماسبقلی خان عرض و نوشتجات محمد خان و ابوالفتح خان را
بجهة انفاذ نمود و در آن بین طهماسبقلی خان با عساکر رومیه محاربه نمود و غالب آمد و توپال
با اکثر پاشایان و سرکردگان سپاه رومی مقتول شدند و طهماسبقلی خان با احمد پاشا صلح

بدافعه محمدخان متوجه این حدود شد و قشون را از راه بادراوبیات روانه نمود و خود با معدودی
بحویزه رفت و نجف سلطان کرد قراچورلو را بحکومت شوشتر نامزد و اصلمس بیک را با جمعیت مردم
شوشتر فرستاد و ابوالفتح خان اسباب حصار آماده و اکثر خلق را با خود متفق ساخته بود
و چون اصلمس بیک بحوالی شهر رسید و رسالتها بهم کرده نمودند آخر الامر ان عزیمت منحل و رای باطل
قرار داد و اصلمس بیک داخل ولایت شد و کس بطلب نجف سلطان که در محل جلکان بود فرستاد و او
هم با قشونی که داشت بیامد و در خانه حاجی محمد قلی فرود آورده و بعد از سه روز طهماسقلی
نیز از حویزه بیامد و شب داخل شده بخانه معصوم آقا منزل نمود علی الصباح عباسقلی بیک و کدخدایان
دزفول را که بخدمت آمده بودند بنواخت و چگونگی مقدمه شوشتر را از عباسقلی بیک و میرزا
مرتضی میرزاده که بهمه امور مداخل بود و در آنجا بود بتفصیل استفسار نمود و ایشان حقیقت امر را معروض
داشتند روز دیگر جمعی کثیر از سادات و اعیان را بحضور طلبید و با ایشان قدری گفتگو نمود چند نفر را
که بتقصیر ایشان در آن مقدمه برای معلوم شد رعایت نمود و مستحفظ بخانهای ایشان فرستاد و بقیه را
با ابوالفتح خان محبوس و بخلیل بیک چندهولی سپرد و قشون را به نهب دهم ولایت مرخص نمود نهایت
در منع از قتل مبالغه بسیار کرد در ساعت طوفان بلائی بر پا شد که طوفان نوح بگرد آن نرسید
و مخدرات حجاب عصمت را کار برسوائی کشید حرامزادگان در کوچه و بازار چون اسرای یهود و نصاری
ببیع و شری دست همت فتاد و خروش این مصیبت آوازه فتنه چنگیز را برطاق نسیان نهاد و آن
بابله در یوم الاربعا سادس شهر شعبان بود و صبح یوم الجمعه هشتم طهماسب قلیخان بسمت کوهگیلویه
و محبوسین را همراه برد و در راه مرز بعضی از ایشان را مرخص و ابوالفتح خان و خواجه حسین بن حاجی

نهب دادن شوشتر بحکم نادر

قاسم بن خواجه امین قپانچی را مقتول و مابقی را تا اصفهان محبوس داشت و اصلمس بیک را بشوشتر
گذاشته بود که میرزا عبدالله و میرزا اسد علی بن میرزا اسحق بن میرزا شاه میر را با کوچ ابوالفتح
خان از راه فیلی بجال کرت کوچانید آخر الامر بالتماس اصلمس بیک حکم امر حضر نمود و
نجف سلطان در شوشتر بحکومت ماند تا اواخر شهر شوال که از اصفهان فرمان رسید که پانصد خانه
وار از رعایای بلده شوشتر بخراسان بکوچانند و نجف سلطان خانه کوچ را برداشته روانه شد
و عباسقلی بیک در امر خود مستقل گردید و بعد از دو ماه رقم حکومت و خطاب خانی بنام او
صدور یافت و مدت دو سال در کمال استقلال گذرانیدند و در آن وقت نهری از گرگر و
ابتدا نمود که بالادست پل منتهی برودخانه شود بسیار عریض و عمیق که بقدر احتیاج آب بر دارد
و از بند میزان دفع احتیاج تواند شد و باتمام نرسید **فصل** در سال چهل و هشت
طهماسقلی خان در صحرای موقان من بلاد آذربایجان تمامی اعیان و معارف بلاد و
بلوکات ایران را مجتمع ساخت و از آن جمله از شوشتر و دزفول پنجاه و سه نفر بود و در محرم
ماه رجب از راه کوهگیلویه روانه شدند و در اوایل ماه شوال باردو رسیدند و بنای آن جمعیت
بر تصدیق سلطنت او بود و مردم همگی تصدیق نمودند و محضری در آن باب مشتمل بر خطوط همه
خلایق بعقود و شروطی که خواهش تمام نمود و سواد آنرا بصحابت گنجعلی پاشا ایلچی روم
که در آن مجمع حاضر بود بسلطان روم فرستاد و سکه باسم نادرشاه بتاریخ الخیر فیما وقع معمول
گردید و جهة مصلحت وقت و استمالت سایر سلاطین و رفع اختلاف مذاهب مقرر شد که سب
و لعن بعض مشایخ سلف که در دولت صفویه استمرار یافته بود موقوف و هم چنین گفتن بعض

او را دواز کار که از خواص مذهب اثنی عشری بود متروک کرده و مامورین مدت یکماه در انجا
توقف نمودند و عباسقلی خان از راه همدان روانه اردو شده بود و بسبب شدت برف و انقطاع
طرق تا وقت رخصت مامورین باردو نرسید و همه روزه در وقت سلام نواب اقدس
استفسار احوال او میفرمود آخر الامر خواجه خان بن حاجی شاهوردی خان کرد کیوانلو و حویزه را
بحکومت شوشتر تعیین و باتفاق مامورین روانه نمود و خواجه خان در شهر محرم چهل و نه وارد
شوشتر گردیده و مدت چهار سال در انجا حاکم بود و نادرشاه دران مدت باصفهان امده و در جبال
بختیاری شخصی علیمراد نام ظهور نمود و جمعی دگر بختیاری بسیار بر او مجتمع گردیدند و قطع طرق
مینمودند و نواب اقدس ببختیاری امده و او را بدست آورده مقتول نمود و معاودت باصفهان
و از انجا روانه قندهار شد و چون قندهار را مفتوح نمود بهندوستان رفت و محمدشاه پادشاه هند
با سپاه بی پایان استقبال و جنگ سلطانی بین العسکرین واقع شد و افتاب فتح و ظفر
از مشرق دولت نادری طلوع تا انکه بوساطت بعض امرای گرکانی تمکین صلح و توقف یافت
و نادرشاه باتفاق محمدشاه داخل شاه جهان آباد گردید و در ان واقعه کلبعلی خان بن صفر علیخان
کرد باتفاق محمدعلیخان ایلچی بهند رفته و بعد از فوت محمدعلیخان در انجا توقف نموده بود بقتل رسید
و در ایام خواجه خان حاکم حویزه حاجی سیف الدین خان بیات نیشابوری بود و از انوقت مقرر
که حاکم شوشتر قول بیگی بیگلربیگی حویزه باشد و قبل از ان قول بیگی بیگلربیگی کوه گیلویه و حویزه بود
و حاجی سیف الدین خان مردی ضابط هوشمند بود و جهة تمشیت امور مکرر بشوشتر رفت و امد
می نمود و نهر عباسقلی خان را باتمام رسانید و اب جاری ساخته نهایت سیلاب از اخراب نمود

وحکام بعد

۵۰

و حکام بعد متوجه ان نگردیدند و نادرشاه از هندوستان متوجه بلاد اوزبک و اورگنج گردید
و خواجه خان را مامور بسفر بلخ نمود و بعد از رفتن او بقلیل مدتی قاسم خان قاجار استرابادی
حاکم شده و دو سال و کسری حاکم بود و وکیل الایالت محمد بیک برادر عباسقلی خان و عباسقلیخان
خود وکیل الایالت حویزه بود و وکیل رعایا حاجی معصوم و مستوفی حاجی ابوالحسن بن خواجه
عنایت الله مقدم است و او از ایام حکومت عباسقلیخان مستوفی شده بود بعد از وفات
عم او اقا عبدالله بن خواجه عبدالباقی) و وزیر آقا جواد ابن اقا کلبعلی
بن اقا ابوالفتح نبیره حاجی اقا محمد شریف سابق الذکر و او از امدن پادشاه بدفع علیمراد
بختیاری وزیر شده بود و وزیر سابق میرزا علی اکبر بن میرزا زکی بحویزه مامور بود
و در سال پنجاه و پنج طیب خان افشار ارومی بحکومت امد و وکیل الایالت خان احمد بیک کرد
شد و در سال بعد خواجه خان سابق الذکر بسرداری بصره وارد شوشتر و چند روز در انجا توقف نموده
روانه حویزه شد و طیب خان مذکور و بهرام خان حاکم حویزه و فرج الله خان حاکم [illegible]
و مشایخ عرب بمتابعت او مامور بودند و نواب اقدس بکرمانشاه و حدود ولایت روم بود و علما
و قضات ممالک محروسه را جهة مناظره مذهب بحضور طلبیده بود و از حویزه شیخ محمد شیخ الاسلام
و از شوشتر اقا شریف قاضی العسکر رفتند و خواجه خان با خوانین و اتباع بتاریخ شهر رجب از حویزه
و خواجه خان با خوانین و اتباع بتاریخ شهر رجب از حویزه حرکت و روانه بصره گردیدند
و ولایت را محاصره و تا شهر شوال توقف نمودند و در این بین تقیخان بن میرزا محمدعلی میراب
شیرازی قدم بر جاده خلاف نهاد و پادشاه از استماع این خبر برنجید و عنان عزیمت براه...

[illegible]

وزرای شوشتر

بلاد ایران معطوف گردانید و قلعه کرکرا که از بلاد روم مفتوح نموده بود باد لیاری جلالت روم
رد و با احمد پاشا بنای مصالحه را استحکام و موکد نمود وار قام متعدده بسردار بصره فرستاد
که دست از محاصره باز داشته قشون ترا مرخص و خوانین را بحضور طلبید و ایشان در ماه ذیقعده
روانه اردو گردیدند و طیب خان و بهرامخان هر دو معزول شده صالحخان بیات خراسانی
حاکم شوشتر و خواجه خان بیکلربیکی حویزه و در محرم پنجاه و هفت داخل شوشتر گردیدند و در
انوقت ابو صالح سلطان ترشیزی وکیل نیابت همه اینولایات بود و در اواخر این سال
خواجه خان وفات نمود و حاکم خان کرد بعربستان امد و چند روزی توقف نموده رقم اقدس
باحضار عمال و اعیان و قضات و سرهنگان رسید و در شهر محرم پنجاه و هشت همگی باتفاق
حاتم خان روانه اردو گردیدند و صالح خان مذکور نایب عربستان و محمد رضا بیک ابن اسفندیار
بیک نایب شوشتر بود و بفاصله صالح خان حاکم بالاصاله و بهرامخان سابق الذکر
حاکم شوشتر شد و بعد از دو سه ماه قبل از رسیدن شوشتر معزول و حکومتش به محمد رضا خان افشار
قرخلو ابیورد و برادر او علیرضا بیک سردار سابق تفویض یافت و در دوازدهم ذیقعده
داخل شد و در اوایل ذیحجه قشون اوزبک داخل شوشتر گردیدند و انواع زحمت و بلاد و قحط
و غلا بوقوع پیوست و در شهر شعبان پنجاه و نه محمد خان ولد سرور سلطان قراچورلو
بحکومت حویزه و عباسقلی خان بوکالت نیابت انجا امدند و در شهر ربیع الاول سال شصت
مقارن رجعت مریخ در عقرب مولی مطلبخان حاکم حویزه ابن سید محمد خان ابن سید فرج الله
خان بموافقت مشایخ عرب و عباسقلی خان طبل طغیان محمد خانرا محبوس نمود و ابراهیم

خان

خان ابن باباخان حاکم فیلی چون مطلع گردید بدون انتظار فرمایش پادشاه نامی ایلجاری
فیلی و قشون اوزبکرا که در انجا ساخلو بودند برگرفته روانه عربستان شد و محمد رضا خان
با سپاه و چریک و اعیان شوشتر در دزفول با و پیوست مولی مطلبخان نیز با جمعیت وافر
خود باستقبال ایشان امده بود و در ثامن شهر جمادی الاول در حوالی دزفول تلاقی فریقین
شده قشون عجم مغلوب و منکوب گردیدند و ابراهیم خان فرار نموده روانه ولایت خود شد
و محمد رضا خان بلا توقف روانه شوشتر گردید و غنایم و اسباب بسیار بدست سپاه عرب افتاده محل
گردیدند و بعد از سه روز عباسقلی خان بمحاصره شوشتر امد و در روز هفدهم سید مطلبخان نیز وارد
و در اطراف شهر نزول نمودند و مردم شوشتر پای اصرار استوار و تهیه اسباب حصار نموده
بمحافظت بروج و ثغور قیام ورزیدند و عرایض محمد رضا خانرا که بار دو فرستاده بود ابطال
جواب می کشیدند و چون خبر اردو منقطع و اخبار برهم خوردگی و اختلال از جمیع اطراف
بعنوان تواتر مسموع می شد بجهة مصلحت وقت بنوعی از مصالحه بنا گذاشتند در بیست و دوم
فی الجمله در بیست و سوم رجب دست داد و محمد رضا خان بمعسکر مولی برفته و در انجا گرفتار
شد و چند روز قبل از ان چون مولی مطلب بعباسقلی خان بدظنه شده بود او را نیز محبوس
نموده بود و در بیست و پنجم شهر مذکور فیما بین سرخیلان طوایف لالوی و نجفی که منجمله جنود
سید مطلبخان بودند شقاقی بهم رسید و بمجادله و محاربه انجامید و اعراب که با او بودند
خیانت نمودند و کار بجائی کشید که تمام بنه و بارگاه و کارخانجاترا گذاشته بسمت حویزه فرار نمود
و قورخانه اتش کشیده جمعی کثیر از معارف شوشتر که در ان حوالی بودند باتش بلا سوختند مثل سید محمد تقی

مستوفی و سید نور الدین پسر او و میرزا رضا ابن میرزا یعقوب و میرزا حسین بن میرزا فتحعلی
و محمد علی آقا و خواجه محمد بن خواجه رفیع الدین جبر و خواجه محمد علی بقال و ابو القاسم آقا رفوگر
و محمد علی منصور و قاید رجبعلی مهدی آبادی و استاد حسین دهنه ساز و غیرهم و چون آن مولی
بحویزه برفت و محمد رضا خان و عباسقلی خان را همراه برد امور ولایت از هر جهت به محمد رضا بیک
سابق الذکر مسلم شد و دران بین خبر قتل نادرشاه بصحت پیوست و مردم از شوشتر
و سطوت او آسوده خاطر گردیدند **فصل** چون علیقلی خان ابن ابراهیم خان که برادر
زاده نادرشاه بود بر سریر سلطنت جلوس و خود را بعادلشاه موسوم نمود در قسم ایالت حویزه
باسم مولی مطلب خان و حکومت شوشتر باسم عباسقلیخان فرستاد و سید مطلبخان عباسقلیخان را
مرخص و مخلع نموده بدزفول فرستاد و محمد رضا بیک روانه حویزه شده و محمد بیک برادر عباس
قلیخان در محرم شصت و یک بنیابت شوشتر آمد و سه ماه بدین منوال گذشت و در ماه جمادی الثانی
سید مطلب خان بقصد تنبیه شیخ سعد بن شیخ فارس و سایر مشایخ آل کثیر از حویزه حرکت و ایشان
بسمت شوشتر تکیه نمودند و محمد بیک نایب و سایر معارف ایشان را تقویت و امداد و در محل
سرخکان محاربه واقع شده مولی مطلب مغلوب و عنان عزیمت بسمت حویزه معطوف کرد
و محمد رضا بیک که با او بود برامهرمز برفت و مقارن این حال عباسقلی خان از دزفول بشوشتر
آمد و سپاه لالوی و بختیاری را که با مولی بودند و در جنگ گاه به محاربه عرب افتاده بودند
استمالت نموده نزد خود آورد و در کمال اقتدار در شوشتر بفرمان روائی نشست و محمد بیک برادر
خود را با جمعیتی تمام برامهرمز فرستاد که محمد رضا بیک را از رامهرمز آورده نزد خود در قلعه نگاه

داشت

داشت و بعلت مال محمد رضا خان و غیره او را مصادره نمود و چون بدزفول رفت همراه برد
و در قلعه دزفول نگاه داشت و از آثار عباسقلیخان در این حکومت آخر منارهای امامزاده عبد الله
و مسجد قریب بحمام خان است) و دران بین ابراهیم خان برادر عادلشاه با برادر خود مخالفت
و لجاج نمود و عادلشاه مغلوب گردیده ابراهیم شاه بر چهار بالش سریر سلطنت نشست
در قسم حکومت حویزه رقم برای محمد بیک فرستاد و چون مردم حویزه رقم اعتنائی ننمودند
و محمد خان بنیابت شوشتر برقرار ماند تا بسعایت مفسدان عباسقلیخان با و بدگمان و بدزفول
نزد خود طلبید و حاجی ابو الحسن بن شمخال بیک را که همشیره زاده او بود بنیابت فرستاد
و او مرد سخت گیر بود و در تقدیم مهمات دیوانی مسامحه و مهلت روا نمیداشت تا در اواسط
ماه رمضان ولایت بر او شورید و مردم غوغا نمودند و او در قلعه بمحاصره افتاد و بعض سادات
و آقایان کندرلو اسمعیل بیک بن مهر علیخان را که در شوشتر بود بر خود حاکم نمودند و عباسقلی خان
محمد خان را با جمعیتی از یکجهتان بامداد حاجی ابو الحسن فرستاد و ایشان از راه رودخانه
خود را بقلعه رسانیدند و مردم شهر خود را بمشایخ عرب رسانیده و بنای موافقت با ایشان
بعهد و میثاق استوار نمودند و در دزفول نیز شورش سانح شده اهل دزفول بقلعه ریختند و محمد رضا
بیک را از حبس بیرون آوردند و چون عباسقلی خان این اوضاع بدید خود با مخصوصان بسمت قبلی
برفت و محمد خان از استماع این سخن ضعیف شده از قلعه شوشتر بیرون آمد و در چهارم شهر
شوال در میان بازار بغوغای عام مقتول گردید و محمد رضا بیک از دزفول بمشایخ آل کثیر پیوست
و ایشان نیابت شوشتر با او مفوض داشتند و در شهر ذی قعده داخل شهر و اسمعیل بیک بدید خبر

کرده و دران ایام مکاتیب از محمد رضا بیک فیلی پلنگی که در خراسان بود رسید متضمن انکه
حکومت شوشتر باو مرجوع کردیده و نوشته نیابت باسم محمد رضا بیک سرکار فرستاده و قبل
ازانکه خبر حکومت او اشتهار یابد مکاتیب متعدده مشتمل بر حکومت شاهمراد بیک بن قراخان بیک
بولی آقای کندزلو که منجمله افشار مامورین بخراسان بود و شاهمراد خان با فوجی از سپاه
رکابی و اسماعیلخان لنبانی حاکم بروجرد تا حدود قلعه بید رویه رسیده و در انجا مابین بعضی
از ملازمان ایشان و طایفه الوار فیلی که در انسر حد بودند منازعه واقع شد و چند روزی
در انجا محصور کردیدند و اعراب ال کثیر اینمعنی را فرصت دانسته بسرعت تمام خود را بانجا رسانیدند
و شاهمرادخان را کرفته اموال و اسباب او را با قشونی که همراه داشت صاحب شدند و همکی را
همراه آورده نزد خود نکاه داشتند و اسمعیل خان را فی الجمله مراعات می نمودند و شاه مراد خان
در خیمه شیخ سعد مقید و محبوس تا انکه نیمشبی فرصتی نموده بکریخت و شب دیکر خفیه داخل شهر شده بخانه
نوروزخان بیک برادر خود در محله کرکر قرار کرفت و اهل ان محله تعصب نموده جمعیت کردند
و اسباب حکومت او ترتیب دادند و شیخ سعد با اعراب ال کثیر و اهل محله دستوا اتفاق ورزیده
بدفع او کوشیدند و چون اینمقدمه بطول انجامید شاه مرادخان از شهر بیرون رفته در عقیلی جنکی عظیم بین
الفریقین واقع شد و شاه مرادخان شکست خورده خود را بکوه کشید و مجادله و محاربه منقطع کردید و محمد رضا
بیک در امر خود مستقل و اعراب بمساکن خود معاودت نمودند و چون دولت ابراهیم شاه نیز سپری شد
و شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه در خراسان جلوس نمود و صالح خان بیات
سابق الذکر در بلده فارس جمعیتی داشت و جابجا ران او بار خود رفت وامد مینمودند رقم ایالت شوشتر

بتاریخ ربیع الاول

ربیع الاول شصت و سه باسم محمد رضا بیک رسید که فرستادکان او ازاردو آورده بودند و بعد از
اجلاس عام نموده رقم مطاع خوانده شد و تمامی اهل ولایت باینخبر مشعوف و همت باطاعت او
مصروف داشتند و اینمعنی ملایم سلیقه شیخ سعد و قبیله نبود و باین سبب در مقام انکار و قطع طرق و شوارع
نمودند و جمعیتی باتفاق محله کرکر بمحاصره محله دستوا پرداختند و اعراب باحوالی باغ حسن بیک
دستوا نیامدند و در این بین رقم ایالت باسم شیخ سعد خان از پادشاه جدید که در اصفهان
جلوس نموده اسمعیل شاه ابن میرزا مرتضی ابن میر سید علی خلیفه سلطانی رسید و چون اهل دستوا
با محمد رضاخان صادق الکلمه و راسخ العزم بودند بالاخره کار بمصالحه انجامید و شیخ سعد خان
تفویض امور حکومت بمعزی الیه نمود و او در هر باب صاحب اختیار و بحالت سابق برقرار کردید
1164
مراجعت کرد تا حال التحریر که یوم الاحد ثامن عشر شهر رجب المرجب هزار و صد و شصت و چهار است
بدین منوال است تا من بعد در کارخانه تقدیر رب العالمین چه نقش صورت پذیرد ......

فصل در اوایل جلوس نادرشاه چند سال متوالی باران بسیار بارید و مردم بکشت و زرع
بسیار بکوشیدند و دست تعدی اعراب و الوار از همه جهة کوتاه بود و بسبب امنیت طرق و شوارع
ارباب ثروت و مایه داران بتجارت و مسافرت مشغول بودند و با حکار و خرید و فروش اطعمه
التفات نمی نمودند و اجناسیرا که عمال دیوان بصیغه مالوجهات از زراعات بازیافت می نمودند
در اخر سال تسعیرات نازله بمواجب غازیان و غیره تنخواه میدادند و اضافه انرا باصناف رعایا
بطرح میفروختند و باین اسباب و اسباب خفیه دیکر که در علم مسبب الاسباب قرار کرفته بود محصولات
وفور بسیار بهم رسانید و تسعیرات زیاده از حد معتاد تنزل نمود و چنان شد که احدی را بداد و ستد

غلات بهیچ وجه رغبت باقی نماند و جوراکه درین ولایات هرگز جمیع اطعمه است در بازارها بیازده
من شاه بیکصد دینار میفروختند و این ارزانی اطعمه بسایر اجناس سرایت نمود حتی اجناسیکه
از بلاد بعیده جلب می شود از قبیل شکر و فلفل و قهوه و عقاقیر و غیر ذلک و با البسه و امتعه
قطنی و حریر و کتان و صوف و حیوانات و دواب نیز سرایت نموده بحدی از همه جهة نعمت فراوان
شد که معمرین دراز سنه سالفه ندیده و نشنیده بودند و اهل مکاسب ضعیفه که همیشه اوقات در بند
فقر و شکنجه بینوائی گرفتار و هرگز دخل یومی بخرج یومی ایشان وفا نمی نمود با وصف کثرت
اسراف و تا آنقتیکه دران سنوات التزام نموده بودند همگی مایه دار و صاحب ثروت و اعتبار
گردیدند و در او جنا (?) عموم خلق زیاده از حد لایق ساختگی بهم رسید و چون این احوال مدتی
بطول کشید بمؤدای ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بجوصلکان پا از گلیم شکر و تعظیم نعمت بیرون
کشیدند و از وخامت عاقبت کفران بهیچوجه نیاندیشیدند و بی نهایت استخفاف نعمت
نمودند و بمقوله غفلت و جهالت پیمودند چون بمدلول و لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم
ان عذابی لشدید شکرگذاری موجب مزید و کفران نعمت موجب عذاب شدید است حکمت بالغه
الهی جهت تادیب خلایق مقتضی شد که ان اسباب ظاهره و خفیه بالمره مقطوع که فکفرت بانعم الله
فاذاقها الله لباس الخوف والجوع لاجرم خیل یاجوج فساد استیلا یافته و شاهد کامرانی
و شادمانی روی برتافته و ابواب مکاره از شش جهة گشاد و زمانه دیگرگونه این نهاد
و دست تطاول شرار دراز گردید و مسند عزت اشراف درهم پیچید و سالها در وقت موسم
قطره از آسمان بزمین نیامد و قلیلی محصولیکه در بعض فاریابات قریب ببعض بیابد (?) هر ساله بشر…

ذکر کفران نعمت و قحطی

ثم

فتنه که در وقت حصار برپا می شد پایمال سم ستوران سپاه کین و صاحب آن کم نصیب تر از مور
و خوشه چین لاجرم شعیرات بالا گرفته بهای یکمن جو بیکهزار و پانصد دینار رسید و بسایر
اجناس نیز سرایت نموده بهمین نسبت بهای هر جنسی مضاعف گردید

زبس گرد نه بر مردم رو سیاهی ٭ بدل شد با غضب لطف الهی
بهم مستوفیان آسمانی ٭ نشستند در روی کاردانی
برزق هرکسی دفتر گشادند ٭ برات از نامه اعمال دادند

زراعتکار بیبنت سینه با بابا آدم بهشت برین را بدو دانه گندم فروخته و باغبان
از تاب اینغم چون خوشه تاک عقدها در دل پرخون اندوخته خانه دهقان از ریسه تر
از میخانه در شب آدینه دور خانه آسیابان دم موشی آردی نه علاف آرد بیخته وار
بیزار آویخته متاع دکان خبازی منحصر در نان خبازی چون فطیره گرد دکان و خمیر دکان
بقالی در بسته خرما و پوست بادام وگرد دکان حلوائی چون سرکه فروشان روی ترش
برتافته و بهوس یک انگشت عسل هزار نیش خورده و نیافته قناد از جان شیرین دست شسته
و زلف عروسانش چون رشته خطائی ژولیده و گسسته ریشش گرد آلودتر از حلوای یشمک
و دلش از جوشش غم چون نان مشوش نازک و مشبک قصاب چون بسمل زمین گیر
و طباخ از آب بلور پر کباب از ادل کباب و جگر بریز از جگر بریان خون و در خوردن خونابه
جولا تار و پود کار بریده و متاع زندگی نوردیده و از غایت اضطراب در رشته تنیدن
و دلش چون خایه حلاج در طپیدن حلاجرا چله کمان گسسته و گرد ملال بر رخسار احوال نشسته

[illegible]

چهره زرگر را سیلی جوع هم چون ته خمره نیلی و رنگ چیت‌ساز مانند پر طاوس کاهی و پسته
و گل بنبه و همانگونه و فیلی   بزاز را کفن فروشی مدار و زبانحال بترنم باین بیت آبدار

راحتی نیست نه در مرگ و نه در هستی ما   کفن و جامه همه از سر یک کرباس اند

عطار اگر چه از کافور فروشی گرم بازار اما از هزار جهة دیگر در آزار   خیاط از حسرت بیجوزی
و بیخوابی سوزن بچشم و نه مال بر روزکار خود گرفتارتر از بتّل ریشم   چرم‌ساز انرا
بشره پوست اناری و جفتی و بنفش   و جرم خرازان از دهشت مشت بدرفشر   بر روی مسکر
نشان الفقر سواد الوجه کرده   و آهنگر یکباره زیر کوره اشتها را اتش کرده   بیطار از کساد کار
داغ در دل و ملکاری از بیکاری فرومانده تر از خر در گل   پالان دوز را کاه پیزری
و قاطمه تاب چون موی از لاغری   بنا را دست بخاک زبان یک وا و ای ناله بکهکشان فلک
خشتمال با قالب تهی خسته   و سنگتراش مانند فرهاد کوهکن جان شیرین کمر بسته   نجار چون کمان
دوال همین پوست و استخوان   و قنداق تراش کشیدن در لیسه کشیدن تخته خوان   خراط سر گشته تر
از گوی چوگان نوسواران   و شانه‌تراش پریشان تر از زلف گلعذاران   و حلاجی از همه
اعضا گریان و زاران   و هیمکی از حیرت سر افکنده تر از تیشه و مته غم در کاویدن رگ و ریشه
اب بند چنان افسرده که پنداری جهان را اب برده   گلکچی چون ماهی بخاک طپیده و کوئی
فرشته در مغز سر کوبیده   قلاب را چون شباک دریده و بند از بند بریده   عصار و درایی تنگنا
در فشار و باز خواست کنجد فشار   سیا افزا کار بجان و کارد باستخوان   پشت کمانگر خمیده
درود و زهال بریده و صورت تیرگر گردیده   چشم زره‌گر تنگتر از حلقه زره   و گلوی تفنگساز

حسن مهدی

چون میل تفنگ پر کرده   چلیمه از خجلت اسم بی مسمّی شرمانده و خورده فروش را آه در بساط
نمانده   دلال از کساد بازار دست بر روی نهاده   و صراف چون زر مالیده از سکه افتاده
جواهری دانه زمرد را برابر دانه گندم سبز داده   و طبق لولوی لالا را بپهلوی طبقی نان گشاده
زرگر چون سیماب از بیجوزی در حکاکی را اشک یاقوتی در رنگ زمردی   علاقه‌بند چون ابریشم
مقراض بریده و چکین دوز تا جیاف فلک را بجوی بخریده   کاغذ را گوئی تیزاب بلا برده
و صحاف از سوزن سه پهلو خورده   رفوگر را پرده عنکبوت پاره   و ساروجیز را کار خراب‌تر از
قفسه مناره   سوزنگر از درد ضعیفی در خار خار   و شاعر را روز روشن شب تار   نی‌ساز را
پوست بر استخوان کشیده و درد در دل پیچیده   چیلانگر را رنگ زرد و میان چون میانه قلیان لاغر و زردگر
شیشه‌گر در کوره غم چنان گداخته که گوئی بمینای فلک سنگ انداخته   کوزه‌گر بوجود تر از خم
بی باده   و کاشی‌ساز چون سفال شکسته از مایه افتاده   کاتب را چون لیقه دوات امعا هم
چسبیده و مغز قلم استخوان مانند بند قلم خشکیده   مذهب را دل چون خامه تحریر خراشیده و صحاف را
شیرازه اوضاع از هم پاشیده   مصور مانند قالب بصور خشک و حیران   و مهندس چون زبانه پرکار گردان
منجم در طالع غیر مسئله چیزی ندیده و کف الخضیب را بیک کف نان نخریده   طبیب را امعای معده
منحصر در امعای صایم و مرض جوع لازمتر از تب دایم   رمال هرچند نقطه رانده جز بخانه بار
نرسانده   ارباب کمال در کمال بی اعتباری در هم   فرهنگ دانان چون تقویم پاری لعبت باز
بصورت قراکوز لبی بیجان و مارگیر مانند مار گزیده و بر خود پیچان   هنگامه معرکه گیر سرد تر
از بزم کوکناریان   و دهن قصه‌خوان خشک‌تر از دهنه مار یاران   قهوه‌چی را از بخت سیاه رنگ

پنبه در جوش و پرورش دل برخواسته تر از دود دمار قلیان فروش شبباز را روز تیره و آتشباز
چون موشک آسیا خیره پهلوان چون کمان کباده و کشتی‌گیر بخاک افتاده مسخره کارزا
دیده پر آب و قلندر را از ابغداد خراب نرادان را ششدر مراد بسته و شاه اندازان مات نشسته
باده نوشان را از کباب دل بزه و طناز ان را امداد پوست خیار و خربزه نوجوانان را
بیاض خط رخشان تر از صبح صادق و زبانحال این مضمون حقیقت مشحون ناطق
شد از فشار گردون موی سفید و سر زد ؛ شیری که خورده بودیم در روزگار طفلی
ماه طلعتان در این شکنجه ستم تر از قمر در عقرب و والا فطرتان از غایت اضطرار بهمت
تر از عباس دوس کلطبعان را که از پالوده مثلث حجره مالوف بود زندگی بخار زرد
و نازک مزاجان شکل پسند را آب گرم و نان سرد توانگران را مایه تنگتر از ظرف دنی زادگان
و کدخدایان را خانه یک رفته تر از دل آزادگان بزم حریفان از بی‌برگی پر آشوبتر از ایشان زنبور
و دماغ مطرب از بینوائی خشکتر از کاسه طنبور شاهدان از قحط رجال موی کنان مویه
کنان و عشقبازان را معشوقه‌ها بر و عبارت از قرص نان رخسار گلعذاران کاهی تر
از طلعت ماه و خرمن حسن گندم گون هم پر ریک هم پر کاه سفته نان دلربا تر از سیمای مه پاره
و بوی سفره چون شمیم پیراهن یوسف روشنی بخش نظاره سرو قدان خشک ایستاده
و نرگس چشمان دیده حیرت گشاده سیه زلفان از پریشانی سودائی و مشکین نافان
وحشی تر از آهوی خطائی شیرین دهنان تلخ کام و آینه بدنان زنگفام لاله عذاران
داغدار و گلچهره گان را بخون دل مدار گل اندامان آشفته چون گل و دلارامان بی‌آرامتر از بلبل

پریرویان

پریرویان سبکتر از ظرف خالی و سنبل مویان پایمال تر از نقش قالی شمع فروغان
با چشم گریان آتش در گریبان افروخته و پروانه وار خرمن هستی خود سوخته سیم زنخدان
چون نقره قلب در بازار رسوائی و یاقوت لبان چون نگین در ولایت بر سوائی
مخدرات تتق احتجاب را پرده عصمت بیرنگ و غمازان با شاعه فاحشه در سخنان
گوناگون نوعروسان را حجله کامرانی زاویه بیت الاحزان و تازه نگاران چون رنگ
حنا از دست رفته بهارشان خزان در هر کمین گاهی هزار کبک دری بیکدانه شکار و در هر
گوشه هزار زهره بانتظار مشتری پای بنگار مشاطه را نقش پریشانی از پیشانی خوانا و حنا
بندرا با سید یک پنجه نان پنجه بحنا قوال با دف دریده چون جلاجل در کف بکف سوزن
و آهنگ شیون سرودن پیر خرابات که مراد دهنده جوانان بود چون پیران بی‌معجز خراب
و دیر مغان از بس اضطراب بر هم خورده تر از آخر مجلس شراب حمامی از سوختن گران کاهیده
و دلش از کار و بار چاه پیده ولاکرا چنان روزگار تیره و افسرده که گوئی موی سر را باد برده
سقایان را مدار به وندکی و به آب باشتار زندگی گدایان در اطراف مساجد چون صفوف جماعت
در حال قنوت و ملایان از قطع وظایف مدارس متفرق در طلب قوت لایموت مبتدیان بیسواد
بر سر خرمنها بصورت ابن عصفور و متوسطان چون ابن جرلبقی بفکر مسئله حاصل محصول و توسعه ظرف
و جار و مجرور و منتهیان چون سر با قرتاپو در سر محلات بتحریر مسئله احتکار و تنقیح فضایل غلات
خدمه بفاخ مدتها آتش خبر نخورده و علامه موت از حسرت نان و حلوا برده میهمانان از آمدن
در رفتن چون آزار ضیق النفس و طفیلیان طمع از ارزنده تر از خرمکس گرسنگان در بر

گذرها از جو گرسنه افتاده مگر بهوس لقمه دهن گشایند که فتحه اخف حرکات است یا با امید پاره نان از جا بجنبند که الساکن لا یحرک حرک بالکسر مقریان با امید یکدانه هزار تسبیح هزار دانه گردانیده در سر یک لقمه آش هزار و یک قل هو الله خوانده متهجدان از نافله رابته منحصر در صلاة استطعام و ذکر خیر عبارت از سوره مائده و ختم انعام سحر خیزان از آواز خر اشید و کوئی شیطان در گوش شان شاشیده درویشان صاف ضمیر دائما در این اندیشه که از کدام جهت فتحی رخ نماید یا از کدام مطبخ بوی عشقی آید که بقدم صدق و زاد تقوی بان شتابند و مقامات ثمینه اهل حال اعنی شوق و انس و انبساط و قرب و اتصال بذوق آن دریابند صوفیان چون کبوتر با هو هو هوای یکحبه دشت نوردی حاجیان احرام بادیه حجاز بسته بصدای یکدانه خرما چون بلبل بینگی لبیک گویان محتسب در بازار باستباحت میته مضطر از ارد سنوری داد و باسقاط عقوبت از سرقه طعام بالش نرم در زیر سرها نهاده مالوجهات دیوانی همه منکسر و موقوف به محال و اهل دفتر بسر گردانیدن ارباب حوالات مانند بوقلمون از انفعال ابنار دار بصورت تازی لاغر میان و تحویلداران هر انبار باکر همیان طایفه قزلباش قدیم که ترکانه دعوی ملکی می‌نمودند سر بر روی دست نهاده بکنج نامرادی غنودند وار زحمت کفش و چاقچور آسودند گفتگوهای محکمه قضات منحصر در دعوی انفاق و شقاق و طلاق و قطع ارحام و نفی اولاد خشیة املاق / در دیوان بندگان عالی همچنین همه عرایض شکوه روزگار خواندن و در سرای دولت پیرامین میهمان عزیز آمدن و ماندنی بیمروتان بجمع ذخایر در کار و فنون معامله منحصر در ذمیمه احتکار گوشت چون کبریت احمر روحی دیر نیفتد و جود عنقا گرفته بز غاله در بازارها عزیزتر از قوچ آیعبد و ماده گاو هم بها بقره

بزرگها هر

بنی اسرائیل ماهی از چشمهای سبزه دام صیادان نهنگی جسته در قعر طبقه هفتم با ماهی زمین پناه جسته کلنگ از نای و هوی قوال دست انداز آن گلدان کمر خود را بافلاک رسانیده و از بهر جان بزیر بال نسر طایر کشانیده آهو از بیم سگان شکاری در بیشه کوه قاف قله متواری دیگر کان روباه باز شیر شکار در کمال خجلت و خواری چون بهله بهر نهی معاودت و طعمه قوت را از قصابخانه مساعدت ابنای آن نازی از بیعلیقی بصورت اسب شطرنج نزار و خران گرانبهای مصر و بخارائی از زار گرسنگی در زار زار و چند سال حال بدین منوال بگذشت و قساوت بر قلوب مردم غالب شد و رحم و مروت بالمره زایل گردید و مهر مادر از فرزند برخواست و ضعفا با طعمه عیز معتاده میل نمودند و انواع امراض عزبیه پدید آمد و موت شیوع بهم رسانید و چنان شد که اکثر خلق از اهل بلد و بلوکات خصوصا بلوک میاناب بتلف رسیدند و بقیه السیف در کمال پریشانی و ناتوانی بانتظار اجل موعود باقی مانده ولیکن در اوایل این سال آثار مراحم ذی الجلال بظهور رسیده و محصولات بهتر از سنوات سابقه بعمل آمده و تسعیرات مقداری معتد به تنزل نمود و اگر این فتنه که بالفعل در عربستان برپا شده است زود فرو نشیند و اشرار مدفوع شده امنیتی در طرق و شوارع پدید آید امید هست که حال مستقبل بهتر از ماضی باشد

گیرم که فلک همدم و همراز آید ٭ ناسازی بخت بر سر ساز آید
یاران عزیز از کجا جمع شوند ٭ این عمر گذشته از کجا باز آید

فصل در این سنوات قحط بسیاری از خاندانهای قدیم بر افتاد و مردمان عزیز از پرده بیرون رفتند و ذخایر و نفایسی که روزگارهای دراز در زوایای مخازن و محارز مضبوط بود

در معرض بیع دست بدست افتاد و باین تقریب نوشتجات کهنه بسیار که بعلت بعد عهد احدی از اهل
عصر بر مضامین این ها مطلع نبود بهر جهت افتاده مردم بمضمون انها اطلاع حاصل نمودند از انجمله
وقفنامه مسجل کثیر الشهود بسیار از اعیان علماء و سایر معارف مورخ بتاریخ خمس و ستین و سبعمائه ۷۶۵
که تا اکنون چهارصد سال تمام است باین مضمون که محمد بن اسمعیل بن عبد اللطیف بن اسمعیل بن
غیاث الدین محمد بن شیخ الوری کهف الدین اسمعیل القصری در محله جهنیه بقعه
مشتمل بر مسجد و مدرسه و خانقاه بنا و املاک بسیار از ملکی و احداثی و ابتیاعی و اقطاعی بموجب
ارقام موجوده ملوک عصر جهت مصارف ابنیه مذکوره بشروط و قیودی که بتفصیل تمام در نهایت
دقت و احتیاط مرعی و منظور داشته است وقف نموده و وقفنامه بخط واقف مذکور است و از
شروطیکه جهت حزم و تاکید امور مزبور و کوتاه کردن ایدی متغلبین تحریر نموده نهایت رزانت
رای و متانت خیال و معلوم می شود و املاک بسیار در ان نوشته نام برده شده اکثر
انها الحال مجهول و متغیر الاسم و الرسم از انجمله قیصریه بزرگ و کوچک و اسیای صوائی واقع
بر بند ترازو و اسیای واقع بر پایه پل بروزنان و اراضی بشر اباد و طاشاشان از بند ماهی بازان
تا متصل به بشر آباد و اراضی بروزنان و بستان طاشر علیا واقع در بروزنان و دولاب و نهر شیب
و شادروان و اراضی سعد اباد و مزارع و بخش شکرستان و بستان ملک داد و قریه کنعا
و بیشه میقاقان و نهار بهاء الدین شریف و از این مقوله موقوفات بسیار ذکر یافته که الکنون
حقیقة هیچیک معلوم نیست و چیزی که اسم ان برجا مانده همین طاشر علیاست نهایة
رسم وقفیة از ان مسلوب و در عداد املاک خالصه معدود و محسوب است و در اصل بلد

پیدا شدن وقفنامه و عقب ان باسم شیخ محمد بن اسماعیل که نبیره شیخ پشت ان مرحوم شیخ اسماعیل قصری است و بیان اینکه بقعه او در ... و اولاد و احفاد او در ...

موضع

دو موضع معروف بقعه شیخ اسمعیل می باشد یکی حوالی رود و دوم انکه در محله بالمیردان احمار
خراب است دیگری مابین محله خراطان و علافان و ان نیز مشرف بخرابی است و محقق است
که یکی از این دو همان شیخ اسمعیل قصری باشد و این عمارت موجوده الان بنای یکی از
ارباب خیرات حاجی جلال نام معاصر ملا کابی سابق الذکر و تاریخ ان در دیوان کابی
بدین نوع مذکور است

شیخ اسمعیل قصری انکه بود ** بحر تقوی زبده خیل کرام
در طریقت قدوه اهل سلوک ** در شریعت پیر و خیر الانام
در دل حاجی جلال الدین فکند ** تا کند تعمیر این عالی مقام
کرد انمؤمن ز فرط اعتقاد ** جهد تا این کار یابد انتظام
عبدی بنا دگر از روی صدق ** کرد در این باب سعی و اهتمام
کابی تاریخ جستم از خرد ** گفت کو نیکو مقامی شد تمام

و با این وقفنامه دو طغرا رقم بیرون امده طوماری بسیار طولانی مشتمل بر وصلات بسیار و
همه جا بر سر وصل از رو باسمه بسیار بزرگ بسرخی زده اند مشتمل بر کلمه تهلیل و اسماء حضرات ربانیت پناه
و چهار یار و در یکی از ان مهر اسم صاحب رقم الواثق بالمعبود محمد بن محمود مورخ بتاریخ اربع
و اربعین و سبعمائه ۷۴۴ بجوز و بمضمون امضای اقطاع مزرعه مرغا از دستوا و مضافات
ان مهک و لبانک و عبزلک و دویست جریب از مزارع حویزه و دار عسکر مکرم و رامهرمز
و سایر بلوکات خوزستان و ادرار هزار و صد دینار نقد همه ساله بنحوی که از ایام خلفای بنی عباس

مقرر و مستمر بوده با اقطاعات دیگر که الحال اسم هیچیک معلوم نیست الا کشتی سرخنگان و انچه
از طاشات کوشکک بسبب احیاء موات شرعی اختصاص یافته و تاکید و مبالغه بسیار در مراعات
و تقویت جانب مزارعان و برزیگران و کارکنان شیخ زاده معظم و معاف و مطلق و داشتن
بساتین و نخیلات و مزارع برنج و جوزق و سایر حبوب صیفی و شتوی که در بلد حویزه بنیاد
داشته باشد از کل تکالیف دیوانی هوائی و مستمری و بیکار و تحمیل و سخره و وجوه متعارفه
و غیر ذلک با هر اسم و رسم کائنا ما کان و دیگری مورخ سبع و خمسین و ثمانمائه بدرزون
بمضمون تحسین بنای مدرسه و خانقاه شوشتر و اینکه چون عالیجناب مشار الیه بتقبل
ادرار جهة مصارف این دو بنای خیر راغب بود قریه مرغا من اعمال دستوار با رعایا
و زارعین ان محل بصیغه اقطاع تملیکی بجناب عالی و اولاد او و نسلا بعد نسل الی ان یرث الله
الارض و من علیها ارزانی داشتیم فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه
و از مطالعه این پروانجات مفهوم می شود که سلاطین سلف را بعمارت بقاع الخیر و ابواب البر
عنایت عظیم بود و این معنی را سبب نیکنامی در و سعیدی دنیا و آخرت خود میدانستند
و باین سبب هر لاحق بر سابق میافزود و علما و اشراف روز بروز کار بالا میگرفت و ترقی
در احوال هم میرسید و مردم را باین سلسله رغبت و حسن اعتقاد زیاد می بود و چون این شیوه
بنهایت رسید بمضمون اذا تم امر بدا نقصه ترقب زوالا اذا قیل تم باصابه عین
الکمال قصر جلال این طایفه خلل پذیرفته و کوکب رفعت اینگروه از اوج شرف و مجد
بحضیض هبوط و افول تنزل گرفته و انقدر که باسلاف این سلسله بقدر اعتبار روز کار که زاینده

لحظه

بودند کار اخلاف بشقت و پریشانی فتاد و ناخن فکرت بهیچوجه عقده از فروبستگیهای
ایشان نتوانست گشاد اتی الزمان بنوه فی شبیبته فسرهم و اتیناه علی الهرم

فصل در شهر صفر هذه السنه عباسقلیخان سابق الذکر که در محال پشتکوه فیلی
مقیم بود بدزفول معاودت نمود و اهل بلد با او یکجهة گردیدند و مهرعلیخان که تا انوقت حاکم
بود از شهر بیرون امده بقلعه بندبال که خود در یکفرسخی بنا نموده بود قرار گرفت و منسوبان
و اتباع او در انجا باو پیوستند و عباسقلیخان در دزفول مستقل گردید و شیخ حرب بن کریم بن
خنیفر که با مهرعلیخان نسبت مصاهرت داشت تعصب نموده شیخ سعد خان زایا با سایر شیخان
آل کثیر به محاصره دزفول کشانید و حاجی طالب بن حاجی صوفی بن بهرام زاغی
کرجی دزفولی را که بجمله مخصوصان قدیم عباسقلیخان و جهة انتظام مهم او وارد حضور
مشایخ شده بود مواخذه و مصادره نمودند و در این بین مولی مطلب باتفاق شیخ ناصر
بن عبد القادر بن عبد الخالق بن فریح و شیخ مذکور بن عبد الله بن بادسم و سایر مشایخ
آل سلطان آهنگ تاخت و تنبیه جماعت ال کثیر نمودند و قبل از حرکت از حویزه این معنی را
ببعض اعیان این ولایت اعلام و ایشان را از حقیقت اراده خود مطلع ساختند و مشایخ ال کثیر
بعد از استماع این خبر از محاصره دزفول برخواسته باستعداد مدافعه دشمن پرداختند و شیخ عبد الله
بن عثمان بن خنیفر بخصوص استمداد از اهل این ولایت عموما و از نواب محمد رضا خان خصوصا
وارد شهر گردید و سید فرج الله بن سید محمد صادق کلانتر که با نواب عالی نسبت مصاهرت داشت
برفاقت مشار الیه نهضت نموده و از هواخواهان و منسوبان جمعی کثیر متابعت نمودند

عم حرب بن کریم بن بنی ...

وال کثیر با این جمعیت قوی جدال گردیده در کنار رود کرخه منزل ساختند و مولی مطلب با عساکر خود
در مقابل ایشان در آن طرف شط نزول نمود و چون موسم بهار و آب سیل در طغیان و عبور
از شط متعذر بود طرفین مدتی مدید از تناول یکدیگر ممنوع بودند تا بعد از فرونشستن آب
و پیوستن عباس قلیخان بمولی مطلب باینطرف عبور نمودند و نایره محاربه و مجادله و قتال
اشتعال پذیرفته مدت چهار ماه بدین منوال بگذشت و همه روزه جمعی از طرفین مقتول
و جمعی مجروح میگردیدند و باین تقریب بسیاری از زروع بتلف رسیده خسرانهای کلی
و ضررهای بی پایان بعباد الله رسید و ضعفا و دردمندان بغایت متضرر گردیدند
و در اکثر معارک سید فرج الله لوازم فرزانگی معمول و اعراب بوجود او مستظهر بودند
تا اوایل ماه مبارک رمضان آن مقدمه بنحوی از انحاء صورت نوعی پذیرفته هر یک بمنازل
خود مراجعت نمودند و در خلال این احوال نواب اسمعیل شاه باتفاق جمیع امرا و امنا
و ارکان دولت و عساکر از دار السلطنه صفهان بقصد تادیب و تنبیه سرکشان فارس حرکت
نمود و تمامی امور دولت و حل و عقد کلیات و جزئیات سلطنت از هر جهة با علیمردانخان
ابن حیدر آقای ناظر بختیاری چارلنگ بود و در حین معاودت از شیراز فیما بین امرا اختلاف
و نزاع طاری شده نواب اقدس باتفاق کریم خان زند و علی صالح خان هفت لنگ
و سایر خوانین روانه صفهان و علیمردانخان با اتباع خود در الکوهستانات گرمسیر بختیاری گشته
و چون سلسله سرخیلان بختیاری از قدیم الایام با آبا و اجداد کرام سید فرج الله مذکور
رسم پیر و مریدی در میان بود بوساطت سید فرج الله فیما بین علیمردانخان و شیخ سعد خان

سابق الذکر

صفای ظاهر و باطن مجو که ممکن نیست * مگر دمی که زند آستین بشمع شعور
ز دل بردن نکند تا حدیث چون و چرا * رموز نشنوی از ساکنان قرب سرور
دلا ز مردم دنیای دون صغیر و کبیر * وفا مجو که از ایشان نیاید این دستور
گهی بسجده و اصناف سر فرود آرند * که شهسوار امامت کند ز غیب ظهور

ولـه فی الغزل

سر بخرابی دلم چند دهی تو نازرا * گرم کند نگاه تو زمزمه نیازرا
شمع حقیقتم مگر نور هدایتی دهد * ورنه چه روشنی دهد مجمره مجازرا
از پی بردن دلم چند بشیوه فریب * بر سر یکدگر زنی سلسله درازرا

و ملا حلمی اورا صفت تاریخ دستی دراز و ذهنی نکته پرداز بود و اکثر وقایع کلیه و جزئیه را
بتواریخ مناسبه گفته و قطعات موزونه نظم نموده مانند وفات ملا عیشی و ملا عباسی
و ملا حلمی و ملا سلیمان و رشیدا و غیره و غیرهم و در ضمن قطع تاریخ هر یک مبالغه بسیار
در مدح او نموده اکنون اشعار عیشی و عباسی معروفند نهایت از دیگران اصلا معروف
نیست و از ملا حلمی خود نیز بهیچ وجه اثری و نشانی نیست و بغیر از یکنسخه سقیم از دیوان او
چیزی بنظر نرسیده و این ضعیف در ایام طفولیت از خواجه عبد المجید زائر که مسلم [illegible]
و مجمله معمرین بود و ظاهرا در اوایل حال خود ادراک اواخر عهد ملا حلمی نموده باشد
استماع نموده که هر گاه ندما از مولانا تاریخی سؤال می نمودند بدیهة ماده آن بزبان او
جاری می شد و بعد از آن قطعه موزون می نمود و ملا کاهی سابق الذکر شاگرد ملا حلمی است

و در دیوان ملا حلمی در مدح علی پاشا والی بصره قصیده مسطور است از بحر رمل و در دیوان
کاهی ایضا بتتبع آن و مطلع ملا کاهی این است

عید قربان شد که چشم یار قربانی کند ٭ هر کرا بیند بتیغ غمزه قربانی کند

و این ضعیف در مدح حضرت امیر المؤمنین ع تتبع نموده چند بیت نوشته می شود

نوبهار آمد که نرخ عشرت ارزانی کند ٭ میفروش از کرم بازاری گرانجانی کند
محتسب از کف دهد بر فرق عنان اختیار ٭ توبه کار از کرده اظهار پشیمانی کند
زاهد دین دار ترسم روزه بگشاید بمی ٭ کیش ترسائی در آئین مسلمانی کند
آنکه از شب زنده داری مهر دارد بر جبین ٭ چون برهمن بت پرستی نقش پیشانی کند
شیخ صاحب معرفت صنعان صفت پیرانه سر ٭ کار خود را سخت بیند سست ایمانی کند
کم کند از بیخودی صوفی شمار از لعین ٭ دست در جیب هوای نفس شیطانی کند
سر کشد مستانه از خم فلاطونی حکیم ٭ آنچه دارد جمله صرف جسم روحانی کند
پارسا بیرون شتابد از حریم اعتکاف ٭ در خرابات مغان کاری که میدانی کند
پیر مکتبخانه علم و ادب چون ابلهان ٭ از هوس بیهوده بازیها طفلانی کند
حاجی از راه حرم نیت کند احرام باغ ٭ عشق لبیک گوید جان بقربانی کند
خواجه چون سخت از همیان نچه بگشاید گره ٭ رایگان ریزش چه کشتیبان طوفانی کند
دل بصحرای جنون هر دم گشاید بال شوق ٭ خنده کبک دری بر عقل یونانی کند
نسخه دستور استاد رصد بند خیال ٭ چون خط تقویم پاری کهنه بطلانی کند

دست استاد

دست استاد ازل بهر رموز معرفت ٭ نقشها بر گل بشکل خط سریانی کند
قفل از مخزن گشاید ابر در دریا و کان ٭ چون کف ارباب همت گوهر افشانی کند
روح بگشاید بعالم جنبش رگهای ابر ٭ همچنان کاندر بدن رگهای شریانی کند
بر فراز کوه و روی دشت از فیض سحاب ٭ سبزه نوخیز خیز موی زندانی کند
آنچه را در عرض سال آماده سازد چرخ پیر ٭ جمله را اظهار چون مفلس که مهمانی کند
جوش گل هر سو در اطراف خیابان جشنها ٭ چون چراغان شب نوروز سلطانی کند
تازه گردد در چمن هر گونه طرح گرم عیش ٭ بلبل شوریده آهنگ غزلخوانی کند
هر طرف باد صبا دامن کشان چون زنان ٭ وز طرب گل در گلستان رقص شروانی کند
نسترن چادر ببر پوشیده از نامحرمان ٭ با حریفان در لباس آلوده دامانی کند
بوی گل چون نکهت پیراهن یوسف ز مصر ٭ نور بینائی بچشم پیر کنعانی کند
دمبدم از مهر مهد سبز طفل غنچه را ٭ دایها باد صبا گهواره جنبانی کند
شاخ سنبل از دم باد صبا چون زلف یار ٭ گاه جمعیت کند گاهی پریشانی کند
حسن گل هر صبح افروزد عذار آتشین ٭ خون حسرت در دل لعل بدخشانی کند
سر بطنازی کشد چون غنچه از شاخ انار ٭ رنگ خجلت در رخ یاقوت رمانی کند
گسترانند سبزه در صحرا بساط مخملی ٭ مار در پیراهن گلهای بستانی کند
دانه لالای شبنم صبحدم در رخت گل ٭ خنده بازیچه با لولوی عمانی کند
گرد راه شوخ چشمان در فضای کوچه باغ ٭ سرمه در آوازه کحل صفاهانی کند

عقدها چون تاک دارم در دل پر خون فقیر ؛ حلّ مشکلها مگر آسان باسانی کند
ساقی کوثر جوانمردی که هر انگشت او ؛ صد ید و بیضا بکار پیر عمّا نی کند
سرور ارباب همت انکه بر روی پلاس ؛ حکم انفی بر سر تخت سلیمانی کند
انشهنشاهی که هر جا گسترانند مائده ؛ صد مسیحا بر سر خوانش مگس رانی کند
از ازل همداستان گردیده تا در کهش ؛ خضر سقائی کلیم الله دربانی کند
از دم پر فیض او جبریل با لوح و قلم ؛ معرفت ادراک چون طفل دبستانی کند
مختصر باید سخن در مدح انعالیجناب ؛ بی ادب باشد گدا چون قصه طولانی کند
یا امیر المومنین از فیض عامت همچو ؛ کشتیم در چار موج غم نگهبانی کند
نامه ام یکباره سازد از خط باطل غنی ؛ فارغ البالم ز قید و هم ظلمانی کند
دوستانت دوستکام و دشمنانت ناکام ؛ تا صدف کسب گهر از ابر نیسانی کند

فصل در شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۶۱ طفل رضیع یکساله را که از ارسعال داشت مادر او جهة استعلاج نزد حکیم محمد طاهر ابن حاجی نعمت الله طبیب که احذق اطبای بلد بود برده و در اثنائیکه حکیم متوجه طفل و پرسش احوال او می نمود شروع بسعال نموده و بعد از قبض و بسط بسیار سه قطعه لحم متشکل بشکل جیولی از حلق انطفل برون افتاد و سعال فرو نشست و بسبب غرابت این امر حکیم ان اشکال را برداشته در میان ظرفی نگاهداشته بود و روز دیگر بجهة تماشا بخانها می گردانیدند تا انکه نزد فقیر اوردند که هم مشاهده و هم اگر از اسباب و علامات ان علمی داشته باشد اخبار نماید فقیر که ملاحظه نموده تا از انها که کوچکتر بود

ببین دست بدست

حکایت عجیبه اتفاق

ببین دست بدست بسیار مضمحل و اعضای انها درهم شکسته شده بود که درست تشخیص نمی شد و یکی دیگر که بزرگتر و اعضای ان بحال خود باقی مانده بود شکل سگی بود که سر و گردن و گوش و بینی و چشم و دهان و سینه و شکم و خصیه و پا و دم همگی ظاهر بود و شکم ان قسمت بباقی جثه بزرگ و دم ان دراز و باریک و پوزان دراز بود مانند سگ گرگ و طول ان از گوش تا دم بقدر یک انگشت سبابه طولانی بود و چون فقیر همچه چیزی در کتب تواریخ قدیمه ندیده و از حکایات سلف نیز نشنیده بود نهایت انچه در انوقت بخاطر رسید این بود که ماده تکوّن همچه چیزها همان ماده تکوّن کرم معده است که رطوبات بلغمیه عفنه که در جوف انسان مجتمع و طبیعت از تحلیل انها عاجز باشد بسبب طول مکث و حصول استعداد صورت حیوانی بر انها فایض می شود و در بعض کتب معتبر مسطور است که حجاج بن یوسف ثقفی را در مرض موت عقرب در جوف هم رسیده بود و حاذقی بلطایف الحیل یکی از انها از ممرّ حلق او بیرون اورده او را اخبار نموده بود که این مرض علاج پذیر نیست و سنوح امثال اینگونه امور خارق عادت از جمله علامات رتبه و فا[illegible] سوم است زیرا که علامت سوء مزاج روزگار و انحراف طبایع از سر حد اعتدال و اوضاع علوی که بسبب انقسم تاثیرات در عالم سفلی گردد و مقتضی تغییر عادات خلایق و حصول زیاده و نقصان در رسوم معهوده مستمره خواهد بود و باینمعنی باعث حصول خلف و شقاق و فقدان التیام و اتفاق و صدور فتنه و فساد و خرابی بلد و ضرر عباد و کثرت تفرقه و اشوب و بسیاری معارک و حروب و تسلط ارزال و اجلاف و ضعف حال عظما و اشراف خواهد بود چنانچه در بعض کتب تواریخ مسطور است که در محل فتنهٔ اصفهان دختری را که بسن پانزده سالگی

بور خواستند بشوهر ببرند در شب زفاف دفعة درز ما را و خارشی عظیم پیدا شد و هر چند میخارید
زیاده میشد تا انکه از کثرت خاریدن جلد بشره او خراشید و ذکر و خصیتین از ان موضع بیرون
امد و بفاصله دو سه روز ریش در اورده از پس پرده انوثیت بیرون افتاد و کلاه رجولیت
برفرق نهاد و در ان سال پادشاه عصر از لباس حیات عاری و انواع هرج و مرج طاری
گردید و همین قسم اثر بروز ایدن استر نیز بتجربه رسیده و حاصل انست که هر گاه بسبب تغییر نفوس
خلایق مشیت حقتعالی بتغییر نعمت ایشان قرار گیرد چنانچه مضمون صدق مشحون ان الله لا یغیر
ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم مبنی از ان است اولا باظهار بعضی ایات موحشه علوی مانند
خسوف و کسوف و صیحه و شهب و نیازک و ذوات الاذناب یا بعضی غرایب سفلی ارضی
مانند زلزله و خسف و سایر خوارق عادات ایشان را تخویف و انذار و از مقدمات غضب و سخط
اخبار می نماید تا بدعا و تضرع و تصدق و توبه و انابه و استغفار انرا از خود رفع نمایند
و چنانچه بر کار ناهنجار خود اصرار ورزند و از وخامت افعال قبیحه نیندیشند بموداى فلله
الحجة البالغه حجت بر ایشان تمام شده باشد ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن
من الخاسرین و چون سیاق سخن باین جا کشید و حدوث این امر غریب بمشیت رب العالمین منتهی
گردید دیگر بحث از سبب و علامت بروش طبیعیین ضرور نیست بلکه میتواند بود که مشیت
قادر مختار تعالی شانه دفعة تعلق گرفته و بجهة اظهار قدرت بدون ماده و مدت از کتم
عدم بسر حد وجود اورده باشد و با عجایب و غرایب که دست فکرت حکیم از رسیدن بحقیقه
ان قاصر و نظر فیلسوف از ادراک چگونگی ان خاسر است همه روزه از عالم غیب جلوه ظهور

بنماید و ابواب عبرت بر روی دقیقه شناسان رموز حکمت می گشاید و نوای الا له الخلق والامر
بگوش هوش ارباب معرفت می سراید

زابر آورد قطره سوی یم ⁂ زصلب آورد نطفه در شکم
ازان قطره لولوی لالا کند ⁂ وازان قامتی سرو بالا کند

فتبارک الله احسن الخالقین

فصل در این سنوات انقلاب که معاقد دول اختلال و اوضاع اکثر بلاد ایران اختلال
پذیرفته و در هر بلدی فتنه جوئی رایت فساد افراخته و در هر قطری فرومایه کیش دجالی
ظاهر ساخته ضعفا و فقرای اختیار بمصیبت جلای اوطان گرفتار و از زحمت مصادره
و بیگار و مطالبه درهم و دینار در کار انتقال از دیار بدیار بوده و میباشند هر کس در
هر منزل که هست چون از مکاره منازل دیگر بیخبر است بگمان این است که مگر انجا بهتر
باشد چون خود را بانجا رساند بر احوال انجا مطلع گردید و دید که مانند منزل سابق یا اشد
از ان است از انجا نیز اغاز سفر و اراده منزلی دیگر می نماید مانند مریض که از شدت اضطراب
سر را بجای پا و پا را بجای سر میگذارد و انرا راحتی از برای خود پندارد تا مدت زندگانی
اتمام پذیرد و مستوفی اجل حساب لحظه انکم تعودون از سر گیرد

ز زیر خاک تا بالای افلاک ⁂ مقامی خوش نگر دا ینجان غمناک

و در ضمن این اسفار خلایق بسیار با جل احتوا ار ازین دار فنا انتقال کردید و بدست برد
یغما گر قضا و قدر از لباس حیات عاری گردیده ان از انجمله مردی در ویش وار دانشور بود

حکایت غریبه بر درویش

شده نام خود سیفعلی میگفت و مدت چهل سال در این جا توقف نمود تا آنکه وفات یافت
و بشغل کحالی اشتغال ورزید و از قبول اجرت و هدیه و صله امتناع داشت و بحسب ظن و مظنه
ان بود که در عشر ثلثین یا اربعین باشد لیکن خود حساب عمر خود را از سبعین و ثمانین
متجاوز می گفت و مذکور می نمود که تمام این مدت را بسیاحت گذرانیده و باطراف بلاد روم
و هند و حبشه و فرنگ و اوزبک و چین رسیده و در هر بلد با درویشان و قناعت کیشان
صحبت داشته و حکایتهای عجیب غریب نقل می نمود
از الجمله می گفت که چندین سال قبل از این در دیار مغرب بودم و با رفیقی که داشتم از محلی
بمحلی تفرج مینمودم روزی از دیهی بدیهی میرفتیم در عرض راه طایر بسیار بزرگی نمایان
شد که در وسط راه نشسته بود و صورت ان صورت انسان بود و خیره خیره بجانب من نگاه
می نمود از مشاهده ان بغایت هراسان شدیم و از راه کناره نمودیم ناگاه از جای خود پرید
و بر من حمله نمود رفیق من بگریخت و برای من مجال فرار باقی نماند کاردی همراه داشتم که
بکمر زده بودم از غلاف کشیدم و ما بین کتفین ان چنان زدم که تمام تیغ تا حد دسته فرو نشست
و نتوانستم بیرون کشید آن مرغ نعره بزد مانند صدای انسان و بپرید و برفت و من برفیق خود
ملحق شده بدویدیم تا بباغی رسیدیم که در ان صحرا بود باغبانها که در انجا بودند ما را پرستاری
نمودند و بحال آوردند و پرسیدند سبب دهشت شما چه بود چون حکایت کردیم گفتند ما هرگز
همچه چیزی ندیده ام و نشنیده ایم تکذیب نمودند القصه بعد از چند سال وارد بلاد ایران شدم
و در سالیکه نادرشاه از هندوستان معاودت نمود به اردو بودم روزی در دکان سیاف

انکار دراو

انکاردر او دیدم که سیاف برای ان غلاف میساخت پرسیدم که این کارد از کیست گفت از
شخصی است و داده است که غلاف بگیرم گفتم من غلاف موافق این کارد ساخته دارم بشما بدهم
بشرط آنکه صاحب ان را نشان بمن بدهید و برخواستم و از منزل خود غلاف را آوردم سیاف چون دید پسندید گفت
گفت غلاف اصلی اینکارد همین بوده است در این اثنا صاحب کارد حاضر شد چون مرا دید و غلاف را
بشناخت از جای برخواست و گفت من میخواهم شما را در منزل شما در خلوت به بینم چون به بنده
خانه رفتیم از او پرسیدم که راست بگو اینکارد از کجا ترا بدست امده گفت از انجا که از دست تو رفته
گفتم در بلاد مغرب از دست من رفته و قصه را حکایت نمودم گفت من همان مرغم که تو در جای
ور زخم زدی و برهنه شده موضع جراحت نشان داد و گفت ما هفت نفر بودیم که
باغوای شیطان بوادی تحصیل سحر افتاده بودیم و استادی داشتیم که بهر صورت که میخواست
ما را بر میگردانید و هر روز نوبت یکی از ما بود که آدمی از برای او شکار بکنیم که برای قوت
سحر او خود دل و جگر و دماغ او را میخورد و مابقی را بشاگردان تقسیم می نمود ان روز
که تو بر خوردی نوبت من بود و چون از تو جدا شدم از اینعمل قبیح توبه کردم و به بندگی
حق تعالی اشتغال نمودم و کارد را بمن داد و چون مرا سبب توبه و خداپرستی خود دانسته
شرایط تسلیم و ارادت بجای آورد والله اعلم

در یوم جمعه سلخ شهر جمادی الثانی سنه ۱۳۱۲
در بلده درزفول قلمی شد
کتبه اسدالله الاصفهانی الشوشتری